انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۳۹۹

سلسلهٔ تحقیقات ایرانی



تهران - ۱۳۴۵

مزداپرستی در ایران قدیم

مأخوذ از دو رساله آرتور کریستین سن بنام

ملاحظاتی درباره قدیمترین عهود آئین زرتشتی

و تحقیقات درباب کیش زرتشتی ایران باستانی

ترجمه

تذکار

بعد از صفحهٔ ۱۳۲ بجای ۱۳۳ نمرهٔ صفحه اشتباهاً ۱۳۷ چاپ شده و بهمین ترتیب تا آخر کتاب ادامه یافته‌است.

خواهشمنداست اصلاح فرمائید

چاپ اول ۱۳۳۶

چاپ دوم ۱۳۴۵

چاپ وصحافی یکهزار و پانصد نسخه از این کتاب در فروردین ماه ۱۳۴۵
در چاپخانه دانشگاه تهران باتمام رسید

بها ۵۵ ریال

مقدمهٔ مترجم

تحقیق دربارهٔ موضوعات مختلف مربوط بایران قدیم از جملهٔ مسائلی است که درمیان ما روزبروز رواج بیشتری می گیرد. در نخستین سده های دورهٔ اسلامی، که هنوز ایران از تمدن دورهٔ ساسانی متأثر و بهمین سبب درعلم وتحقیق وتفکر و تعقل بمراتب از سده های واپسین نیرومند تر بوده است، بر اثر وجود منابع متعدد پهلوی و پارسی و یا کتابهایی که ایرانیان از روی متنهای کهن بتازی درآورده بودند، و نیز بسبب آنکه هنوز خاندانها و بعضی از طبقه های اجتماعی قدیم دربیشترناحیتهای این کشورباستنها و شناختها و کیشهای پیشین خود زندگی میکرده اند، اطلاع آنان از ایران پیش از اسلام آسانتر و شوق و علاقه یی که لازمهٔ کسب این آگهی هاست بسیار زیادتربوده است؛ اما از نیمهٔ قرن پنجم هجری و خاصه از قرن ششم بر اثر چیرگی های پیاپی و دمادم قبیله های وحشی زرد پوست، وحکومت یافتن غلامان، وغلبهٔ سیاست دینی وچیرگی عالمان مذهبی، و رواج روزافزون زبان تازی و دانشهای دینی، و بمیان آمدن تعصب و خشکی، و سپس چیرگی وحشیان مغول و تاتار و ترکان جغتایی، و تاخت وتازها و کشتارها و چپاولها و ازینگونه عاملها، فاصلهٔ ملت ایران با گذشتهٔ خود چنان ژرف شد که گذشتن از یکسوی بسوی دیگرآن هنوزهم دشوار می نماید.

بتحقیق میتوان گفت که آگهی ایرانیان از قرن ششم هجری تا نیم قرن پیش، از ایران پیش از اسلام بسیار ناچیز و منحصر بافسانها و اطلاعات ناقص و گاه کودکانه بود، درمقابل فرنگیان از قرن هفدهم میلادی ببعد در رشته های گوناگون تاریخ و زبانها و ادبیات ایرانی، خاصه آنچه بدوره های پیش از اسلام وابسته است، بتحقیقهای سودمند پردامنه یی دست زدند چنانکه حاصل کوششهای آنان در این راه خود کتابخانهٔ بزرگی بوجود می آورد. با این

کوششها ایرانیان نیز از خواب غفلت برخاستند و برای باز شناختن آن گذشتهٔ پرافتخار ولی فراموش شده بتکاپو افتادند و اکنون کم و بیش این تکاپو دنباله دارد لیکن گاه از روش تحقیقی و علمی بیرون و مقرون به تعصبهایی است که شایستهٔ اهل دانش نیست.

عقیدهٔ بسیاری از کسان که می خواهند آگاهی نسبت با یران پیش از اسلام را در دورهٔ ما تجدید کنند آنست که علاوه بر آشنایی با ماخذ اصلی باید آثار ایرانشناسان بزرگ فرنگی بویژه آنها را که در زبانهای فرانسوی و انگلیسی وروسی نوشته شده است، بفارسی درآورند. این نظر درست است زیرا ازاین راه هم از حاصل کار نخبهٔ ایرانشناسان بهره برداری خواهد شد و هم روش کار آنها مورد استفادهٔ کسانی که بامر تحقیق در ایران پیش از اسلام سرگرم خواهند شد، قرار خواهد گرفت. کتابهای مرحوم آرتور کریستن سن ازجملهٔ همین کارهای برگزیده و او از ایرانشناسان پرکاریست که مسلماً میبایست همهٔ آثار اساسی او را بپارسی درآورد، چنانکه تاکنون قسمتی ازآنها به پارسی ترجمه شده ومورد استفادهٔ طالبان قرار گرفته است.

کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی ما میشود مجموعه ییست از دو مقالهٔ فاضلانهٔ آن استاد فقید که نخستین را بنام «ملاحظاتی در بارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی»-Quelques notices sur les plus anciennes périodes du-Zoroastrisme در مجلهٔ Acta Orientalia نگاشته و سپس بصورت رساله یی جداگانه منتشر کرده است: و دومین را بنام «تحقیقات در بارهٔ کیش زرتشتی ایران باستانی» Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique بسال ۱۹۲۸ در کپنهاک انتشار داده است.

چون بحثها و تحقیقات آن استاد فقید در این هردو مقاله در یک زمینه است و هردو رساله مکمل یکدیگرند، تصمیم گرفته شد که هردورا با یکدیگر و بصورت کتابی واحد تحت عنوان «مزدا پرستی در ایران قدیم» انتشار دهم تا دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات که بمطالعهٔ اینگونه کتب حاجت وافر دارند فرصت استفاده از آن یابند.

نویسندهٔ این دو رسالهٔ عمیق و ذیقیمت مرحوم «آرتور کریستن سن» (Arthur Christensen) استاد فقید دانشگاه کپنهاک در ۹ ژانویهٔ ۱۸۷۵

ولادت یافت و در ۳۰ مارس ۱۹۴۵ بدرود حیات گفت. تحصیلات او در رشتهٔ زبان شناسی در دانشگاه کپنهاگ صورت گرفت و او در این دانشگاه از محضر استاد فاضل و نامبردار دانمارکی وسترگارد Westergaard که تحقیقات وی مخصوصاً دربارهٔ اوستا شهرت وافر دارد، استفاده کرد و علاوه بر آن چندی در دانشگاههای آلمان نیز سرگرم تحصیل و مطالعه بود و از جملهٔ بزرگترین استادانیکه درآلمان ملاقات و نزد او تلمذ کرد آندرآس Andreas خاورشناس مشهور و نام‌آور آلمانی بود. مرحوم کریستن‌سن بعد ازختم تحصیلات خود در دانمارك و آلمان و کسب اطلاعات عمیق و آشنایی با زبانهای اوستایی و پهلوی و عربی و فارسی و زبانهای مهم اروپایی، شروع بمطالعات دقیق خود دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام کرد و اولین مقالهٔ او در ۱۹۰۱ راجع به مزدك بزبان دانمارکی نوشته شد و آن مرد فاضل پرکار و ثمربخش از آن پس تا پایان حیات همواره سرگرم کار و کوشش و مطالعه و تحقیق بود و نزدیك شصت کتاب بزبانهای مختلف دربارهٔ ایران انتشار داد.

بسبب خدمات گرانبهایی که مرحوم کریستن‌سن بایران و تاریخ وزبان ایرانی کرد در روز ۱۲ آذرماه سال ۱۳۲۴ مجلسی بیاد آن استاد فقید در فرهنگستان ایران ترتیب یافت که گروهی از دانشمندان ایرانی و غیرایرانی درآن حضور داشتند. درآن مجلس استاد فاضل دانشگاه آقای سعید نفیسی سخنانی ممتع در بیان احوال مرحوم کریستن‌سن گفتند وآنگاه این حقیر بی‌مقدار چند کلمه‌یی در بیان احوال و آثار و مخصوصاً ارزش کار وزحمت او در مطالعات مربوط بداستانهای ملی ایران اظهار داشت که اینك عین آنرا در اینجا نقل می‌کند:



« نخست از ذوات محترمی که بیاد استاد بزرگ آرتور کریستن‌سن در این مجلس گرد آمده‌اند، و مبلّغ تأسف قاطبهٔ دانشمندان ایران بر مرگ این مرد جلیل‌القدر هستند، وبخاطرخدمات عظیم‌وی قبول تصدیع میکنند، سپاسگزاری می‌کنم.

کسانی که در تاریخ و ادب و فرهنگ ایران رنج برده و با اطلاع از

مشکلات عظیم بروشن کردن مبهمات آن همت گماشته اند ، خوب میدانند که در این کشور دیرپای کهنسال ، از آنروزکه رهبران قوم «آریه» خردوبزرگ این قبیله را از آمویه دریاعبور میدادند ، تا امروزکه ما بیاد یکی ازدوستداران بزرگ ایران در این محفل اجتماع کرده‌ایم ، چه حوادث عظیم گذشته و چه روزهای شادی وغم سپری شده‌است.

از آن ایام نخست ایران اکنون نه تنها اطلاع درستی دردست نیست بلکه ورود در مرحلهٔ حدس و گمان راجع بآن هم دشوار است. اماقوم بزرگ «آریه» ازهمان ایام سرگرم کارو عمل بود و برای خود تاریخی پراز افتخارات و بزرگیها و مردانگیها پدید می‌آورد.

از همان روزگاران نخست در مشرق ایران وقایع بزرگی روی می‌داد. مهاجمان جدید پیاپی باین خاك روی می‌آوردند و میخواستند از این خوان گستردهٔ اهورمزدا بهره بردارند . اما ایرانیان دلیر وگندآور از همان ایام مردانه میکوشیدند که میراث خودرا دور ازدستبرد اغیارباخلاف خویش بسپرند. زندگی ایشان در جنگ و ستیز با این مهاجمان و فرستادگان اهریمن میگذشت و پهلوانان و سرافرازانی از میان ایشان علمدار دفاع از خان ومان وآب وخاك برادران آریایی خود بودند.

در همان‌حال نیزپایه های تمدن ایران نهاده میشد. نژاد فعال وآبادی دوست و هنرمند « هند و ایرانی» در این سرزمین که آثار لطف اور مزد وقهر اهریمن هردورا درکنار یکدیگر دارد ، بایجادآثار مدنی همت گماشت وباتمام عوامل اهریمنی بجنگ برخاست.

بنا براین تاریخ افتخارات نیاکان ماو مجاهدات ایشان برای ایجادملیت و مدنیت ایرانی و حفظ‌آن ، از همین اوان‌آغاز میشده و یاد این افتخارات و مجاهدات نیز از همان گاه باز در خاطر ایرانیان محفوظ بوده است .

حوادثی راکه پس از این ایام ازقبیل ظهور زرتشت ، تشکیل حکومت ماد ، پدیدآمدن شاهنشاهی هخامنشی درایران ، روی‌داد ، در حقیقت مکمل تاریخ ایران باید شمرد نه آغاز آن .

ازاین‌قسمت از تاریخ ایران، که بخطا سرآغاز تاریخ ایرانش‌میشماریم،

از منابع آشوری و کلدانی و ایرانی و یونانی و ارمنی کم و بیش اطلاعاتی بدست میآید. اما آنکه بواقع در تاریخ ایران رنج می‌برد نباید باین‌حد ناقص بسنده کند وگرنه راه‌را از نیمه آغاز کرده‌است.

ما که یک روز بپیروی‌از احادیث و روایات دینی و اساطیری وحماسی قدیم تاریخ خودرا بنحو مبهمی از عهد گیومرث و یا هوشنگ پیشداد آغاز میکردیم، پس از آشنایی با منابع یونانی واروپایی، یکباره، وچون کودکانی که اگر طرفه‌یی نو یابند تحفهٔ کهن‌را از دست می‌نهند، روایات کهن‌را دور انداختیم‌و آنهارا سراسر افسانه پنداشتیم و بگفتاراستاد بزرگ‌طوس ننگریستیم که گفته است:

تو این‌را دروغ و فسانه مدان بیکسان روشن زمانه مدان

این امر مدتی ادامه داشت تا برخی از مستشرقان بفکر تطبیق تمام‌این داستانهای کهن بر تاریخ مادی وهخامنشی‌افتادند و از این‌طریق اندیشه‌های ناروای تازه‌یی بمیان آوردند که چندگاهی از جانب‌مانیز تأیید میشد.

اما حقیقت‌امر همواره در مرحلهٔ ابهام باقی نماند و عاقبت دانشمندان بزرگی پدیدآمدند که صرف‌نظر از تاریخ مدوّن‌و مرتب ایران، روایاتی‌را که از اوستا تا شاهنامه و دیگر منظومهای حماسی دیده میشود، مورد توجه قرار دادند و برآن شدند که در این‌باب نیز بتحقیقاتی پردازند و اساس آنها، حتی امارات صحت یا عدم صحت‌آنهارا معین کنند. در اینجاست که نام‌استادبزرگ آرتور کریستن‌سن یکباره بخاطر میآید و او چون قهرمانی بزرگ در این میدان پهناور بی‌پایان دیده میشود.

استادآرتورکریستن‌سن که شرح احوال‌اورا دانشمند محترم آقای سعید نفیسی بتفصیل فرمودند، در چند رشته از مسائل راجع بایران اطلاع کافی داشته است مانند: داستانها و روایات ملی ایران - تحقیقات و تتبعات راجع بتاریخ وادبیات اوستایی - ادبیات پهلوی - لهجه‌های جدید ایرانی - فرهنگ تودهٔ‌ایرانی - تاریخ‌و تمدن دورهٔ ساسانی - ادبیات فارسی و عربی؛ و در هریک از این رشته‌ها تألیفات گرانبهایی که برخی ازآنها مانند: شاهنشاهی ساسانی- ایران درعهد ساسانیان - رسالهٔ بزرگمهرحکیم - سلطنت قبادو کمونیسم

مزدکی - مطالعات انتقادی در باب حکیم عمر خیام، بفارسی ترجمه شده است، بیادگار گذاشته و مجموعهٔ تألیفات او بشصت کتاب در زبانهای انگلیسی و فرانسوی و دانمارکی و آلمانی بالغ شده است.

استاد فقید در این تألیفات نهایت تعمق و دقت خودرا آشکار ساخته و گاه در ابراز این صفت عالی علمی بدرجه‌یی رسیده است که خواننده‌رابحیرت میافگند. این استاد براثر اطلاع از ادوار مختلف تاریخی و ادبی ایران و نیز درنتیجهٔ احاطهٔ کامل بر متون اوستایی و پهلوی و عربی وفارسی، وآگهی از زبانهای معروف ومهم جدید اروپایی که تألیفات گرانبهایی در باب ایران بدانها صورت گرفته، توانسته‌است با نهایت قدرت در هررشته بتحقیق پردازد.

بعقیدهٔ حقیر مهمترین تألیفات این استاد بزرگ را باید در تحقیقات راجع بداستانهای ملی ایران و تاریخ وتمدن ایران در عهدساسانیان جست‌وجو کرد ودر همین دو رشته‌است که این مرد دانشمند آخرین اطلاعات علمی دقیق را درکتب معتبرمانند: شاهنشاهی ساسانیان[1] - سلطنت قباد وکمونیسم مزدکی[2] یادداشتهایی در باب قدیمترین ادوار آیین زرتشتی[3] - تحقیق در آیین زرتشتی ایران قدیم[4] - داستان بزرگمهر حکیم[5] - آیا آیین زروانی وجود داشت[6] - کیانیان[7] - ایران در عهد ساسانیان[8] - حماسهٔ شاهان در روایات ایران قدیم[9] - نمونه های نخستین بشرونخستین شاه درتاریخ داستانی ایرانیان[10] - گردآورده‌است.

1- L' emprie des Sassanides

2- Le règne du roi Kawādh et le communisme mazdakite

3- Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme

4- Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique

5- La légende du sage Buzurjmihr

6- A-t-il existé une religion zarwânite

7- Les Kayanides

8- L' Iran sous les Sassanides

9- Gestes des rois dans la tradition de l'Iran antique

10- Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens, 2 vols.

یکی از مهمترین خدمات استاد فقید جمع و نشرمتون پهلوی کهنی است که اصل آنها در کتابخانهٔ دانشگاه کپنهاگ موجود است. در این مجموعه استاد بزرگ بعضی از کتب مهم دینی و تاریخی و ادبی پهلوی مانند: قسمتی از بندهشن بزرگ - داتستان مینوگ خرد - قسمتهایی از دینکرد - بهمن یشت - روایت پهلوی - زادسپرم - ارداي ویرافنامک - ماتیگان یوشت فریان - داتستان دینیگ وجز اینهارا در شش مجلد با مقدمه‌یی که بر هریک بانگلیسی افزوده است، بچاپ رسانده و می‌توان گفت تحقیقات استاد فقید در باب این کتب پس از تحقیقات وست دانشمند بزرگ انگلیسی که در تاریخ فقه‌اللغهٔ ایرانی بچاپ رسیده، بیش از دیگر تحقیقات حائز اهمیت و اعتبار است.

از جمله تحقیقات کریستن‌سن درباب کتب دینی زردشتی وآیین ایرانیان قدیم چنانکه عرض کرده ام رسالهٔ کوچک ولی بسیار مهمی است که بعنوان «تحقیق در آیین زردشتی ایران قدیم» بسال ۱۹۲۸ درکپنهاگ چاپ شد. این کتاب حاوی مطالعات دقیقی راجع به یشتها و تاریخ تدوین آنهاست. دراین کتاب نفیس ثابت شده است که یشتهای ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ درعهد پیش از هخامنشیان و یا اوایل عهد هخامنشیان مدون گردید، و یشتهای ۵ و ۷ و ۸ و ۱٤ و ۱۵ و یسناهای ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۵۷ درعهد هخامنشیان واحتمالاً درقرن چهارم پیش از میلاد، و وندیداددر قرن دوم یعنی سال ۱٤۷ پیش از میلاد، و یشتهای ۹ و ۱٦ در دورهٔ اشکانی.

یکی دیگرازوجوهاهمیت این کتاب بحثهای دقیقی است که درباب بعضی از اسامی خاص یشتهاوداستانهای مربوط باین نامها در آن شده است. مثلاً کریستن‌سن از بیستمین صحیفهٔ این کتاب ببعد پس از تحقیق و استقصاء کامل ثابت کرده است که موضوع تقسیم دنیابه سه قسمت بدست فریدون و سپردن آنها بایرج وسلم وتور اگرچه ریشهٔ آریایی وسکایی قدیم دارد، اما در عهد اشکانی سر وصورت واقعی پذیرفت و درتاریخ داستانی ایران وارد شد. در همین کتاب استاد فقید اطلاعات مبسوط و تازه‌یی راجع بآیین زردشتی و رابطهٔ آن با مذهب زروانی داده است.

کریستن‌سن بداستانهای ایران وتحقیق درباب آنها علاقهٔ خاصی داشت

و شاید بر اثر همین علاقه و عشق وافربود که بترجمهٔ شاهنامهٔ استادابوالقاسم فردوسی‌بزبان دانمارکی پرداخت، و باز براثر همین علاقه‌است که استادبزرگ بنگارش مقالات و تألیف رسالات وکتبی در این‌باب همت گماشت که از آن میان کتاب «نمونه‌های نخستین بشر و نخستین‌شاه درتاریخ داستانی ایران »و کتاب «کیانیان» از همه‌مهمتر بنظرمیآید. درکتاب نخستین‌بشر ونخستین‌شاه که مجلد اول آن بسال ۱۹۱۷ در استکهلم و مجلد دوم آن بسال ۱۹۳٤ بچاپ رسید ، آرتور کریستن‌سن کوشیده‌است تمام‌روایات واساطیرکهن ایرانی را درباب نمونه‌های نخستین فرد و نخستین خانواده‌های بشری و همچنین نخستین‌شاه که در داستانهای‌قدیم ایران وجودداشت، نقل کند وسوردتحقیق و مطالعه قرار دهد .

مجلد اول‌این کتاب خاص تحقیق درباب گیومرث، مشیگ، ومشیانگ، هوشنگ و تهمورث‌است . در این مجلد نخست از داستان « گیّه‌مَرتَن»وگاو « اِوَك‌دات» و تمام‌مطالبی که راجع‌بآن‌دودر اوستا وکتب معتبر پهلوی‌مانند: بندهشن کوچک ، زات سپرم ، داتستان دینگ ، مینوگ خرت ، دینکرت ، ائوگمدچا[1] ، گنج شایگان و اردای ویرافنامگ آمده است،آغاز کرده و سپس اساطیراسکاندیناوی وایرانی‌را دراین باب‌مقایسه‌نموده وبتحولاتی که‌این‌اساطیر در مذهب و آثار زرتشتیان پذیرفته است با توجه بداستان مشیگ و مشیانگ درکتاب خداینامگ ومنابع اسلامی ، ازکتب قدیم‌عربی گرفته تاآخرین کتب فارسی،توجه نموده و آخرین‌تحولات این‌داستان را بر ما آشکارساخته است .

در باب داستان هوشنگ‌پیشدادو تهمورث زیناوند که باختلاف‌روایات نخستین شاه در داستانهای ایرانی شمرده میشوند، نیزهمین روش استقرائی بکار رفته و مجلد دوم‌این کتاب که وقف برداستان « ییمَ خْشَئتَ » یعنی «جم‌شید» میباشد بر این سیاق نگارش یافته است.

این کتاب کریستن‌سن نخستین‌قسمتهای‌بسیار مبهم وتاریک‌ازداستانهای ملی وحماسی ماراببهترین صورتی روشن و دور از ابهام کرده است.

کریستن‌سن در این کتاب تنها اوقات شریف خویش‌را بیافتن نخستین

1-Aogemadaēčā

بشر و نخستین قبائل بشری و نیز نخستین شاه ، وقف کرد و چون این کتاب را بدقت بخوانیم میتوانیم عقاید ایرانیان را راجع بخلقت وتکوین مدنیت بشر بخوبی دریابیم . اما از نخستین سلسلهٔ داستانی ایران ، که در داستانهای متأخرین پیشدادیان خوانده شده‌اند ، دراین کتاب تنها از هوشنگ و تهمورث وجمشید که هریک درداستانهای ایرانی نخستین شاه شمرده شده‌اند، سخن رفته ، و مابقی سخنان استادرا در این باب بایددر کتاب معروف دیگر او بنام «حماسهٔ شاهان در داستانهای ایرانیان» یافت .

یکی دیگر از کتب مهم کریستن‌سن که بسیاری از حقایق مربوط بتاریخ داستانی ایران در آن آشکار میشود ، کتاب کیانیان است که بسال ۱۹۳۱ در کپنهاگ بچاپ رسید. دراین کتاب استاد بزرگ نخست با بحث استادانهٔ مفصلی ثابت کرد که میان شاهان داستانی کیان و سلسلهٔ تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و تمام فرضهای دانشمندانی مانند هرتل و هرتسفلدرا دراین باب رد کرد و ثابت نمود که کیانیان عبارتنداز یکدسته‌از امرای محلی مشرق ایران در عهود مقدم بر اوستا ، که آخرین آنها ویشتاسب بازردشت پیامبر معاصربوده است . مابقی کتاب وقف است بربحث جامعی راجع بکلمهٔ «کی» و هریک از سلاطین و امرایی که در اوستا خاصه در اناهیت یشت و فروشی یشت با لقب کَوی ذکر شده اند ،باتوجه بتمام مآخذ از اوستا گرفته تا آخرین کتب معتبر تاریخی عربی و فارسی. در پایان این کتاب کریستن‌سن بحث فاضلانه یی راجع بخاندان گرشاسپ یعنی خاندان پهلوانی سیستان پیش گرفته و بسیاری ازحقایق را با توجه به روش استادانهٔ خود راجع بداستان این پهلوانان روشن کرده است وسپس در باب بهمن و جانشینان او ، و نفوذی که از این پس از بقیةالسیف اطلاعات ایرانیان راجع بسلسلهٔ هخامنشی در سلسلهٔ داستانی کیان مشهود میباشد، سخن گفته است.

با این بحث مختصر که حقیر در باب چند اثر از کریستن‌سن کرده ، و فهرستی که از کارهای وی در این کتب داده است ، اهمیت زحمات این ایرانشناس جلیل القدر تا درجه یی آشکار میشود اما باید دانست که چون استاد

در انتخاب وجوه قرآت اساسی قدیم بیشتر برسیرت «آندرآس» رفته گاه از طریق صواب و یا لااقل از طریقی که مقبول عموم باشد دورشده است .

یکی از علل جامعیت کریستن‌سن و اهمیت کارهای او آنست که این دانشمند در تحقیقات خود بتمام و یا نزدیک بتمام آثار ونتایج تحقیقات خاور شناسان بزرگ اروپا توجه داشته و حتی از زبانهاییکه اطلاع نداشت بوسیلهٔ مترجم استفاده کردد و همین کثرت مطالعهٔ استاد علت وسعت کم‌نظیر اطلاعات وقدرت وی در تحصیل نتایج کلیهٔ علمی راجع بتاریخ و فرهنگ ایران قدیم شده است .

زندگی این استاد جلیل وقف بر ایرانیان و لهجات و فرهنگ و تاریخ ایران بود، در کلام او هیچگاه جز آثار احترام و بزرگداشت ایران نمی‌بینید و او بی‌شک ایران‌را چون یک وطن ثانوی دوست میداشت و همین دوستی وعلاقهٔ او نسبت باین خاك عزیزمارا برآن میدارد که نخست از خدای بزرگ آمرزش روان اورامسألت کنیم و سپس برای رضای روح جاوید اوودوام فرهنگ و تمدن ایران بقاء جلال و افتخارات آنرا از یزدان نیکی دهش بخواهیم و بگوییم: آمرزیده باد روان کریستن‌سن ، جاوید باد ایران و فرهنگ ایران ! » .

۱

ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهود آئین زرتشتی

۱ ـ دربارهٔ مکان و زمان ظهور آیین زردشتی

مسألهٔ **مولد زرتشت** با آنهمه بحث که درباب آن شده هنوز بنتیجهٔ قطعی نرسیده است . من نمیخواهم دراینجا از نو دلایلی را که مدافعین سه نظریه راجع بمولد زرتشت گفته اند تکرار کنم . آن سه نظریه عبارتست از :

۱ــ نظریهٔ آنانکه معتقدند اصل زرتشت ازناحیهٔ غربی ایران بود،

۲ــ نظریهٔ آنانکه مولد اورا درمشرق ایران میدانند،

۳ــ نظریهٔ کسانی که میگویند زرتشت در مغرب ایران ولادت یافته و برای نشر آیین خویش بمشرق این کشور رفته است[۱].

توضیحات متناقض مؤلّفان یونانی و رومی ثابت میکند که راجع بمولد زرتشت روایت کهنی در دست نبوده است . از «گاتاها» که تنها مأخذ اساسی راجع بزندگی زرتشت است هیچگونه اطّلاعی، خواه درباب مولد و خواه دربارهٔ محل دعوت ومنطقهٔ عمل او، بدست نمی آید .

دریشتهای کهن که قدیمترین قسمت از اوستای جدیدست زرتشت قربانیهای خودرا در «اَریّانَ و یَوچَه»[۲] درساحل رود «داتیّا» بایزدان

---

۱ ـ نظریهٔ چهارم مبنی برآنکه زرتشت وجود خیالی و داستانی محض است ، در زمان ما بوسیلهٔ G. Hussing در :

Mitteil. d. Geograph. Gesellschaft. 1919, p. 409 sqq.

ازسر گرفته شده است .

۲ ـ Aryâna Vyōčah . قراءت آندرآس (Andreas) . و یوّچه Vyōčch معادل کلمهٔ ودائی Vyačas یعنی «سرزمین پهناور» است اما قرائت سنتی این کلمه ائیریَنَ واِجه Airyana Vaêjah است .

میدهد[1] ودر «اَریّانَ ویَّوچَه» شهرت دارد[2]، ودر ذکر مجاهدات زرتشت سخن از ساحل رود «دْرُجا»[3] درناحیهٔ «اَریّانَ وَیَّوچَه» میرود . بااین حال بسیار بعید بنظر میآید که ایرانیان هنگام انشاء قطعات گاثاها خاطرهٔ صریح و روشنی از وضع جغرافیائی «اریّان ویّوچه» که آنرا کشور اصلی قبایل ایرانی تصوّر میکردند ، و همچنین رودهای آن سرزمین ، داشته بوده باشند ، و بهرحال پیش‌از آنکه مؤلّفان پهلوی توضیحات خود را برروایات قدیم بیفزایند، اصل روایاتی‌که راجع باین‌سرزمین وجود داشت از میان رفته بود .

در یشت ۱۹ (زامیادیشت) ، که محقّقاً از یشتهای ادوار بسیار کهن‌است ، نام دریاچهٔ «کوسَوی[4]» بنحوی ذکر میشود که درتطبیق آن با دریاچهٔ هامون کنونی تردیدی نمی‌ماند . در همین دریاچه است که بنا بر روایات زرتشتیان نطفهٔ زرتشت محفوظ است و ۹۹۹۹۹ «فْرَوَرْتی» آنرا نگاهبانی می‌کنند[5] تاموعودهای زرتشتیان در دورهٔ آخرالزّمان ازآن پدید آیند[6].

درآغاز دورهٔ اشکانیان «اَریّانَ ویّوچَه» را ایرانیان بر ناحیهٔ

---

۱ ـ یشت ۵ بند ۱۰٤ . یشت ۹ بند ۲۵ . یشت ۱۷ بند ٤۵

۲ ـ یشت ۹ بند ۱٤

۳ ـ Drojâ

٤ ـ Kôsavya . قراءت سنتی این کلمه «کَ سَ اُیَّ» Kasaoya است. [این همان دریاچه‌است که در پهلوی کیّان‌سیه Kyansīh و در فارسی زه هامون شده‌است . sīh در پهلوی همانست که در فارسی به«زه» تبدیل شده وبا کلمهٔ see بمعنی دریا در زبان آلمانی از یک ریشه‌است . مترجم]

۵ ـ یشت ۱۳ بند ٦۲ ؛ و مقایسه شود با بند هشتم فصل ۳۲ بندهای ۸-۹ .

٦ ـ یشت ۱۹ بند ۹۲

خوارزم انطباق داده بودند[۱] وحال آنکه بعدها که مرکزشاهنشاهی مجدداً بمغرب ایران انتقال یافت ، سعی شد که «اَریّانَ وَیّوچَه» را در حدود آذربایجان جست‌وجو کنند[۲] درصورتیکه همواره[۳] دریاچهٔ «فْرَزْدانُو»[۴] را که درکنار آن ویشتاسپ حامی زرتشت برای «اَرْدویسوراآناهیتا» قربانیهایی تقدیم داشته بود[۵] درسیستان فرض میکردند[۶].

اگر اشارات موجود در اوستای جدید را دربارهٔ زادگاه زرتشت دارای ارزش بسیارکمی بدانیم باید معترف باشیم که اشارات مؤلّفان

۱ - در وندیداد (فرگرد ۱ بند ۳) «اَریّانَ وَیّوچَه» کشوری سرد توصیف شده‌است: «آنجا ده ماه زمستانست و دو ماه تابستان و در این دو ماه نیز آب و زمین وگیاه همه سردند.» و بهمین سبب است که مارکوارت Marquart (ایرانشهر Érânšahr ج ۱ ص ۱۵۵) اَریّانَ وَیّوچَه را همان خوارزم میداند که بنابرنقل جغرافیا نویسان اسلامی ازقبیل اصطخری و ابن‌الفقیه سردترین نواحی ایران قدیم است. آندرآس نیز ازطریق دیگر بهمین نتیجه رسیده وبادقت درسمالکی که در فرگرد اول از وندیداد ذکر شده چنین نتیجه گرفته‌است که این فصل در دورهٔ سلطنت مهرداد اول (۱۷۴ - ۱۳۶ ق. م.) پادشاه اشکانی نوشته شده‌است وچون «اَریّانَ وَیّوچَه» دراینجا اولین کشور دانسته شده و پس‌از آن نام سغد ومرو وبلخ آمده‌است ، پس نمیتواند غیراز خوارزم که‌علی‌الظاهر کشور اصلی اشکانیان بوده است جایی دیگر باشد.

۲ - بند هشن فصل ۲۹ بند ۱۲

۳ - بند هشن فصل ۲۲ بند ۵

۴ - Frazdânu [قراءت سنتی این اسم در اوستا Frazdānava است. مترجم]

۵ - یشت ۵ بند ۱۰۸

۶ - [درفصل ۱۲ ازکتاب بند هشن تصریح شده است که دریاچهٔ فرزدان در سیستانست و بنا بر فصل هفتم از زند وهومن یشت هوشیدر درکنار همین دریاچه ولادت‌خواهد یافت. یشتها ، آقای پور داود ج ۲ ص ۲۹۴. مترجم]

یونانی و رومی اصلاً ارزشی ندارند و بنا براین باید تحقیق کرد که آیا میتوان ازگاثاها اشارات غیرمستقیمی دراین باب بدست آورد ؟

امروز تقریباً همهٔ دانشمندان متّفقند که گاثاها اثر شخص زرتشت است و یا بدورهٔ بسیار نزدیکی بعهد وی تعلّق دارد . لیکن از تحقیق در زبان گاثاها نمیتوان نتایج اطمینان بخشی بدست آورد . «گلدنر»[1] و «بارتولومه»[2] جداً از تعیین سرزمینی که زبان گاثاها درآن متداول بوده است خودداری میکنند . «آندرآس»[3] چنین می‌پندارد که گاثاها در زمان متأخّری در ایران شرقی انشاء شده است . بارتولومه دلایلی را که سابقاً در باب انشاء گاثاها بزبان مادی اقامه شده بود رد کرده[4] و اخیراً «تِدِسکو»[5] نظریّهٔ انتساب دو لهجهٔ اوستائی را بنواحی غربی تجدید نموده است ولی چند اثر ایران غربی که او در زبان اوستائی نشان میدهد با امکان اینکه زبان اوستائی از مشرق ایرانست مانعةالجمع نیست ، زیرا ممکن‌است بعضی از عناصر لهجات ایران غربی و برخی از خصائص نحوی متعلّق بآنها درضمن تدوین گاثاها ویشتهای قدیم که بدست روحانیان مادی درعصر هخامنشی صورت گرفته ، وارد آنها شده باشد ؛ چنانکه در روزگاران بعد هنگام تدوین اوستا درعهد اشکانی برخی از آثار لهجات

---

۱ - Geldner رجوع شود به تاریخ فقه‌اللغهٔ ایرانی Grundriss der Iranischen Philologie ج۲ ص۳

۲ - Bartholomae رجوع شود به : Zum Altrian. Wörterbuch, p. 19

۳ - Andreas nud Wackernagel : Die vierte Ghâthâ, Nacher. d. K. Ges. d. wiss. zu Göttingen, phil. hist. Klesse, 1911, p. 2.

٤ - Zum Altiran. Wörterbuch, p. 16 sqq.

٥ - Tedesco

متوسّط ایران درآنها راه یافته‌است[1] مثل آوردن دستهٔ صوتی uhr بجای utr[2] و افزودن حروف اضافی درمیان کلمه .

وضع مدنی وکیفیّت بحث دینی که درگاثاها ملاحظه می‌کنیم برای من این نظر و ملاك قطعی را ایجاد می‌کندکه گاثاها دارای منشاء شرقی است . قبایل ایرانی که بایران غربی مهاجرت کردند درآن‌ناحیه باسازمان استوار تمدّن آشوری و بابلی تصادف کردند وکتیبه‌های آشوری حاوی اشاراتی درباب جنگهای مداوم با رؤسای قبایل مادی‌است . طوایف ماد در همسایگی خود قبایلی داشتندکه صاحب سازمان مدنی کامل وخدایان وآیین خاص بودند ، نفوذ تمدّن آشور و بابل هم تمام آسیای علیا را فراگرفته بود،پس‌چگونه ممکن بودکه ادبیّاتی دینی که درچنین محیطی بوجودآید حتّی حاوی کمترین اثری ازتماس ایرانیان بااین قبایل‌خارجی ومذاهب آنان ونیز جنگهای دینی وهمچنین افکار محیط آشوری وبابلی نباشد ؟ مخالفان زرتشت چنانکه درگاثاها می‌بینیم ازقبایل وملل خارجی و ازپرستندگان خدایان آشوری یا اورارتی[3] یا هیتّی[4] نیستند بلکه عبارت از پرستندگان «دِوا» های آریائی بودندکه در تشکیلات دینی خود رفتار بدی با گاو داشتند و با عصارهٔ گیاه هَوْم[5] مست میشدند ، آنها ایرانیان بیابانگرد وکوچ‌نشینان راهزن بودندکه باقامهٔ شعائر ایرانیان قدیم وخیلی ابتدائی ادامه میدادند و طرفدارآن آیینی بودند که با نهایت وفاداری درسرزمینهای ایرانی،بیرون ازمحیط نفوذ آشوری وبابلی، باقی‌مانده‌بود.

---

۱ - Dialectologie der westiran. Turfantexte, Le monde oriental, XV, p. 255 sqq.

۲ - در باب لیگاتور ﺤﻊ رجوع شود به :

Andreas und Wackernagel, Die vierte Ghâthâ, p. 2, en bas.

۳ - urartique ۴ - hittite ۵ - hauma

ازحیث اقتصادی ظاهراً ملّت گاثاها یک ملّت کوچ‌نشین زارع بود . درآنجا یک‌حالت متغیّر اقتصادی مشاهده میشود که خاص آسیای داخلی و همچنین سرزمینهای مختلف ایرانیان دوره‌های بعد است . در اینجا قبیله دارای مساکن زمستانی و معیّنی بود که بنحو ابتدائی درآن بزراعت اشتغال داشت وازسیلابها یارودخانها برای آبیاری اراضی خود استفاده میکرد، تابستانها این‌قبیله شروع بمهاجرت بچراگاههایی می‌نمود که معمولاً در نواحی مرتفع و درکوهستانها قرار داشت . اغلب اتّفاق می‌افتاد که عشایری فاقد زراعت هنگام زمستان در اراضی و قراء عشایر کوچ‌نشین زارع رحل اقامت می‌افگندند تاآنانرا غارت کنند واین‌عشایر کوچ‌نشین زارع ناچار میشدند برای دفاع از اراضی مزروع خود با آن عشایر غیر زارع از در جدال درآیند .

میان ترکمانان ماوراء خزر نیز حتّی درقرن نوزدهم دونوع تمدّن مشاهده میشده‌است : آنها که دارای مسکن ثابتی بوده یعنی در حدود معیّنی اززمین‌زندگی‌میکرده ودارای‌زراعت وتجارت‌بوده‌اند «چومور»[1] نامیده میشدند و دستهٔ دیگر بنام «چُرْوْ»[2] بزراعت وگلّه‌داری توجّهی نداشته و فقط صاحب شتر و اسب بوده‌اند . این چُرْوْها قبایل راهزن بوده‌اند وهرگاه یکی از رؤسای آنان خیال غارت و راهزنی داشت نیزهٔ خودرا با علائم و شعارهای خاص خویش جلو چادر خود برپا میکرد و بوسیلهٔ منادی تمام «پاك اعتقادان» (یعنی اهل سنّت . م.) را بتجمّع برگرد چادر خود دعوت می‌نمود تا دستبردی بایرانیان «بددین» (یعنی شیعی . م.) بزنند . در این حال میل بتحصیل غنائم در سراسر آن افراد بیدار میشد و دستهٔ مجهّزی بقراء و قصبات ایرانی شروع بترکتازی

۱ - Tchumur ۲ - Tchorv

میکردند و هرکس با آنان از در مقاومت درمیآمد کشته میشد و غنائم از زن و مرد وکودك مانند بردگان بسرزمینهای آنان حمل میگردید . تقریباً درتمام قبائل عشایر ثابت (ساکن در یک نقطه) و عشایر راهزن هردو وجود داشت و اگر یک تن از افراد چُرْوْ مایل براهزنی نبود در صف چومورها درمیآمد و عکس این حال نیز اتّفاق میافتاد[۱] .

اینست تقریباً همان‌وضعی‌که‌درگاثاها بدان بازمیخوریم . درآسیای مرکزی اقوام و طوایف یکی جای دیگری را میگیرد امّا کیفیّت تمدّن همواره ، حتّی درعصر حاضر ، بیک نحو باقی مانده‌است .

باتوجّه باین مقدّمات ، فقدان هرنشانه‌یی ازآثار تمدّن آسیای علیا درگاثاها ما را برآن میدارد که سرزمین اصلی کیش زرتشتی را تقریباً درشمال یا در مشرق زمینهایی تصوّرکنیم که درعهود سالفه مسکن قبایل آریایی بوده وآثارکوچ‌نشینی مقرون بزراعت درآن مشاهده میشده‌است . قبایل زارع خصوصاً در دامنه‌های جبال یا در شعاب اراضی کوهستانی زندگی میکردند و بنا براین میتوان قبایل بازبسته بتمدّن گاثاها را ساکن سغد یافرغانه یابلخ وبزحمت خوارزم تصوّرکرد . بنابعقیدهٔ «استنسبی»[۲] سرزمین‌خوارزم درآغاز امر مسکن قومی ماهی‌گیر بوده ودر دورهٔ نسبةً جدیدی بسرزمین زراعتی مبدّل شده‌است و بنا برین خوارزم حتّی درعصر هردوت مسکن قوم ماساگت[۳] بوده‌است که زندگی آنان از راه صیّادی میگذشته .

«بارتولومه» باتوجّه باشارات‌جغرافیایی یشتهای‌کهن بهمین‌نتیجه رسیده که آیین اوستایی باحتمال قوی در مشرق ایران پدید آمده است .

---

۱ - F. V. Helwald, Centralasian, p. 308 sqq

۲ - H. P. Stensby

۳ - Massagètes

دلایلی که او برای اثبات مدّعای خود اقامه کرده[۱]، و ویلیامز جاکسن[۲] نیز آنهارا تأیید نموده‌است[۳]. بنظر من قانع کننده نیست. این دلایل مبتنی است برروایت پارسی حاکی ازاینکه زردشت اصلاً از مردم ایران غربی بوده و بایران شرقی مهاجرت کرده‌است.

مسألهٔ زمان زندگانی زرتشت هم کمتر از سرزمین اصلی دعوت دینی او مشکوك نیست. دراینجا نیز باید نخست اشارات متناقض و بی‌بنیاد نویسندگان یونان و لاتین را روشن کرد. صراحت و قطعیّتی که روایت پارسیان به تثبیت دورهٔ زندگی زرتشت در سیصد سال پیش‌از اسکندر داده است، باعث شد که دانشمندانی از قبیل «یوستی»[٤] و «گلدنر» و «وست»[٥] و «ویلیامز جاکسن» این تاریخ را محقّق و یا تقریباً نزدیك بتحقیق بدانند.

«وندیشمن»[٦] و «ویلهلم گایگر»[٧] و «تیل»[٨] و «الدنبرگ»[٩] و «بارتولومه»[۱۰] و «ادوارد میر»[۱۱] ازطرفی دیگر روایت پارسی‌را ازهمهٔ جهات بادلایل قاطعی رد کرده‌اند[۱۲].

۱ - Zarathuštra's leben und werke, Heidelberg, 1924, p. 9 sqq.

۲ - Williams Jackson

۳ - Zoroaster the Prophet of Ancient Iran.

٤ - Justi

٥ - West

٦ - Windischmann

۷ - Wilh. Geiger

۸ - Tiele

۹ - Oldenberg

۱۰ - Bartholomae

۱۱ - Eduard Meyer

۱۲ - J. H. Moulton در کتاب: Early Zoroastrianisme, p. 19 و ایپسن (G. Ipsen) در کتاب: Stand und Aufgaben der sprachwissenschaft, p. 236 زمان پیغمبر را درقرن‌ششم قبل‌از میلاد قرار میدهد و رایخلت (Reichelt) (همان مأخذ ص ۲۸۳) آنرا در حدود هزار سال قبل‌از میلاد و «وزندونك» wsendonk در: Urmensch und Seele in der Iran Überlieferung, p. 81 درپیش‌از سال ۹۰۰ ق. م.

تثبیت عهد زندگی زرتشت در مآخذ پهلوی نتیجهٔ یک روایت دینی است که بنا بر آن گیومرث نخستین بشر سی سال زندگی کرد و نطفهٔ او چهل سال در زمین پنهان ماند تاآنکه نخستین جفت آدمی از آن بهیأت گیاهی بیرون آمد و این جفت پیش از زادن هوشنگ پنجاه سال زیستند و نود وسه سال ونیم پس از ولادت هوشنگ مردند وپس از آن هوشنگ مدّت چهل سال بر زمین پادشاهی کرد و « تَخْمُورُووْ »[1] سی سال ، و «ییم »[2] پس از ششصد و شانزده سال ونیم از سلطنت محروم شد وپس از آن یکصد سال پنهان می زیست . مجموع این سنوات هزار سال میشود وآن نخستین هزارهٔ تاریخ بشر است. هزارهٔ دوم ازسلطنت «اژدهاگ»[3]، اژدهای سه سر ، پدید میآید ؛ و پس از یک عدّه پادشاه داستانی که مجموع مدّت سلطنت آنان ۱۰۰۰ سال میشود (هزارهٔ سوم) ، زرتشت درست درلحظه‌یی که هزارهٔ چهارم آغاز میگشت ولادت یافت . ویشتاسپ که پیش از ولادت زرتشت سی سال پادشاهی کرده بود ۹۰ سال پس از تولّد وی بزیست وپس ازو نواده‌اش « وَهْمَن » ۱۱۲ سال ؛ ومابقی مدّت ۳۰۰ سالهٔ بین زرتشت واسکندر عبارتست ازدورهٔ سلطنت همای دختر بهمن ودوپادشاه بنام دارا (= داریوش) .

بامطالعه دراین تاریخ داستانی ودینی برمن معلوم نیست که چگونه دانشمندان بتاریخی که با اتّکاء بر روایات مذهبی و داستانی بدست آمده‌است ، توانسته‌اند اعتماد کنند و جنبهٔ تاریخی بدان بخشند .

تاریخ رسمی و سنّتی ایرانیان قدیم علاوه بر این موضوع مایهٔ ایجاد زحماتی نیز برای زرتشتیان شده است . توضیح آنست که درپایان

---

۱ - Taxmuruw
۲ - Yim
۳ - Aždahag

هریک از سه‌هزاره‌یی که عهد زرتشت را ازدورهٔ آخرالزّمان جدا می‌کند، جهان دچار آشوب و فتنه‌یی میشود و پیغامبری جدید ظهور خواهدکرد. بدین ترتیب بنا بر تاریخ رسمی زرتشتیان که عهد زرتشت را در حدود ۶۳۰ سال قبل ازمیلاد مسیح تعیین کرده‌است می‌بایست بسال ۳۷۰ بعداز ولادت مسیح اوّلین پیغمبر معهود ظهور کند. ازبیم فتنه‌هایی که‌ممکن‌بود از فکر پایان یافتن نخستین هزارهٔ بعد از زرتشت در میان مردم ایجاد شود درآغاز دورهٔ ساسانی برآن‌شدندکه درتاریخ دست برند ودرفاصلهٔ بین ظهور زرتشت و واقعهٔ اردشیر بابکان تغییر و تقلیلی ایجاد کنند بنحوی که پایان اوّلین هزارهٔ بعداز زردشت چند قرن باز پس برده شد[1] و ۵۶۶ سال فاصله بین فتح ایران بدست اسکندر و ظهور اردشیر بحدود ۲۶۰ سال تقلیل یافت. با این کیفیّت چه مانعی داردکه پیش‌از واقعهٔ ساسانیان تاریخ عهد زردشت را بهمین نحو چند قرن بجلو نیاورده باشند تا درهزارهٔ بعداز او تقلیلی حاصل کنند و عهدی را که می‌بایست پیغامبر جدید ظهور کند بعقب اندازند.

تمام دانشمندان سابق الذکرکه تاریخ روایتی را مردود میدانند، تاریخ زندگی زردشت را بعهد قدیمتری بین ۸۰۰ و ۱۲۰۰ سال پیش‌از میلاد مسیح بالا میبرند لیکن چون قرائن پیدا کردن این تاریخ کاملاً در دست نیست ناگزیرندکه آنرا بنحو تقریب ذکر کنند.

از نامه‌های اَمَرْنَ[2] عدّه‌یی ازنامهای کاملاً آریایی بدست می‌آید که امرای سوریه در حدود ۱۴۰۰ سال پیش‌از میلاد مسیح داشته‌اند و ازآنجمله است: «اَرْتَ مَنَّی»[3] و «یَش داتَ»[4] و «شُوَوَرْدَتَ»[5]

۱ - مسعودی، التنبیه والاشراف ص۹۷ ببعد.

۲ - Amarna

۳ - Artamanya

۴ - Yašdâta

۵ - Šuwardata

و «شُوبَندی»[1] و «شوتَرْنَ»[2]؛ ودریکی ازمتون بغازکیوئی[3] متعلّق بآغاز قرن چهاردهم ق. م. چهار نام از خدایان آریائی را می‌یابیم که پادشاهان میتانی آنها را می‌پرستیده اند و ازآنجمله اند «میتْرَ»[4] و «وَرُونَ»[5] و «ایندْرَ»[6] و «ناسَ تیّاس»[7]. درنامهائی که به پیشاوند -su شروع شده‌است و همچنین در «ناسَ تیّاس» معلوم شده است که تبدیل «س» ابتدائی کلمه که پیش‌از حرف مصوته قرارگرفته و «س» میان دو حرف مصوته به «ﻫ» که یک شکل خاص زبان ایرانی‌است ، وجود ندارد .

پیدا شدن اسامی خدایان مشهور از اساطیر ودائی در آثار بغاز کیوئی که امری شگفت‌آور است بچند وجه مختلف تأویل شده است : برخی بپیروی از «ژاکوبی»[8] تصوّرکرده‌اند عدّه‌یی ازهندوان یاهمسایگان

۱ - šubandi

۲ - šutarna رجوع شود به :

H Winckler, Mitteil. d. deutschen Orientgesellschaft, N 35; à comp. Ed. Meyer dans le z. f. vgl. Sprechforschung, 1909, p. 18 sqq.

۳ - Boghazkioi یا Boghaz-Keui دهکده‌ییست درآناطولی جزو ولایت آنقره. برتپه‌های مشرف براین‌دهکده خرابه‌هایی از یک شهر قدیم مادی باقی‌است بنام Ptérium که کرزوس Crésus آنرا ویران کرد. قسمت خیلی مهم ازین ویرانها محوطه‌یی ازصخره‌های طبیعی‌است که بدست سنگتراشان مسطح وبا مجسمه‌ها پوشیده شده است. مهمترین مجلس ازین مجسمه‌ها ورود پادشاه بزرگی‌را نشان میدهد واز شصت صورت تشکیل یافته‌است که بعضی ازآنها عظیم است.

۴ - Mitra ۵ - Varuna ۶ - Indra

۷ - Nasatyas رجوع شود به :

Ed. Meyer, I. C. , p. 24 sqq. - جزء اختتامی کلمه‌یی که معنی «خدا» میدهد درآخرین اسم بصورت جمع آمده‌است، مقایسه شود با :

H. Güntert, Der arische welkönig, p. 3 sqq.

۸ - Jacobi

آنان که خدایان ودائی‌را می‌پرستیده‌اند بآسیای صغیر مهاجرت کرده واین اسامی را با خود برده اند[1]. «الدنبرگ»[2] و «میئیر»[3] پنداشته اند که این مهاجرین آریائیانی بوده‌اند که ازآنسوی دریای خزر آمده و زبان و دین وعقاید آریائیانی‌راکه نیاکان هندوان وایرانیان بوده‌اند حفظ کرده‌بودند. هوسینگک[4] چنین دریافته‌است که درآثار بغازکیوئی واسامی خاص‌آریائی در آسیای علیا میان قرنهای ۱۸ و ۱٤ قبل‌از میلاد آثار عبور هندوان از اروپا ، از راه قفقاز یعنی همان راهی‌که چندی بعد قبایل ایرانی ازآن گذشته‌اند ، دیده میشود . امّا فرضیهٔ اینکه جنگجویان آریائی ازسواحل سندآمده وتمام‌نجدهای‌ایران‌را برای‌سکونت درسرزمین‌میتانی پیموده‌اند بنظر من بسیار مشکوك و غیر متحمل میآید[5] لیکن فرضیهٔ «استن کنو»[6] مرجّح است که میگوید آیین ودائی‌که در سرزمین هند نضج یافته بود

۱ - JR. AS. 1909, p. 721 sqq.

۲ - ایضاً ص ۱۰۹۵ ببعد.

۳ - l. C., p. 26; Gesch. des Altertums 13, § 455 et 465

٤ - Prace lingwistyczne ofiarowane J. Baudoinowi de Courtenay, Krakow, 1921.

۵ - یانسن (Jensen) در:
Sitzungslier. d. preuss: Ak. d. wiss., 1919, p. 367 sqq.
قطعاتی ازمتون بغازکیوئی‌را انتخاب کرده وآنهارا آریایی‌قدیم دانسته‌است. تصور اینکه کلمهٔ سَتّ (satta = هفت) که معادل سانسکریت آن سپت (sapta) است ، هیأتی متعلق بزبان هندی و مثل زبان پراکریت یا پالی قرن چهاردهم قبل‌از میلاداست ، نتیجهٔ توجه خارج از اندازه بکلمه‌ییست که ملتی غیر آریایی آنرا پذیرفته و با تلفظ خود نزدیک ساخته‌است.

٦ - The Aryan Gods of the Mitani People (Royal Frederik University, Publications of the Indian Institute, Kristiania, 1921.)

در میان قبایل آریایی ایران پراگنده شد و رؤسائی که ازاین محیط بوجود آمده بودند آنرا بآسیای علیا بردند. «استن کنو» تصوّرمیکند که نام چهار ربّ النوع مذکور با املائی که در آثار میتانی دیده میشود بتمام معنی هندی‌است. بااینحال گمان نمیکنم که بتوان مانند «استن کنو» برای اثبات اینکه این ربّ النوعها در ایّام قدیم هند و اروپائی دارای نام و حروف ودائی نبوده‌اند، بر اوستا تکیه‌کرد، خاصّه که تکامل دینی خاصی که در اوستا منعکس‌است توانست همهٔ آثار قدیم را کاملاً مدروس ومنطمس سازد. «کنو» می‌گوید که در عهد نامهٔ صلح و مودّتی که براثر وصلت میان دو خانوادهٔ سلطنتی منعقد شد فقط نام ربّ‌النوعهائی آمده است که ارتباطی با مفاد عهدنامه داشته اند و بنا برین نقش ناسَتیّ[۱]ها در اینجا بعقیدهٔ او عواملی ازحالت پیش‌از تکامل وجودی آنهاست واین علائمی است که تنها درسرودهای دینی نسبةً جدید ودائی دیده می‌شود. امّا نقش اینْدْرا[۲] بعقیدهٔ «استن کنو» بآسانی فهمیده می‌شود. «ایندرا» ربّ‌النوع جنگ است که فعالیّت او منجر بصلح شد. با اینحال بنظر من درست نمی‌آیدکه ربّ‌النوع جنگ در یک معاهدهٔ صلح ومودّت بدینگونه یاد شده باشد و اگر «ایندرا» از حیث جنبهٔ واقعی خود یعنی خدای جنگ یاد نشده وبسادگی مانند یکی ازچهار ربّ‌النوع اصلی آمده‌باشد، دراینجا هم شاید همان وضع و حالتی وجود داشته باشد که در ناسَتیّ‌ها دیده‌ایم و درنتیجه شاید «میترَ» و «وَرُونَ» و «ایندرا» و ناسَتیّ‌ها با «سَرْوَ»[۳] نمایندگان اصلی دودسته ازخدایان آریائی یعنی «اَسُورَ»[۴]ها و «دَئوَ»[۵]ها بوده باشند و من این حقیقت را بعداز این اثبات خواهم‌کرد.

از طرف دیگر «هوسینگ»[۶] برای اثبات فرضیهٔ خویش چنین

۱ - Nasatya ۲ - Indra ۳ - Sarva
۴ - Asura ۵ - Daiva ۶ - Hüssing

تصوّر می‌کند که دَئوَها (دیوان) وایندرا و «نُ هَتّیِ»[1] (نئوهَئی‌ثی[2] در اوستا) ازخدایان کهن هند وایرانی نیستند که بقوای شریر مبدّل شده‌باشند بلکه ربّ النوعهایی از هندوان بت‌پرستند. اگر «بت‌پرست» را بمعنی «غیرزرتشتی» بگیریم باید ایرانیان این خدایان را که در اوستا میان سایر یاوران اَنْگْرَمَی‌نیوّ دیده می‌شوند پیش‌ازتبدّل حرف «س» بحرف «ه» بعاریت گرفته باشند و اسم «ناسَتیّ» نیز مشمول این تبدّل عمومی قرار گرفته باشد وباین‌ترتیب عاریت‌گرفتن اسامی مزبور پیش‌از بعثت‌زرتشت صورت گرفته است و این فرض ممکن بنظر میرسد.

امّا نظریهٔ «هوسینگگ» که می‌گوید ایران شرقی (بلوچستان و افغانستان و ترکستان) در ایّام باستان بوسیلهٔ قوم ایرانی مسکون نبود، با اشارات جغرافیائی یشتهای قدیم، مخصوصاً راجع بافغانستان وترکستان سازگار نیست. علاوه براین قبایل سَکَک که درعهد هخامنشی درترکستان میزیستند، بی تردید از نژاد ایرانی بوده‌اند. پس من دلیلی در رهاکردن این فرضیّه نمی‌بینم که آریائیان یعنی اجداد مشترك هندوان و ایرانیان درکوهستانها و دره‌های رودخانهای ترکستان میزیسته‌اند و نیز با عقیدهٔ «الدنبرگگ» و «میر» همراه میشوم که گفته اند ایرانیانی که پیش‌از قرن ۱٤ ق. م. در نواحی مختلف آسیای علیا سکونت گزیدند، از ممالك ماوراء خزر آمده اند. البتّه اینان قبایل منفردی بوده اند که بسرپرستی رؤسای خود کوچ میکردند و در حقیقت طلیعهٔ مهاجرت بزرگی هستند که چندقرن بعد صورت گرفت وبراثرآن تمام نجدهای ایران درتصرّف قبایل مهاجر ایرانی درآمد.

بنابرین زبان گاثاهارا دیگر نمیتوان زبان آریائی قدیم شمرد بلکه

---

۱ - Nohatya

۲ - Naohaithya

باید آنرا یک زبان کاملاً ایرانی دانست . تغییرشکل « س » ابتدائی جلو حرف مصوته و تغییر شکل « س » میان حروف مصوته به « ه » دراینجا امریست از ازمنهٔ قدیم ، و با توجّه باین مقدّمات باید معترف بود که **زرتشت بعدازقرن ۱٤ ق. م. می‌زیست .**

حال که حدّ اعلای دورهٔ حیات زرتشت را یافتیم سعی می‌کنیم پایین‌ترین حدّ دورهٔ زندگی اورا نیز بیابیم :

درعهد « شَلْمَ نَسَّرْ[۱] دوم » نخستین بار از وجود نژاد ایرانی در کردستان اطّلاع حاصل می‌کنیم . این‌پادشاه درسال ۸۳٦ ق. م. باقبایل « مادای »[۲] و « پارسوآ »[۳] جنگید . قبایل « مادای » همان طایفهٔ « ماد » هستند وقبایل « پارسوآ » را هم بعضی باطایفهٔ «پارْسَ »[٤] تطبیق کرده‌اند[٥] و بعضی باقوم « پارث »[٦] ، و دراین هنگام طایفهٔ « پارسوآ » چنانکه معلوم می‌شود در شمال ناحیهٔ سکونت طایفهٔ ماد یعنی در میان مسکن قوم اخیرالذکر و دریاچهٔ اورمیه بسر میبردند ، و البتّه اینها مثل دسته‌های جنگجویی نبودند که سابقاً دراراضی متصرّفی میتانیها صاحب قدرتی شده بودند ، بلکه فقط عبارت بوده‌اند از دستهٔ مهاجرینی که جمعاً حرکت می‌کردند . درحدود اواسط قرن نهم ق. م. آن‌دسته ازقبایل ایرانی که تا حدود غربی نجدهای ایران پیش رفته بودند ، یعنی طایفهٔ ماد ، قطعاً درزمینهایی که بعداً ولایت مادی نامیده‌شده‌است سکونت اختیار نمودند.

نخستین اشارهٔ یونانیان راجع بزرتشت که بما رسیده‌است اشارهٔ

۱ - Šalmanassar
۲ - Madai
۳ - Parsua
٤ - Parsa
٥ - Hüssing, ZDMG., t. 54, p. 126 ; Prašek, Gesch. d. Meder und Perser, I, p. 184.
٦ - Rost, Mitteil. d. Vorderas. Ges., II, p. 75.

«خْسانْتُس لیدیائی»[۱] است که دراواسط قرن پنجم قبل ازمیلاد میزیسته است . وی گفته‌است که زرتشت ۶۰۰سال[۲] پیش‌از لشکرکشی خشایارشا برسر یونانیان اروپا زندگی میکرده است ؛ و از اینجا معلوم می‌شود که در دورهٔ «خْسانْتُس» عهدحیات زرتشت بگذشتهٔ بسیار دوری نسبت داده شده بوده است[۳] . ازجانب دیگر «تیل»[۴] متوجه این نکته شده‌است[۵] که نام «مَزداه»[۶] ، «اَهُور»[۷] یا «مَزداه اَهُورَ» ونادرةً «اَهُورَ مَزداه» درگاثاها ، که دراوستای جدید صورت ثابت «اَهورَ مَزداه» یافته‌است ، نام مرکبی است که هریک از دو قسمت آن جداگانه صرف می‌شود ؛ درکتیبه های هخامنشی دوجزء مذکور بصورت‌واحد «اَهورَه مَزداه» دیده میشود و قسمت اوّل این نام مرکّب صرف نمیگردد مگر در یک مورد

۱ - Xanthos de Lydie مورخ یونانی آغاز قرن پنجم قبل‌از میلاد مسیح است که اندکی پیش از هرودوت زندگی میکرد . وی کتابی در بارهٔ لیدیه در چهار بخش نوشت بنام لودیاکا Lydiaca که هرودوت از آن استفاده نمود . مترجم . ۲ - درپاره‌یی نسخ ۶۰۰۰ سال .

۳ - باید درنظر داشت که این تصریح در بارهٔ دورهٔ زندگی زرتشت نخستین‌بار درمیان قرن پنجم میلادی صورت گرفته‌است و بنا براین نمیتوانیم سال ششصدم را در دورهٔ بعدازمیلاد قرار دهیم زیرا یکصد و پنجاه سال مدتی چندان طولانی نبود که ناچار شوند آنرا با چنین عدد کاملی نشان دهند . رجوع شود به :

Carl Clemen, Die griechichen und lateinischen Nachrichten über die persische religion (Giessen 1920)

۴ - Tiele

۵ - Verslagen en Mededeelingen d. k. Akad. van Wetenschapen Afd. Letterkunde, 3 Reeks, Deel IX, p. 364 sqq., et Gesch. der Religion, II, p. 43 sqq.

۶ - Mazdâh ۷ - Ahura

که بطور استثناء این عمل صورت گرفته‌است وآن درکتیبهٔ خشایارشاست. «تیل» ازاین‌امر چنین نتیجه میگیرد که برای حصول این تکامل می‌بایست مدّتی بین قسمت های کهن اوستای کنونی - یعنی یشتهای قدیم ، وکتیبه‌های هخامنشی فاصله بوده باشد . امّا یشتهای قدیم نیز با یک فاصلهٔ زمانی از «یسناهَپْتوهَتی»[1] جدا می‌شود که خود مؤخّر ازگاثاهاست .

این دو قرینه بنظر من ما را وادار می‌کند که حیات زرتشت را بعصری مقدّم برمهاجرت طوایف ماد و پارس در قسمت غربی ایران ، بالا ببریم[2] وبااین‌ترتیب بنظرم بسیار محتمل میآید که آیین‌زرتشتی بوسیلهٔ

۱ - Yasna Haptôhati

۲ - قرینهٔ دیگری درهمین‌باب که میر (Ed. Meyer: Z. f. vgl. sprach-forschung 1909, p. 15) و دیگران آنرا تأیید کرده‌اند،آنست که‌صورت دیگری ازنام خدا به‌هیأت مَزْدَکَ (mazdaka) درجزو اسامی امرای مادی که دریکی ازکتیبه‌های هخامنشی دیده میشود ، آمده‌است (مربوط بسال ۷۱۴ یا ۷۱۳ ق. م.) با اینحال نمیدانیم نام مزداه پیش‌ازبعثت زردشت وجود داشته‌است یا نه . کلمهٔ «بَغ مَشْتُوم» (Bagmaštum) نام یکی از رب‌النوعهایی که درکتیبهٔ «سارگون» (Sargon) آمده و «رُست» (Rost) خواسته‌است آنرا مساوی با «بَغ مَزْداه» (Baga mazdah) بداند،اصلا قابل ملاحظه وتوجه‌نیست. رجوع‌شودبه: (Ed. Meyer I. C., p. 15, n. I).

«هومل» (Hommel) نام خدایی را بصورت «اَسَرمَزَش» Assara mazaš درفهرستی ازکتابخانهٔ «آسُوربانی‌پال» Assurbanipal دیده‌است که بعقیدهٔ او اصل آن از دورهٔ کاسی (Kassite) یعنی میان ۱۷۰۰ و ۱۲۰۰ ق. م. است. رجوع شود به :

Proceedings of the Soc. of Bibl. Archaeology. 1899, p. 127, 132-137 sqq.)

اما اَسَرمَزَش بهیچ‌حال شبیه اهورمزداه نیست و دراین صورت همانطور که «هومل» پیشنهاد می کند معنی «اهورمزداه» اَسُورَی بزرگ است .

مبلّغینی که ازمشرق آمده باشند میان طوایف ماد و پارس پس‌ازمهاجرت آنان بمساکن‌جدید انتشار نیافته باشد، بلکه این آیین درمیان قبایل ایرانی پیش‌از مهاجرت بزرگ انتشار یافته و طوایف ماد و پارس این کیش را هنگامی‌که در نیمهٔ اوّل قرن نهم ببعد بجانب مغرب بحرکت آمدند، با خود آوردند و همین امر چنانکه خواهیم دید مایهٔ ایجاد مغایرتها و اختلافاتی شد که بتدریج و بمرور زمان میان زرتشتیان مغرب و مشرق ظهورکرد. باقبول این مقدمات بآسانی میتوان **عصر زرتشت را درزمانی مقدم برهزار سال پیش‌از میلاد مسیح قرار داد**[1].

۱ - هرتل (J. Hertel) در یکی از یادداشتهای جدید خود بعنوان: (Die Zeit Zoroasters, Leipzig 1924) سعی باثبات این نکته کرده که زرتشت در قرن ششم پیش‌از میلاد میزیسته است و با قبول اینکه روایت پارسیان ارزشی ندارد، میگوید که تاریخ ساختگی آنان اتفاقاً برحقیقت تاریخی منطبق است. هرتل فرضیهٔ قدیم را که میگوید ویشتاسپ حامی زرتشت همان ویشتاسپ پدر داریوش اول است از نو پذیرفته و مورد بحث قرار داده است. او میگوید کـه در دورهٔ همین ویشتاسپ هخامنشی است که زرتشت با آیین تازهٔ خود ظهورکرد و داریوش قهرمان کیش جدیدشد وجنگ او با گئومت (Gaumate) مغ تنها صورت جنگی سیاسی نداشت بلکه جنگی مذهبی میان نومذهبان زرتشتی با مغان مادی نیز بود که طرفدار آیین قدیم آریایی بوده و بعدها پس‌از پذیرفتن آیین جدید آنرا با وارد کردن آثاری از عقاید خود مغشوش وتباه کرده‌اند ومغایرتهای میان آیین گاثایی ایرانیان وعقاید اوستای جدید از همینجاست. این عقیدهٔ فاضل مذکور بنظرمن براساس متینی استوار نیست چه از طرفی نمیتوان فهمید که چگونه زرتشت که میان طوایف پارس آغاز پیغمبری کرد کتاب خود را بزبانی آورد که، چه یک لهجهٔ غربی باشد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

۲ - در باب منشاء آیین گاثایی

برای آنکه حقیقت آیین زرتشتی بهتر فهمیده شود باید تا آنجا که ممکن است از افکار مذهبی ایرانیان پیش از زرتشت اطّلاع یافت. وسایل تحصیل این اطّلاع عبارتست از :

۱ - اطّلاعات پراگنده‌یی که از آثار مکتوب آسیای علیا بدست میآید.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

و چه شرقی ، بهر حال غیر از زبان طوایف پارس یعنی زبان کتیبه های هخامنشی است. این اشکال بنظر من قطعی میآید. از طرفی دیگر استدلال هرتل بسیار ضعیف است. او برای اثبات نظریهٔ خود متوسل باین دلیل میشود که در گاثاها سخنی از حرمت سگ و دفن نکردن اجساد و نیالودن آب و آتش نرفته است ، باآنکه این کلمات الهیهٔ منظوم مجموعه‌یی از عقاید و نوامیس آیین زرتشت بود. اما نمیدانم چگونه درآن قسمت از کتیبهٔ بیستون که هرتل گفته است این اثر را میتوان یافت که اعتقاد باهورمزدا نتیجهٔ قبول آیین جدید است ؟ گذشته ازین هرتل در تفسیر متهورانهٔ متون قدم ازین حدود فراتر گذاشته است بدین معنی که میگوید : یسنای ۵۳ که در آن زرتشت ویشتاسپ را میستاید و دوشیزگانی را که برای جشن عروسی دختر زرتشت گرد آمده‌اند ، از نزدیک شدن بدیو پرستان باز میدارد ، و مخالفان خود را بجنگی سخت تهدید می کند ، در مدت بین واقعهٔ «گئومت» وقتل زرتشت سروده شده ، یعنی درسال ۵۲۲ ق. م. که زرتشت در آن سال هنوز زنده بوده است.

اینهاست استدلالات سست «هرتل» که میخواهد بیاری آنها فرضیه‌یی ضعیف و ناروا را ثابت کند.

۲– مقایسهٔی میان آیین اوستا (خاصه گاثاها و یشتهای قدیم) و مذهب وداها .

اکنون بذکر منشاء خدایان[۱] گاثاها می‌پردازیم . دراین باب گایگر تحقیق مشبعی درکتاب خود موسوم به « اَمِشَسپِنتان ، وجود و مفهوم اساسی آنها »[۲] کرده است .

کاسّی ها[۳] که درقرن هجدهم قبل ازمیلاد بابل را بتصرّف درآورده بودند، پرستندهٔ « سُوریَّ »[٤] بوده‌اند و او ربّ‌النوع آریائی خورشید بود که بوسیلهٔ دسته‌های جنگجوی آریائی پرستش وی درآسیای علیا رواج گرفته بود[٥] . معهذا این « سُوریَّ » یا « سْوَرَ »[٦] (دراوستا : هْوَرَ[۷]) بزودی فراموش شد. در وداها و همچنین در اوستای جدید ایزد قدیم خورشید اهمیت کمتری دارد . بعدها درقرن چهاردهم پیش‌ازمیلاد درآثارمکتوب میتانی خدایان آریائی قدیم ودائی یعنی « وَرُونَ »[۸] و «میتْرَ»[۹] و «ایندْرا »[۱۰] و «ناستیّ‌ها »[۱۱] را می‌یابیم . علاوه براین نام «میتَر »درضمن صورت اسامی

۱ ـ هرجا کلمهٔ خدا یا خدایان درین مقال بیاید درصورتی که مربوط بایران قدیم باشد مراد ازآن : ایزد ، امشاسپند ، ایزدان و امشاسپندان است .

۲ ـ Die Aməša Spəntas, ihr wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung. 1916.

۳ ـ Kassites

٤ ـ Surya

٥ ـ Šuriaš با «س» که علامت حالت اسمی است . رجوع شود به :

Ed. Meyer, Gesch. des Altertums 3,I,§ 456.

٦ ـ Svar

۷ ـ Hvar

۸ ـ Varuna

۹ ـ Mitra

۱۰ ـ Indra

۱۱ ـ les Nasatyas

خدایانی که درکتابخانهٔ «آسوربانیپال» محفوظ مانده است، آمده و با خدای بابلی‌خورشید یعنی «شَمَس»[۱] یکی دانسته شده است.

اگر بگاثاها برگردیم بیک دو دستگی اساسی میان «اَهُورَ»[۲] ها و «دَئِوَ»[۳]ها، یعنی خدایان وشیاطین بازمیخوریم. نام خدای مطلق‌معمولا اَهُورَ و یا خردمند(مزداه[۴])ویا اَهُورَیِ خردمند (مَزْداه اَهُورَ)آمده است؛ و گاه نیزمجموع قوای مدیرهٔ عالم بنام «اهورَهای خردمند»[۵] خوانده شده‌اند[۶]. دیوان ازآغاز خلقت ببدی‌گراییده و در شمار ارواح خبیثه درآمده‌اند[۷].

چون مباینتی میان «اَسُورَ»[۸] و «دَئِوَ» ها در دورهٔ هند وایرانی وجود داشت، چنین نتیجه گرفته میشود که مغایرتی میان این دو دسته از خدایان در میان هندوان نیز موجود ودر حال تکامل بود، ودر این مورد «اَسُورَ» بشیاطین و ارواح خبیثه اطلاق میشود[۹]. علامت خاص اسورَها این بوده که قدرتی اعجازآمیز و جاودانه موسوم به مایّا[۱۰] داشته‌اند. در «ریگ‌ودا»[۱۱] اسم «اَسُورَ»گاه برای‌نشان‌دادن‌خدایانی‌شوم و وحشتناك

۱- Zeitschr f. Assyr., II, p. 195

۲- Ahura

۳- Daiva

۴- Mazdâh

۵- Tedesco, dans la Zeitchr. f. Indologie und Iranistik, II, p. 53

۶- یسنای ۳۰ بند ۹ و یسنای ۳۱ بند ۴

۷- یسنای ۳۰ بند ۶

۸- Asura

۹- Oldenberg, I. C., p. 159 sqq.

۱۰- Māyā

۱۱- Rigveda

مانند «رودرا»[۱] آمده‌است، وشاید ازهمینجا تبدّل اَسُورَ بخدایان شریر شروع شده‌باشد. امابطورعموم در ریگ‌ودا «اَسورَ» بر دسته‌یی ازخدایان اطلاق میشود که مصدر خیر ولایق پرستش میباشند. این اسم یعنی اَسُورَ درآغاز امر عنوان ولقب عادی «دیّااُوش»[۲] خدای آسمانی هندواروپائی بود که در عهد ودائی رو بفراموش شدن گذاشت[۳] و در ایران جز اثر غیرمشخصی از آن باقی نماند. بعدها قدرت اَسورَ بدو رب‌النوع نسبت داده شد: یکی «میترَ» و دیگری «وَرُونَ»[۴] که از میان طبقهٔ آدی‌تیّ[۵] درصف اول قرار دارند. اَسُورَها برروی‌هم نمودارکاملی ازآدی‌تیّ‌ها بوده‌اند که از میان آنها تنها وجود دو ایزد مذکور (میترَ - وَرُونَ) در عهد هند و ایرانی مسلّم است. «میترَ» و «وَرُونَ» در ریگ ودا با یکدیگر تشکیل جفتی‌را میدهند و این دو نام مانند یک اسمِ مرکّبِ معطوف[۶] محسوب میشود،واین‌حال دربعضی ازقسمتهای اوستای موجود نیز ملاحظه میگردد[۷].

در متون مکشوفهٔ «بغازکیوئی» عین این خصوصیت را ملاحظه میکنیم. بنابرین اگر ازمتون بغازکیوئی چهارنام منقسم‌بدوقسمت بدست میآوریم که اولی شامل جفت «میترَوَرُونَ» متعلق بطبقهٔ اَسُورَهاست ، میتوان حدس زد که دوخدای دیگریعنی «ایندرا» و «ناسَتیّ» که در «ودا»

۱- Rudra رجوع‌شود به: Oldenberg, I. C., p. 223

۲- Dyauš

۳- Oldenberg, I. C., p. 244

۴- B. Geiger, Die Aməša Spəntas, p. 218

۵- āditya

۶- composé copulatif

۷- یشت ۱۰ بندهای ۱۱۳ و ۱۴۵

خارج از طبقهٔ ابتدائی اَسُورَها هستند، نمایندهٔ دستهٔ دیگر بوده‌اند که ایرانیان آنها را بنام «دیو»[1] خواندند درصورتی که این هردو دسته مورد پرستش آریائیانی بوده‌اند که درقرن پانزدهم وچهاردهم قبل ازمیلاد درآسیای علیا نفوذ میکردند و اَسُورَها محتملا از حیث اهمیت در درجهٔ اول قرار داشته‌اند. واگرچنین باشد باید در عقیدهٔ زرتشتیان ایندرا و ناسَتیَّها را در ردیف اول دیوان بیابیم. از گاثاها اسم خاص هیچیک ازدیوان بدست نمی‌آید امانظریهٔ مارا اوستای موجود تأیید میکند زیرا ازمیان دیوان عامل شرّ که دراین قسمت از اوستا ذکر شده‌اند سه اسم را می‌یابیم که از ریشهٔ اوستائی قدیمند وآن سه عبارتنداز: «ایندرا»، «نُهَتیَّ»[2] و «سَرْوَ»[3]: و این آخری در نزد هندوان نیز موجودست و در «اَثَرْوَودا»[4] هنوز وجود مستقلی دارد امّا بعدها «سَرْوَ» عنوانی خاص برای «رُودْرَ» گردیده‌است[5].

ایندرا برترین و مشخص‌ترین دیوان ازین دستهٔ خدایان شجاع است وخود رب‌النوع جنگ است[6]. وی بزرگترین جنگجویان از میان خدایان و شکمخواره و شرابخوارهٔ بزرگیست که شکم را از «سوما»

---

۱ - از ریشهٔ daeva که اصلا بمعنی خداست بهمان معنایی که دِوا deva درادبیات هندی و théos دریونانی و Deus درلاتین و Dieu درزبان فرانسوی دیده میشود. مترجم

۲- Nôhatya

۳- Sarva

٤- Atharvaveda

٥- Hillebrandt, Vedische Mythologie, II, p. 204

٦- رجوع شود به:

H. Güntert, Der arische Weltkönig, p. 11 sqq.

می‌انبارد تا بردشمن افتد و او را از پای درآورد . او در عین مستی شکست ناپذیرست وجنگجویان اورا پیش از آغاز جنگ بیاوری می‌طلبند. اَسُورَها، وَرُونَ ومیتْرَ خدایانی ازنوع دیگرند. وَرُونَ در ریگ‌ودا[1] نظام مادی ومعنوی جهان را مراقبت میکند و بیاری انوار وجود خویش برظلمات اسرار پی میبرد. اوامر او نقض ناشدنی و اوخود شکست‌ناپذیر است ولی گناهکارانی را که از کرده پشیمان شوند می‌بخشاید. اگر این‌خدایان را با « ایندرا » مقایسه کنیم بهتر بحقیقت وجودآنها پی میتوانیم برد. در اینحال چنانست که در جنب خدایِ مردمی وحشی و خشن ، خدایانی از یک محیط متمدن وتربیت یافته ملاحظه کنیم. ازیک جانب بپهلوانی بازمیخوریم که صاحب قدرت مطلقه وشرابخواره‌یی بی‌همتاست که درهمان حال خوبی هزّال دارد، ازجانبی دیگربحکومت قُدّوسی پاکی میرسیم که نظام عالم خلقت را نگاهبانی میکند و گناهکاران را بکیفر کردارخود میرساند[2] .

صفت اولیهٔ « وَرُونَ » هرچه باشد، وی ازسطح عادی یک خدای طبیعت بالاتر رفته است. امّا راجع به میثْرَ « میّه »[3] با ادلهٔ متقن ثابت کرده‌است که منشاء وجودی او امری طبیعی نیست بلکه از اموراجتماعی منبعث است و مفهومی که تحت تأثیرعوامل اجتماعی پدید آمده جنبهٔ الوهیت یافته است[4].

۱- Rig - veda یکی از کتابهای چهارگانهٔ وداست.

۲- Oldenberg, Religion des Vedas, 2, p. 180-181

۳- Meillet

۴- J. A. 10 ème série, t. 10, p. 143 sqq. à comp. H. Guntert . Der arische weltkönig, p. 49 sqq.

بعقیدهٔ «میه» اسم وَرُونَ دارای معنائی نزدیک بکلمهٔ «قانون» است[1]. ازجنبهٔ الوهیت «وَرُونَ» و «میثْرَ» مفهوم «رْتَ»[2] پدید آمده وعبارتست از: عالم، نظام ابدی طبیعت، نظاماتی که درپرستش خدایان ودرتشریفات موجودست، حقیقت وقانون. در نزد هندوان «رْتَ» بنحو ثابتی وابسته به «وَرُونَ» یعنی حافظ نظام صوری و معنوی عالم است. «رْتَ» مخلوق «وَرُونَ» است. ازوی بندرت در «ریگ‌ودا» چون وجودی مجسم یاد میشود و با اینحال «گایگر» معتقد است که تشخیص وتجسیم مفهوم «رْتَ» از ایام هندو ایرانی وجود داشت.

در «اَسُورَ» ها و افکار دینی راجع بآنها یک نوع تکامل مدنی و پیشرفت بجانب صلح و صفا و تشکیلات یک اجتماع وجود داردکه نظامات و مقررات درآن آغاز نشأت کرده باشد. همچنینند «اَهُورَ» ها درنظر ایرانیان که بهیأت خدایان قبایلی درآمده‌اندکه مراحل میان زندگی چادرنشینی وزراعت را می‌پیموده‌اند وحال‌آنکه دیوان مورد ستایش قبایل راهزن بوده‌اند. درمیان پرستندگان اَهُورَها این تکامل مدنی ومعنوی‌که موجد حس دینی عمیقی شده بود، همچنان ادامه یافت تا بتجدد مذهبی زرتشت منجرگشت. لیکن چون تاریخ این عهد برما کاملا مجهول است نمیتوانیم اهمیت این‌تجدد را دریابیم یعنی نمیتوانیم بدانیم که آیین اهورائی هنگام ظهور زرتشت چه بوده و نبوغ ابتکاری زرتشت در ایجاد آیین گاثائی تا چه حد دخالت داشته است.

۱ - رجوع شود به: H. Guntert, 1. C. p. 120 sqq. وی درصفحهٔ ۱۴۷ ازهمین مأخذ میگوید: وارونا یعنی «پیوند دهنده»

۲ - Rta

یک نظریه که چندین تن از دانشمندان بدان معتقدند آنست که زرتشت خدایان عمومی طبیعت را ازمیان برد و یا به « دیوان » تغییر هیأت داد و بجای آنها خدایان جدیدی پدیدآورد که برگرد اهورَمزداه، اجتماع کرده و نشانه‌ی از مفاهیم مجرد بوده‌اند. نظریهٔ « مولتن »[۱] چنین است:

« زرتشت تنها باینکه وجود خدایان قدیم را انکار کند قناعت ننموده‌است، بهمین‌نظر نام میثرَ وانَاهیتَ و فْرَوَشی‌هاووِرِثْرَغْنَ وَ هَوْم هرگز در گاثاها مذکور نیست. غالب خدایان بی‌نام‌آسمان و نور و اجرام سماوی درمیان دیوان آریائی مذکورند. وی باکمال سادگی مسألهٔ قدیم دیوان اوستا را که همان اهریمنان دانسته‌است، حل میکند بشرط آنکه ما هم‌مثل‌خود زرتشت که وجودهای‌آسمانی‌را قوای پلید دانسته وپیغامبران بنی‌اسرائیل آنها را بعل و عشتاروت گفته‌اند، قبول داشته باشیم »[۲]

شش ربة النوع که بعدها بنام « اَمُورْتَ سْپُنْتَ »[۳] نامیده شده‌اند (قراءت سنتی این‌نام « اَمِشَ‌سْپِنْتَ »[۴] است) بمنزلهٔ شش‌مفهوم مجرد علوی هستند[۵] و با اینحال نمیتوان آنها را مفاهیم نوی دانست[۶].

ازجانبی دیگر « گلدنر » میخواهد فقدان خدایان طبیعت را درگاثاها چنین توجیه کند که گاثاها تنها حاوی یک قسمت از مزدیسنا یعنی اصول معنوی آنست[۷].

۱- J. H. Moulton

۲- Early Religious Poetry of Persia, p. 55

۳- Amurta Sponta

۴- Amǝša Spǝnta

۵- I. C., p. 58

۶- I. C., p. 59

۷- Grund. d. Iran. Philol., II., p. 29

بارتولومه نیز بر خاصیت معنوی امشاسپندان و ایزدان که یاوران «مزداه» اند تکیه می کند ، بی آنکه زرتشت را مخالف خدایان طبیعت بداند.

طبق کتب دینی پارسیان هریک از اَمِورِتَ سِپِنتان قسمتی ازامور مادی عالم را اداره میکنند بدین طریق: «وُهومَنَه»[1] یعنی منش نیک نگاهبان حیوانات سودمندی است که مزداه آفریده است. اُورِتَ وَهیشتَ[2] (قراءت سنتی اَشَ وَهیشتَ[3]) یعنی بهترین حقیقت، نگاهبان آتش. خْشَثْرَوَرِیَّ[4] یعنی حکومت مطلوب، نگاهبان فلزات. سِپُنْتَ اَرَمَتی[5] (قراءت سنتی سِپِنْتَ آرمئیتی[6]) یعنی پارسائی مقدس، نگاهبان زمین است. هَرْوَتات[7] یعنی سلامت و درستی و اَمورْتَتات[8] یعنی بیمرگی آب و گیاهان را نگاهبانی میکنند.

برخی از دانشمندان مانند «گْرَی»[9] وبااحتیاط زیادی «لِمَن»[10] ازمطالعه در رابطهٔ این خدایان با آنچه درجهان مادی نگاهبانی میکنند، بدین نتیجه رسیده‌اند که تعیین این وظیفهٔ نگاهبانی ازعناصر وموجودات مادی که آثاری ازآن درگاثاها نیز مشهود است، بازمانده‌یی ازجنبهٔ ابتدائی الوهیت مادی آنانست. برعکس بعضی دیگرجنبهٔ معنوی این خدایان را

۱- Vohumanah
۲- Urta Vahišta
۳- Aša Vahišta
۴- Xšaθra varya
۵- Sponta Aramati
۶- Spənta ârmaiti
۷- Harvatât
۸- Amurtatât
۹- L. H. Gray, Archiv für Religionswissenschaft, VII, p. 345 sqq.
۱۰- E. Lehmann, Zarathuštra, II, passim.

اوّلی و بدون سابقهٔ مادیت میدانند و ارتباط آنها را با عوالم مادّی امری بسیار جدید دانسته و درین ارتباط آثار تازگی و حداثت را ملاحظه میکنند. «تیل»[۱] که ازین نظر ثانوی دفاع کرده، «اُورتَ وَهیشْتَ» و «سْپُنتَ اَرَمتی» را مستثنی شمرده است وهمچنین‌اند گیگر[۲] و میر[۳] وگونترت[۴] و وزن دُنکث[۵].

ذکر اَمُورْتَ سْپُنتان درقسمتهای قدیم اوستای مؤخر از گاثاها برای نخستین مرتبه دیده میشود، وسْپُنْتَ مَنیو یا خود مزداه با آنها تشکیل هفت امشاسپندرا میدهند. آدی‌تیّ‌های‌ودا نیز چنانکه اطلاع داریم هفت‌تن بوده‌اندکه عبارتند از: میثْرَ، وَرُونَ، اَریَّ مَن[۶] (وجودی‌که در اوستای جدید هم اثر آن دیده میشود لیکن اندکی مبهم است)، چهار خدای دیگر که دارای مفاهیم مجردند لیکن با هیچیک از امورت سپنتان ایرانی شباهت ندارند، اگرچه منشاء وجودی آنها که خود مسبب ایجاد مفاهیم مجردهٔ امورت سپنتان شده است یکیست[۷].

دار مستتر[۸] و الدنبرگ[۹] و تیل و دیگران نیز بوجود هفت خدا

۱- Gesch. d. Religion, II, p. 208 sqq.

۲- Die Amǝša Spǝntas, p. 128 sqq. et 164 sqq.

۳- Ursprung und Anfänge des christentums, II, p. 26, n. 2

۴- Der arische Weltkönig, p. 189 sqq.

۵- Urmensch und Seele, p. 30 et 78

۶- Aryaman

۷- مقایسه شود با: B. Geiger, Die Amǝša Spǝntas, p. 238 sqq

۸- Ormazd et Ahriman, p. 68 sqq.

۹- Die Religion, des Vedas, 2, p. 181 sqq.

در اصل هند و ایرانی معتقد بوده‌اند. الدنبرگ درین باب معتقد بوجود یکدسته خدایان کوکبی است که از بعض ملل که دارای تمدن بابلی بوده‌اند اخذ شد، بدین طریق: ماه (ورون)، خورشید (میترا) و پنج سیاره. این نظریه که تیل آنرا رد کرده بود بوسیلهٔ پتّازونی[۱] تجدید شد و میر[۲] آنرا که مبتنی بر آیین بابلیان در توجه و اعتقاد بسیارات بود، رد کرد و گیگر با آنکه ازین «نظریهٔ کوکبی»[۳] انتقاد کرده معهذا درداستان میثرَ وَرونَ آثاری از نفوذ تمدن بابلی مشاهده نموده است[٤]. لیکن بنظر من چنین میآید که شباهت میان آدی‌تی‌ّها و خدایان آشور و بابلی مانند شَمَس[٥] و سین[٦] که گیگر بدان معتقد است، بامختصر تحقیقی در افکار دینی‌ومعنوی امری عادی بنظر آید، بدون آنکه حاجتی بقبول نظریهٔ تقلید و استعاره افتد[٧]. اما استعمال عدد هفت که مبتنی برتقسیم طبیعی ماههای قمری بچهار قسمت است[٨] منحصراً مخصوص بابلیان نیست چه عدد هفت در دورهٔ هند و ایرانی هم جنبهٔ تقدس داشت و بهمین سبب ملاحظه می‌کنیم که پس‌ازجدایی هندوان و ایرانیان از یکدیگر هریک ازین دو ملت مستقلاً یک دسته خدایان سبعه برای خود دارند.

۱- R. Pettazoni, Studi Italiani di Filologia Indo Iranica, VII, p. 3 sqq.

۲- Gesch. d. Altertums., 3, p. 581

۳- یعنی اعتقاد باصل پرستش ستارگان در تعیین هفت امشاسپند

٤- Die Amǝša Spǝntas, p. 129, sqq.

٥- šamas ٦- Sin

٧- رجوع‌شود به: H. Güntert, Der arische Weltkönig, p. 172

٨- W. Wundt, Elemente der Wölkerpsychologie, 2, p. 303 sqq.

بدون تردید گیگر دربحث علمی خود[1] راه صواب پیموده‌است. وی مخالف این عقیدهٔ متداول است که: تجرید مفاهیم معینه را باید از دوره‌های جدید دانست و نمیتواند متعلق بعهودی قدیم مانند دوره‌ئی که ایرانیان در عهد زرتشت داشته‌اند، باشد. لاشک نظریه و تصور روحانیان روزگاران بعد عده‌ئی از خدایان مجرد راکه بسیار دورازحقایق مشهوده‌اند، ایجاد کرده است. برای اثبات اینکه این مفاهیم مجردهٔ مشخصه مانند قدرتهای خاص فردی و محقق در میان مردم شناخته شده باشند باید «میترَ» را شاهد آورد که پرستش آن عام بوده است، و اگر توانسته‌اند بمظاهر قدیمهٔ طبیعت جنبهٔ تجریدی بخشد وآنها را برتصورات جدیدی که درباب حقیقت خدایان داشته‌اند منطبق سازند، نباید امکان این امر وحالت را درباب برخی از خدایان گاثائی انکار کرد.

ظاهراً ایرانیان قدیم علاقه داشتند که حتی‌المقدور خدایان خودرا بعنوانی بنامند که بتواند حقیقت وجودی آنها را بنحوی از انحاء معلوم دارد. گاهی اسم اصلی این خدایان فراموش شده ولی عنوان آنها باقی مانده است و ازهمین‌قبیل‌است نام خدایان سکائی که بوسیلهٔ هردوت بما رسیده است[2] ونیز همچنین‌است نام وَرُونَ که نزد ایرانیان اهورا پرست فراموش شده وعنوان خردمند(مزداه) یا اهورای خردمند(مزداه اَهورا)

۱- Güntert, I. C., p. 190 : وهمچنین I. C., p. 200

۲ - تاریخ هردوت کتاب ۴ بند ۵۹؛ ورجوع شود بملاحظاتی که مارکوارت درباب بعضی ازین نام‌ها دارد:

Untersuchungen zur Geschichte von Eran, II, p. 90

یا اهورا ازآن باقی مانده است[۱]. سْپِنْتَ مَنیُو[۲] یعنی روان مقدس نیز ظاهراً نامی دیگرازین خدای بزرگست زیرا «سْپِنْتَ مَنیُو» یا «سْپِنیشْتَ مَنیُو»[۳] یعنی مقدس‌ترین روان، یا «وَهیشْتَ مَنیُو»[۴] یعنی بهترین روان، یابطوراختصار «مَنیُو»، درنهایت ابدیت وسرمدیت بعین مانند «روان شریر» یعنی خالق شرّ، موجود است[۵] واز ینجا چنین نتیجه میشود که او یا خود همان مزداه است و یا خدائی قدیمتر که پیش از مزداه وجود داشت. دراین حالت اخیر مزداه حتی درمعنی مجازی هم بعنوان موجد خیر شمرده نشده است[۶]. اگربالعکس سْپِنْتَ مَنیُو را نام خاصی از مزداه بدانیم که بوسیلهٔ آن درهیأت مخاصم روح شریر ظهورکرده باشد[۷]، آنوقت لفظ سْپِنْتَ مَنیُو بنابراستعمال زبان گاثائی برای نشان دادن صفت مشخصی ازحقیقت مزداه بکاربرده شده است[۸] و مزداه از باب داشتن این خاصیت شاید درمعنی مجازی موجد خیر بکار رفته باشد.

---

۱ ـ شباهت «وَرونَ» و «مزداه» را عموماً پذیرفته‌اند. تنها «هیلبراند» (Hillebrandt) در [Vedische Mythologie, III, p. 70] و با اندکی تردید ویکتور هانری Victor Henry در [Le Parsisme, p. 10] مزداه را همان اَسُورَ میدانند که گاه در ودا بدان باز میخوریم منتهی بنحو بسیار مبهم و تاریک، و روشن‌ترین وصفی ازو همانست که در ترکیب «اَسُورَی آسمان بزرگ» می‌بینیم. راجع بعقیدهٔ مخالف این نظریه رجوع شود به:

Güntert, I. C., p. 207

۲ـ Sponta Manyu

۳ـ Sponišta Manyu

۴ـ Vahišta Manyu

۵ـ یسنا ۳۰

۶ـ یسنا ۴۷ بند ۳

۷ـ یسنا ۳۰ و ۴۵ بند ۲ و ۴۷ بند ۴

۸ـ یسنا ۳۱ بند ۳، ۷، ۹؛ و ۳۳ بند ۹، ۱۲؛ و ۴۴ بند ۷؛ و ۴۵ بند ۶؛ و ۴۷ بند ۵، ۶؛ و ۵۱ بند ۷

بعضی از قسمتهای گاثاها ما را باین تصور وامیدارد که رابطهٔ بین «اَمُورتَ سْپُنْتَ»[1] وعوامل طبیعت از عهد بسیار کهنی وجود داشته‌است. در بند سوم از یسنای ۴۷ آمده‌است که مزداه نخست گاورا آفرید وآنگاه اَرَمتی[2] را خلق کرد تا برای چرا خوار او بکار آید. اَرَمتی در اینجا زمین‌است. آتش قدرت خود را از اُورْتَ[3] دارد[4]: «بمدد آتش‌تست‌که من بستایش اُورْتَ توفیق یافته‌ام»[5].

اسامی هَـرْوَتات[6] و اَمورتَتات[7] برای نشان دادن آشامیدنی سالم وغذائی استعمال شده‌است‌که باعث فنا ناپذیری باشد و برای سعادتمندان نگاهداری شود[8] واین امر مدلل میدارد که هَرْوَتات و اَمورتَتات بآب وگیاهان بستگی داشته‌اند.

آندرِآس متوجه این نکته شده‌است که پنج عنصری‌که بنابرعقیدهٔ پارسیان‌بنام «اُورْتَ»، «هَرْوَتات»، «اَرَمتی»، «خْشَثْرَ»[9] «اَمُورتَتات» خوانده شده‌اند، نزد چینیان نیز یافته میشوند که عبارتند از: آتش، آب، زمین، طلا، چوب. روابط مدنی بین ایرانیـان و چینیان از ازمنهٔ بسیار قدیم آغاز شده است و در عهد کهن جریاناتی از افکار ایرانیان بچینیان رسیده است درصورتیکه بعدها یعنی در قرون وسطی ایرانیان بنوبهٔ خود نفوذ تمدن چینی را خصوصاً در صنایع ظریفه پذیرفته‌اند. فکرپنج عنصررا

۱- قرائت سنتی اَشَ سپنتَ Amesa - Spenta

۲- Aramati

۳- Urta

۴- یسنا ۳۴ بند ۴ و ۴۳ بند ۴

۵- یسنا ۴۳ بند ۹

۶- Harvatât

۷- Amurtatât

۸- یسنا ۳۴ بند ۱۱

۹- Xšaθra

چینیان از ایرانیان گرفته‌اند. در نزد مانویان نیز که بسیاری از معتقدات ایرانیان قدیم‌را حفظ کرده بودند، پنج عنصر وجود داشت. بنابر نظریهٔ «آندراس» که «رایت زن اشتاین»[۱] هم آنرا پذیرفته‌است[۲]. خدای خالق در آغاز امر محاط از پنج رب‌النوع عناصر بوده وبعدها باین پنج رب‌النوع عناصر نیز جنبهٔ معنوی جدیدی بخشیده شد و با مزداه یا سْپِنتَ مَنیو نگاهبان آدمیان، و وُهوُمَنَه نگاهبان چهارپایان ، عدد مقدس هفت کامل گردید.

اگر این نظریه راکه با وجود تردیدهای گونترت[۳] و وزندونک[۴] بنظرما قابل قبول میآید، بپذیریم باین نتیجه میرسیم که زرتشت ارباب انواع قدیم راکه مظاهر عالم مادّی بوده‌اند بمفاهیم شرّ مبدل ننمود و یا بکلی متروک نساخت بلکه تنها دیوان را که نمایندگان اوّلی آنان «ایندرا» و«نُهتیَّ» و «سَرْوَ» بوده‌اند بخدایان شرّ تبدیل کرد؛ اما رب‌النوعهای طبیعت را که از طبقهٔ اهورها بوده‌اند نگاه داشت.

موضوع بسیار تعجب‌آور اینست که «میثْرَ» درمیان ایزدان گاثائی وجود ندارد لیکن جفت «میثرَ» و «وَرُونَ» که در رأس آدی‌تیَّ های آسورائی قرار داشته‌اند ، بنابر آنچه از اسناد بغازکیوئی برمیآید ، مورد

۱- Reitzenstein

۲- Die hellenistischen Mysterienreligionen, 2,p.91; Hist. Zeitschrift, 1922, p. 11

۳- Güntert, Der arische Weltkönig, p. 187 sqq.

۴- Wesendonk, Urmensch und Selle in der iranischen überlieferung, p. 89

ستایش اجداد ایرانیان بوده‌اند و اوستای جدید نیز این حقیقت را تأیید مینماید. گیگر که در این باب بدقت مطالعه کرده است[۱] بدین نتیجه میرسد[۲] که میثْرَ اصلاً متعلق بدستهٔ اَهُورَهائی بود که مزداه در رأس آنها قرار داشت ولی براثرتوصیفات زرتشت از میان آنان خارج شد زیرا زرتشت میخواست آیین قدیم ایرانی را بتوحید نزدیک کند. اما معلوم نیست این علاقه وتوجه بتوحید باعث شده باشد تامیثرَ، که درنزد ایرانیان ازشهرت عمومی نیفتاده بود، ازصف اصلی‌خود خارج گردد[۳]. آیا ممکن نبود که وی‌را در دومین صف‌خدایانی که برگرد مزداه قرار دارند، جای داد؟ اگر عقیدهٔ آندرآس را بپذیریم هفت امشا سپندی که مجموعهٔ خدایان زرتشتی را پدید میآورند[۴] عبارتند از: «مزداه» خدای خالق + پنج خدای عناصر + وُهُومَنَهَ. درگاثاها «وُهُومنَهَ» بعد از «مزداه» در اولین مرتبه قرار دارد وآنجاکه هفت امشا سپند نام برده میشوند نام او عادةً پس از نـام مزداه میآید. مقام او چندان بلند است که نخستین مخلوق مزداه شمرده میشود و چون مشاوری همواره برجانب راست او

۱- Die Aməša Spəntas, p. 181 sqq

۲- I. C., p. 224

۳ـ گونترت عقیدهٔ دیگری در این‌باره دارد.

۴ـ ظاهراً هفت خدا که بعدها اَمَوْرتَ نامیده شدند بنابرآنچه از گاثاها برمیآید تشکیل دستهٔ معینی را میدهند. من با گیگر در تصور اینکه سرَاُوشَ Sraušа [قرائت سنتی Sraoša] و اورتی Urti (آشی Aši)وغیره جزء یک‌طبقهٔ اوّلی از ۹ خدا بوده‌انـد، همداستان نیستم (رجوع شود به کتـاب امشاسپندان ص ۸۷ ببعد).

نشسته و عامل اساسی پادشاهی اوست[۱]. اگرچه وجود وُهـُومـَنه درگاثاها کاملاً مشخص نیست با اینحال برخی ازصفات اومعین است[۲]. نخستین صفت او رابطه با چهارپایان است. دربند نخست ازیسنای بیست‌وهشتم زرتشت میخواهد وُهـُومـَنَه وروان گاو را خرسندکند، روان گاو دربند هفتم از یسنای ۲۹ اینگونه بمزداه خطاب میکند: «که را داری که ما دو (یعنی: گاونر وگاو ماده) را بوساطت وُهـُومـَنَه برای سلامت آدمیان مواظبت کند؟» درآثارجدید پارسیان وُهـُومـَنَه دستیارانی‌داردکه‌عبارتند از: ماه، گـُشـُورْوَن[۳] (روان گاو)، رامـَن[۴]. «رامـَن» آنست که چراگاههای نیکث ایجاد میکند[۵]. گذشته ازآن «وُهـُومـَنَه» در روزشمار نقش‌مؤثری دارد زیرا هنگامی که کیفر دادن بگناهان آغاز میشود فرمانروائی مزداه بوسیلهٔ «وُهـُومـَنَه» برقرارخواهد شد(یسنا ۳۰ بند۸). بنابرمدلول بند۱۶ از یسنای چهل وسوم آرمـَتی با وُهـُومـَنَه در پاداش دادن مردم از روی اعمال‌آنان همکاری نزدیکث میکند و بنابرکتاب پهلوی داتستان‌دینیگث[۶] (فصل ۱٤ بندهای ۲-۳) وُهـُومـَنَه و میثْرَ هردو مأمور رسیدگی باعمال و حساب‌آدمیان در روز شمارند.

۱- Jackson dans le Grundriss der Iran. Philol., II, 737

۲- A. J. Carnoy, The Character of Vohu Manah, dans A Volum of Oriental Studies presented to Edw. G. Browne, Cambridge, 1922, p. 94 sqq.

۳- Gôšurvan

۴- Râman

۵- بند هشن بزرگث. رجوع شود به: Jackson در تاریخ فقه اللغهٔ ایرانی ج ۲ ص ۶۳۷

۶- Dâδastân-i-dênîγ

اما راجع به « میثْرَ » در اوستای متداول بسیار سخن رفته است . لقب او «وُورُوگَـئ ویـوُتی »[1] (قرائت معمول این کلمه «وُورُوگَـئااُیَّااُیتی »[2] است) یعنی « دارندهٔ چراگاههای وسیع » و این عنوان خود دلیلی است برارتباط و علاقهٔ آن ایزد با چهارپایان. تقریباً هرجا که نام رامن، کسی که چراگاههای نیک ایجاد میکند، در اوستا آمده درست بعنوان معاضد وهمکار میثرَ یاد شده است . گاوی که بدست دزدان افتاده وازگلهٔ خود جدا مانده است ازمیثرَ یاوری میجوید (یشت دهم بند هشتاد و ششم). درگاثاها ازفردی اساطیری یادشده‌است بعنوان « خالق گاونر ». در یسنای بیست ونهم که متضمن اشاراتی دربارهٔ نخستین گاو است، روان آن حیوان که ازآزار دیوان آزرده شده بود، ازخدایان داوری خواست. « اُورْتَ » خالق گاو و «مَزداه» دیری بایکدیگردربحث بودند بی‌آنکه بنتیجه برسند. آخرالامر روان گاو بمزداه چنین خطاب کرد: «که را داری تاما دوتن را بوساطت وُهُومَنَه برای سلامت آدمیان مواظبت کند؟ »بعدازآن وُهُومَنَه بسخن آمدوگفت این کار بردست زرتشت انجام خواهدشد. « تیل » بااستفاده ازین قرائن چنین نتیجه میگیرد[3] که داستان قتل نخستین گاو با « خالق گاو » رابطه‌یی دارد، ومیگوید ایزدی که گاو را پدید آورد و آنکه او را کشت یکی است واین بنا برآثار مهرپرستان « میثرَ » است . یکی از کارهای اساسی میثرَ داوری روانهاست بعدازمرگ واین کاربدستیاری سْرَاُوشَ[4] و رَشْنُو[5] ایزد عدل صورت میگیرد.

۱- Vurugavyuti ۲- Vurugaoyaoiti

۳- Gesch. d. Religion, II, p. 133 sqq.

۴- Srauša ۵- Rašnu

بنابراین مقدمات میتوان پرسید که : آیا وُهُومَنَه در گاثاها نام جدیدی نیست که بَدَل از میثْرَ خدای همگان و کهن باشد وهمین « وُهُو مَنَه » نیست که بعدها در اوستای جدید با نام واقعی خود یعنی میثْرَ ظهور کرده و دوشادوش سَمیّ و توأم خویش بوجود خود ادامه داده است ؟

اما دیگر خداوندان گاثائی که مربوط بطبقهٔ اَمُورْتَ سْپُنْتَ نیستند یعنی « سْرَاُوشَ » ایزد فرمانبرداری[1] و « اُورْتی » الههٔ سعادت وجز آنها معلوم نیست که از مبدعات جدیدند یا در زمرهٔ خدایان کهن که در شمار مفاهیم مجرده درآمده‌اند ؟ گیگر[2] میان « اُورْتی » چنانکه در اوستای متداول دیده میشود ، و « اُورْدْوِیْسُورا اَناهیتا » [3] (قراءت سنتی آن « اَرِدْویسورَ اَناهیتا[4] » ست) بعضی وجوه شباهت یافته است واین علائم و نشانها میتواند دلیل روابطی قدیم میان آن دو باشد.

عناصر اصلی دینی که در گاثاها دیده میشود ظاهراً پیش از آنکه زرتشت بایجاد آیین کاملاً مشخصی اقدام کند ، وجود و تکامل یافته بود وما نمیتوانیم بتفصیل وتصریح عناصر تازه‌یی را که او برآیین اهورایی افزوده است ، معلوم داریم ولی این نکته را میتوان باور داشت که او با اندیشهٔ فلسفی خود طبقه‌یی جدید ازخدایان مجرد ایجاد نکرده است. علاوه براین اگرچه در ارباب انواع گاثائی جنبهٔ معنوی ملاحظه میکنیم

۱ - بعقیدهٔ گونترت (تاریخ ادیان ج۲ص ۶۲) سرَاوشَ همان میثْرَ است که بنام دیگری خوانده شد.

۲ - I, C. , p. III

۳ - Urdvi - sûrâ - Anâhitâ

۴ - Aredwi - sura - Anâhitâ

و آنها را چون اشباحی دور از جسمیت می‌یابیم، لیکن باید بدانیم که زرتشت آنهـا را بدین صورت درنیاورده است بلکه این کیفیّت معلول افکار و اندیشه‌های کهنی است که ما ازآنها اطلاع نداریم، وهمین افکار و اندیشه‌های کهن است که آن خدایان مجرد را در نظر گروندگان زرتشت قابل قبول ساخت. علاوه براین در سبک گاثاها خاصیتی وجود دارد که بخدایان معبود زرتشت در نظر ما نوعی از جسمیت می‌بخشد بدین معنی که همـان اسامی مجرد که برای تعیین خدایان بکار میرود غالباً برای مفاهیم ذهنیهٔ خاص نیز استعمال شده است. در بند شانزدهم از یسنای چهل و سوم زرتشت میگوید که برای خود روانی را که ازهمه پاکتر است (یعنی سْپِنْتَ مَنیـو) برمیگزیند، و نیزمیگوید که اَرَمَتی در کشوری حکومت خواهد کرد که بیاری راستی (اُورْتَ) چون خورشید خواهد درخشید و او درین فرمانروائی با منش نیک (وُهُـومَنَه) همکاری خواهد کرد.

بسختی میتوان معلوم کرد که آیا اشارات مبهمی که دراین عبارت وجود دارد نتیجهٔ عدم تکامل فکریست که هنوز در مرحلهٔ ولادت سیر میکرد و نمیتوانست بین یک مفهوم مجرد و صورت مادی تفاوتی قائل شود، و یا آنکه درین عبارت لطایف بلاغی بکار رفته است. در دورهٔ اسلامی میان صوفیان استفادهٔ دو معنی از یک کلمه بشدّت رواج دارد مثلاً صوفیه حق را هم بمعنی عدل وحقیقت استعمال میکنند وهم درمعنی خدا بکارمیبرند و این روش درست مارا بیاد سبک گاثاها می افگند.

۳ ـ مزدیسنای مشرق و مزدیسنای مغرب

میان اوستای قدیم و اوستای جدید خلائی در روایت تاریخی وادبی موجودست . در اوستای جدید ملت ایران بهیأت مدنی نوی نموده میشود وخدایان آن فزونی یافته ودارای افکار دینی خاصی است که از چند جهت از گاثاها دور میشود ، اگرچه وجههٔ کلّی و عمومی آن تفاوتی نکرده است. بنابرین باید میان پایان دورهٔ گاثائی وآغاز عهد یشتها بخلاء و حفره‌یی که نتیجهٔ چند قرن فاصله است قائل شویم.

بعقیدهٔ من در میان این دو دوره است که قبایل ایرانی که آیین زرتشترا پذیرفته بودند، دراراضی ایران پراگنده شده وآنهارا فروگرفته‌اند وچون مشرق و مغرب این کشور را صحاری مرکزی آن از یکدیگر جدا میسازد، قبایل ماد و پارس که بجانب مغرب پیش آمده‌بودند تقریباً ازنظر همکیشان خود ، که درمشرق باقی مانده بودند ، محو شدند . اما تکلّم بزبانی که تقریباً نزدیک بزبان زرتشت باشد ، خاصّ مردم مشرق بود ودر همین قسمت است که قدرت انقلابی دین زرتشت بیشترزنده باقی مانده‌بود . ادبیات یشتها هم درهمین قسمت پدیدآمده است .

میان یشتها، یشت دهم (مهر یشت) ، بدون شک یکی ازقدیمترین وشاید قدیمترین یشتهاست . در بندهای ۱۳ ـ ۱٤ ازین یشت منظوم،

شاعر[۱] توصیف میکند که چگونه میثْرَ از قلهٔ کوه «هَـرا»[۲] برسراسر مسکن آریائی مینگرد که درآن رودهای عظیم بجانب «ایشْکَـتَ»[۳] و «پُـورُوتَ»[۴] و بجانب «مرَغیان»[۵] و «آریا»[۶] و «گَـوَ»[۷] و «خُـرَسْـمی»[۸] جاریند. نمیدانیم ایشکَـتَ و پورُوتَ چیست. بارتولومه معتقد است که این دو نام اسم جنس برای صخره و کوه است و مراد از «گَـوَ» همان سغدیان و مقصود از «هَـرا» سلسلهٔ پرُپامیزُس است و بنابرین رودهای بزرگ مذکور را باید رودخانهای آمودریا و مرغاب و زرفشان و هریرود وجز آنها دانست[۹].

۱- علت قید «شاعر» دراینجاآنست که مهریشت، ازقدیمترین قطعات حماسی ایرانی، در اصل مانند قسمتهای دیگر یشتها منظوم بوده وبتدریج بر اثر تصرفاتی که درآنها شده و نیز بر اثر افزایش کلماتی برای تفسیر واژه‌ها و جمله‌های دشوار قسمت بزرگ آن از صورت شعری بیرون آمده است.

۲- Harâ نام کوه مقدسی که بحدس قریب بیقین باید رشتهٔ جبال البرز باشد. این کوه غالباً بصفت berezaiti یعنی تنومند موصوفست. هرا برزایتی در متون پهلوی به هربورز Harburz تبدیل شده و از آن در فارسی «البرز» داریم. اما در این مورد هرا با کوههای دیگری تطبیق شده و شاید علت غلط خواندن کلمه باشد یعنی خواند هرا بجای Haraêva (= Haraiva در پارسی باستان یعنی هرات). مترجم.

۳- Iškata ۴- Puruta

۵- Margiane در اوستا Môûrû یعنی مرو.

۶- Areia ۷- Gava

۸- Chorasmie در اوستا Xvairisam یعنی خوارزم.

۹- نخستین فرکرد وندیداد که در آن اسامی سر زمینهای ایران شرقی آمده،

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

در بند ۱۰۴ ازهمین یشت چنین آمده است که بازوان دراز میثْرَ درحالیکه خود درهند شرقی یا غربی است ، گناهکاران را بچنگ میآورد وبکیفر کردار خود میرساند؛واین نشان میدهدکه دریشت مذکور محققاً ممالک درهٔ سند خارج ازمنطقهٔ نفوذ مزدیسناست.

ازیشت۱۹ (زامیاد یشت) آشنائی نزدیکی با سیستان مشهود است.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

چنانکه « آندرآس» گفته است و قبلا دیده‌ایم، درعهد مهرداد اول پادشاه اشکانی نوشته شد. بنابرین میتوان پرسید که آیاقسمت مذکور از یشت‌دهم متعلق بهمین دوره نیست؟ در پاسخ می گوییم اولا دلیلی بر الحاقی بودن بندهای ۱۳-۱٤ در دست نیست و ثانیاً نمیتوان تصورکرد که یشت دهم کاملا متعلق بدورهٔ اشکانی باشد زیرا مدتها پیش ازین دوره زبان اوستایی از عمومیت‌افتاده بود وعلاوه برین کیفیت ابتکاری ودلپذیری سبک شاعرانه و تازگی آن ، این یشت را درشمار قدیمترین قسمتهای اوستای جدید در می‌آورد . اضافه بر قرائن مذکور قرینهٔ دیگری نیز در دست است و آن چنین است: بلخ ، باآنکه در روایت فرکرد اول ازوندیداد چهارمین کشور از بهترین کشورهاییست که اهورمزدا خلق کرده است ، در مهر یشت (بندهای ۱۳-۱٤) درشمارکشورهایی که بنام مسکن قوم آریایی آمده ، وجود ندارد مگر آنکه مثلا آنرا در ذیل نامهای نامعلوم ایشْکَتَ و پُورُوتَ مکتوم بدانیم . بنابرآنچه از شرح قیام « فْرادَ » در مرو (Margiane) که درکتیبهٔ بیستون ذکر شده ، و هنوز در دورهٔ نگارش کتیبهٔ بیستون برای استقرار نفوذ خود سرگرم مبارزه بوده، برمیآید ، بلخ قسمتی از مرو بود . ولی داریوش بلخ را بیک ساتراپ نشین مبدل کرد که مرو تابع آن بوده است .

درین یشت (بندهای ۶۶ - ۶۸) از دریاچهٔ هامون (کُـئـ سَـ ویَّ)[۱] و رود هلمند (هَـ اِ تُـومَـنْـتْ[۲] = اتوماندر[۳]) وچند رودخانهٔ دیگر مانند فْـرَدَثا[۴] (فرادُس)[۵] یعنی فراه رود، وخْـوَرْنَـه‌وَتی[۶] (فارنوکاتیس[۷]) یعنی هریرود، وخْـواسْـتْـرا[۸] یعنی خاش رود، یاد شده است.

یشت پنجم (آبان یشت) نه تنها حاوی اطلاعاتی راجع بمشرق ایرانست [مانند دریاچهٔ فْـرَزْدَنُـو[۹] (بند ۱۰۸)، که ظاهراً نام دیگری ازهامون است]، بلکه اطلاعاتی دربارهٔ مغرب ایران نیز از آن مستفاد میگردد، مانند چَـئِـچَـسْـتَ[۱۰] (بند۴۹) که همان اُورمیه‌است و «وَرْنَ»[۱۱]. کوه «هَـرا» درین یشت (بندهای۲۱-۲۲) چنانکه در یشت دهم (بندهای

۱ - Kôsavya

۲ - Haitumant

۳ - Etymander

۴ - Fradaθâ معنی این کلمه افزایش و نمو است.

۵ - Phrados

۶ - Xvarnahvati و بقرائت دیگر خورننگهئیتی Xvarenanghaiti (مترجم).

۷ - Pharnocatis

۸ - Xvâstrâ

۹ - Frazdanu. ضبط سنتی این کلمه Frazdānava است(مترجم). در بند هشن (فصل ۲۲ بند ۵) محل این دریاچه درسیستان تعیین شده واز جملهٔ دریاهای مقدس معرفی گردیده است. یوستی آنرا دریاچهٔ هامون نمی‌داند بلکه با دریاچهٔ دیگری واقع در جنوب غزنین که بآب ایستاده معروفست تطبیق مینماید. یشتها، آقای پور داود، ج ۱ ص ۲۸۵.

۱۰ - čaičasta این اسم در پهلوی و فارسی به «چیچست» تبدیل شد(مترجم).

۱۱ - وَرْنَ (Varna) گیلان است (آندرآس)؛ واز دروگْوَنت (Drugvant) اهل ورن در یشت دهم (بند ۹۷) سخن رفته‌است.

۱۳-۱٤) ، سلسله‌یی از کوههای شرقی نیست بلکه رشته‌ییست که مازندران و گیلان را از نجدهای ایران مرکزی جدا میکند وقسمتی ازآن نیز ، یعنی البرز ، هنوز بنام «هَرا» خوانده میشود(= هَرابُورْزَتی)[1] ؛ وبازبنابرهمین یشت پنجم اَژی دَهاك قربانی خود را در بابل فدیه میکند (بند ۲۹) . بنابرین میتوان بحدس گفت که یشت پنجم درسرزمین ماد تنظیم‌شده یعنی متعلق بزمانی است که وحدت مشرق و مغرب ایران برقرار شده بود . داستان موجود شگفت انگیز و زیان آوری که دشمن جهان اهورائی بود (یعنی ضحاك) خاطره‌ییست ازجنگهای ایرانیان با دولتهای قوی سامی که هنوز در فکر ایرانیان غربی باقی بود. آیین زرتشتی ماد با جریان مذهبی جدیدی که از مشرق میآمد درآمیخت و این جریان جدید از همین اوان درنواحی غربی نفوذ نمود.

یشت پنجم بلهجهٔ مادی سروده نشده است بلکه بهمان لهجهٔ شرقی است که یشتهای بسیارقدیم را بدان ساخته‌اند. سرایندگان این یشت یا دارای زبان مادری اوستائی بودند ویا بدین‌زبان مانند لهجهٔ اصلی‌خود آشنائی داشتند ، وچون زبان اوستائی زبان مقدّس‌شمرده میشدآنان منظومهٔ دینی خود را بدان زبان ساختند.

یشتهای قدیم یادآور محیطی دور از زندگانی آرام دهاقین دورهٔ گاثائی ، و بعبارت دیگر نمایندهٔ زندگانی جنگجویانه‌یی‌است‌که دردورهٔ پیروزی و جنگاوری وجود داشت واثرآن دراشعار دینی یشتهای مذکور دیده میشود.

۱ – در این باره رجوع کنید به‌پاورقی‌صفحهٔ ٥٦ از مترجم این صحایف.

درین دوره آیین زرتشتی از حالت دفاع بمرحلهٔ تعرض درآمد و هدف جهانگشائی با تعصّب دینی درآمیخت و میان مردم داستانها و روایات پهلوانی رواج یافت. درهمین اوان بود که زرتشت بصورت فردی داستانی درآمد و در دنیای خدایان نیز تغییراتی حاصل شد و مثلاً اَمُورتَ سپُنتان (امشاسپندان)[1] در اهمیت بلافاصله بعد از اهورمزداه قرار گرفتند منتهی چون راهبر فتوحات و جنگاوریها نبودند شخصیتی چنانکه بایست حاصل نکردند و ازینروی محروم از ارج و مقدار بنظر میآیند. درسروش یشت (یشت ٥٧ بند ٢٤) که ذکر هرهفت امشاسپند در آن آمده‌است، ملاحظه میکنیم که حتی یَزَتانی از قبیل «میثْرَ» و «اُورْدْوی سُورا اَناهیتا»[2] و «وُرْثْرَغْنَ»[3] (ایزد جنگ) و «خْوَرْنَه»[4] (فرّ) و جزآنان که با روحیهٔ این زمان سازگارترند بر آنها ترجیح دارند. شاید بعضی ازین یَزَتان معادلی در گاثاها داشته‌اند و ممکن بل محتمل است‌که بعضی دیگر را نیز زرتشت درردیف خدایان درجهٔ دوم یاسوم میشناخته‌است،

١- Amešaspenta یعنی جاویدان مقدس. این کلمه مرکب است از «اَ» حرف نفی، و meša مشتق از ریشهٔ mar (مردن) یعنی مردنی ونابودشدنی؛ واز جزء «سپنتَ» یعنی مقدس. فارسی این کلمه امشاسپند است وامشاسپندان شش فرشتهٔ مقربند بنام اردیبهشت، خرداد، امرداد، شهریور، بهمن، اسفند. (مترجم).

٢- Urdvi - sūrā - Anāhitā (= Aredwi - sura - Anāhitā)

٣- Vurθraγna

٤- Xvarnah همانست که درفارسی به‌صورت «خُرّه» و «فرّه» و «فرّ» آمده‌است.

اگرچه اثری از آنها درگاثاها نیست. هوْمَ[١] با افکاری که زرتشت نسبت بآن داشت، در ادبیات یشتهـا با قوت بسیار ظهور کرده است. علت این امر آنست که چون زرتشت در تحریم هَوْمَیِ مست کننده و استعمال آن در تشریفـات دینی دیویسنایان[٢]، این مشروب را بنامْ یاد نکرده است، بهمین سبب احکام اورا نفهمیده وهَوْمَ را بمثابهٔ شرابی مقدّس خلاف همهٔ مشروبات مست کننده شمرده و یادکردهاند[٣].

باین خدایان بسیاری از داستانهای دورهٔ هند و ایرانی نسبت داده شده است که شاید بعضی ازآنها اصلاً مربوط بهدیوان بود. علاوه برین داستانهای تازهیی نیز بدانان نسبت یافته است.

میثْرَ درهمان حال که نگاهبانآیین بهی است، بهیأت جنگجویان درآمده و اسلحهٔ رزمآوران یـافته است. بـا این حال خاصیتی روحانی و معنوی نیز داردکـه «ایندرا» خدای فـاتحـان و جنگجویـان هندی فاقد آنست.

حتی سْرَاُوشَ[٤] ایزد صلح دوست گاثاها نیز بتَبَع میثْرَ صفت جنگ جویی یافت، و «فْرَوُورْتی» (فْرَوَشی) ها یعنی ارواح حامیه که درگاثاها ازآنان نامی نیامده تشکیل سپاهی بزرگ میدهند ومزداپرستانرا درتهاجم و دفاع حفظ میکنند.

١- یا Haoma که نـام ایزدی است و همچنین نـام گیاهی مقدس و عصارهٔ آن که در تشریفات دینی بکار میرفتهاست. مترجم.

٢- یسنا ٣٢ بند ١٤ ویسنای ٤٨ بند ١٠

٣- یسنا ١٠ بند ٨

٤- Srauša

درهمان‌حال که قبایل پدیدآورندهٔ ادبیات یشتها در اراضی شرقی ایران منتشر میشدند عده‌یی دیگر از قبایل ایرانی که طرفدار آیین زرتشتی بودند، و مسکن آنان در جانب غربی زمینهایی قرار داشت که آریائیان ازایام قدیم تصاحب کرده بودند، درجهت مغرب به‌اراضی واقع درمیان دریای خزر وصحرای مرکزی روی می‌آوردند، وهمان راه را می‌پیمودند که قبایل جنگجوی آریایی سابقاً ازآن راه بآسیای علیا نفوذکرده بودند.

درسال ۸۳۶ق.م. «شَلْمَنَسَّر» بااین گروه درحالی که‌درسرزمین ماد و اراضی مجاور آن سکونت اختیار کرده بودند مصادف شد. اگر تصور کنیم که مهاجرت این قبایل از مشرق یا جنوب شرقی دریای خزر ازحدود سال ۹۰۰ ق.م. شروع‌شده‌باشد، آنها میتوانستند پیش‌ازمهاجرت درنخستین قدمهای ایجاد و تکامل آراء دینی و اجتماعی، که درقرون بعد در یشتهای قدیم ظهور کرده است، شرکت کرده باشند. بعدازمهاجرت، صحرای وسیع مرکزی دو دستهٔ قبایل ایرانی را از یکدیگر جدا ساخت و لهجات ایران غربی بتدریج ازلهجهٔ ایرانیان شرقی دورگشت وازحیث دینی هم، اگرچه ایرانیان غربی‌آیین زرتشت را حفظ کرده باشند، ناچار میبایست تباعدی میان این دو دسته پدیدآید.

محققاً گاثاها پیش‌ازین مهاجرت بکتابت درنیامده بود واحتمال ضعیفی میرود که بوسیلهٔ روایت شفاهی ممکن بوده باشد در مدّت یک مهاجرت طولانی باراضی دوردست و برخورد با تمدّن مغایر و تازه‌یی، گاثاها درمیان‌ایرانیان غربی‌حفظ شود، وهمچنین یاد وخاطرهٔ زرتشت‌هم نمیتوانست درمیان ایرانیان غربی بنحوی که در مشرق میسر بود، محفوظ

مانده باشد چه در میان ایرانیان شرقی ادبیات دینی باقی مانده و امتداد یافته بود امّا درایران غربی عکس این حال جریان داشت.

درکتیبه‌های داریوش و خشایارشا، اهورَمَزداه تنها خداییست که بنام ذکر شده است. وی خدای بزرگ و بزرگتر از همهٔ خدایانست، او زمین وآسمان وآدمی را خلق کرده و شادی و سعادت را برای مردم آفریده و خشایارشا را شاهی داده است، و باوست که داریوش پیش از رفتن بجنگ «گَئَ اُومَتَ» یعنی «سْمِردیس» دروغین درود فرستاد و او نیز داریوش را از یاوری خود برخوردار ساخت. هر بار که داریوش بفتحی دربرابر طاغیان نائل شد، آن فتح را از آن اَهورَ مزداه دانست.

نام اَمُورتَ سْپُنْتَ (= اَمِشَ‌سْپِنْتَ) درکتیبه‌های هخامنشی بنظر نمیرسد و مفهوم وجود خدا نیز در اینجا با کلمهٔ اوستایی «یَزَتَ» نموده نمیشودبلکه باکلمهٔ «بَغَ» که بندرت دراوستا می‌بینیم،یادمیگردد. داریوش میگوید (کتیبهٔ بیستون ستون ٤ بند ١٢): «اهورمزداه و دیگر خدایان مرا یاوری کردند.» دراین که «خدایان دیگر» که بوده‌اند ازکتیبه‌ها اطلاعی برنمیآید. اهورمزداه سه بار با خدایان دیگر نام برده شده است (داریوش، پرسه پولیس ١٤، ٢٢ و ٢٤). وجود اسامی خاصی در لهجات مادی و پارسی که با نامهای خدایان ترکیب شده‌اند باعث اطّلاع ما از خدایان دیگری میان این دوقوم میشوند مانند «میثْرَ»[1] در لهجهٔ مادی

---

١ - Mitra

یا «میثَ»[۱] در لهجهٔ پارسی[۲] – «آث»[۳] در لهجهٔ فارسی و «آتَر»[۴] یا «آثْرْ»[۵] در لهجهٔ اوستائی، یعنی آتش[۶] – «فَرْنَه»[۷] در لهجهٔ پارسی و خوَرْنَه[۸] در اوستائی[۹] – اَرْتَ در لهجهٔ پارسی و اُورْتَ در لهجهٔ اوستائی[۱۰].

بنابر نقل «هسوخیوس»[۱۱] قضات را در پارس اَرْتَ یوئی[۱۲] یعنی

۱ - Miça

۲ - چنین بنظر میاید که در لهجهٔ مادی دستهٔ tr حفظ شده بود چنانکه در میتروباتس Mitrobates و میتراداتس Mitradates و میترافرنس Mitrafernes. بعدها تحت تأثیر لهجهٔ مقدس اوستایی در اسامی خاصی که با نام‌های خدایان ترکیب شده است باستعمال صورت اوستایی میثرَ باز میخوریم. در وهومیثَ [Vohumisa] با وجود املاء خلاف قاعده باید هیأت پارسی نام Miça را در نظر داشت.

۳ - âç
۴ - âtar
۵ - âçr
۶ - آثیّادیَّ Âçiyâdiya نام یکی از ماهها
۷ - Farnah
۸ - Xvarnah

۹ - مانند: Vindafarnah [Intafernes] و Mitrafernes

۱۰ - مانند: اَرْتَ خشَثَ Artaxšaça [Artaxerxes] و Artavardiya

۱۱ - Hesychios de Milet مورخ ونحوی مشهورملقب بهشهیر(l'Illustre). وی در قرن ششم می‌زیسته و معاصر با آناستاز (Anastase) و ژوستن (Justin) و ژوستی‌نین (Justinien) امپراطوران روم بوده‌است. هسوخیوس کتابی بنام تاریخ عمومی عالم Chronique Universelle نوشته بود که حاوی وقایع میان جنگ تروآ (Troie) تامرگ آناستاز درسال ۵۱۸ میلادی بوده‌است وقسمتی از آن که دربارهٔ بدایت حال بیزانس (Byzance) است باقی مانده. وی کتاب دیگری بنام Inomatologos در تاریخ ادبیات داشت. (مترجم).

۱۲ - Artaioi

اَرْتَ وَن [۱] مینامیدند واین همان هیأت است که با اُورْتَ وَن [۲] درلهجهٔ اوستائی (قراءت سنّتی اَشَوَن [۳]) قابل مقایسه است.

بررویهم درمذهب هخامنشیان مبانی اساسی مزدیسنا وجود دارد. جنبهٔ ثنویت آیین زرتشتی در کتیبه‌های هخامنشی نیز بنظر میآید با آنکه اسم «اَنْگَرَ مَنیو» وهمچنین نام دیوان درآنها مذکور نیست. پیروان مذاهب خارجیان که ایرانیان غربی را احاطه میکردند دراینجا معتقدین بدیوسنا خوانده نمیشوند. عامل شرّ و دشمن کیش بهی در کتیبه‌های هخامنشی بنام دْرَوْگَک [۴] یعنی «دروغ» خوانده‌شده است (معادل دْرُوج اوستائی)، و این امر بسیار محتمل است که ایرانیان غربی مانند ایرانیان شرقی «دْرَوگْوَنْت» [۵] را متضادبا «اَرْتَ وَن» پنداشته بوده‌باشند. جنبهٔ زراعت دوستی خاصّ آیین زرتشتی نیز درکتیبهٔ یونانی داریوش که شامل فرمانی به «گاداتس» [۶] یکی از شهربانان است [۷] دیده میشود و این مطلبی است که بیشتر ایران شناسان از آن یاد کرده‌اند. معهذا جنبه‌یی در مذهب زرتشتی مغرب هست که با مذهب زرتشتی مشرق بینونت دارد و آن چنانست که زرتشتیان غربی نمیتوانستند با مردم آسیای علیا که دارای ادیان دیگری بودند با همان شدّت رفتار و ستیزه کنند که ایرانیان شرقی با دیویسنایان میکردند، و بهمین جهت می‌بینیم که هخامنشیان خدایان

۱ - Artavan
۲ - Urtavan
۳ - Aṡavan
۴ - Drauga
۵ - Drugvant
۶ - Gadates
۷ - G. Cousin et G. Deschamps, Bull. de corresp. hellénique, XIII, p. 529 sqq.

خارجی را درسرزمینهای ملی آنان ستایش میکردند وسعی داشتند حرمت ایشان را رعایت کنند.

ارتباط معنوی میان مغرب ومشرق ظاهراً در دورهٔ شاهنشاهی ماد تجدید شده بود. تشکیل این شاهنشاهی ایرانی باعث ارتباط تجاری ایرانیان غربی با خویشاوندان شرقی آنان گردید . از دورهٔ سلطنت کوروش کشورهای شرقی در جزء شاهنشاهی پارس درآمد و مغرب باتمدن بهتر خویش توجه مشرق را جلب کرد و در همان حال مذهب مشرق باعث ظهور مذهب زرتشتی ماد گردید . ازاین وحدت و اجتماع معنویِ مزداپرستی شرق وغرب اطلاعات مستقیمی دردست مانیست اما ملاحظه میکنیم که سرزمین ماد از همین هنگام مرکز مذهبی شاهنشاهی ایران قرار میگیرد بنحوی که مغان در دیدهٔ یونانیان بعنوان روحانیان مزدیسنا شناخته میشوند[1]. زبان اوستایی بادولهجهٔ خود یعنی لهجهٔ گاثاها ولهجهٔ یشتها زبان مقدّس پیروان مزدیسنا قرارمیگیرد وروحانیان مادی باتعصّب بحفظ و توسعهٔ لهجهٔ یشتها قیام می کنند و یشتهای جدیدی باین لهجه میسرایند.

امّا پارسیان که از محیط مذهبی اوستا دورتر بودند از شرکت در توسعه و تکامل مزدیسنا دنبال‌تر ماندند . درعصر هرودت در اواسط قرن پنجم پیش‌ازمیلاد مسیح خدمات مذهبی پارسیان برعهدهٔ مغان مادی بود و در قربانیها حضور یکی از مغان ضرورت داشت تا بتواند یشت

۱ ـ بحث راجع بمغان و مقایسهٔ آنان با آثْرَوَنان در اینجا مورد توجه ما نیست .

مربوط بایزدی را که تشریفات بنام او صورت می‌گرفت ، بسراید [1] .
هیأت شرقی آیین زرتشتی دراین هنگام حتی در میان پارسیان هم نفوذ کرده و داخل شده بود . نفوذ دینی مغان در میان پارسیان مقدمه توطئه «گَـئـاُومـَتَ» شد. این قیام و توطئه را نباید تنها برای تجدید حکومت مادی دانست بلکه با منظور دینی نیز همراه بوده است. داریوش گوید [2] معابدی را که «گَـئـاُومـَتَ» ویران کرده است آباد خواهیم کرد . چون پارسیان علی الظاهر معبدی غیر از آتشکده نداشتند، و نیز چون میتوان تصور کرد که در آیین اوستائی که مغان آنرا نشر میدادند آتشکده جای عبادت بود، ودرمزدیسنای شرق‌وغرب آتشکده‌هااحترام داشت،نمیتوان گفت معابدی که گئومَتَ ویران کرد آتشکده بود بلکه میتوان بحدس گفت که این معابد ویران شده متعلّق بدارندگان ادیان دیگری مانند بابلیان وعیلامیان و جز آنان بوده است که همواره از حمایت پادشاهان پارس برخوردار بوده و حتی پادشاهان پارس چندبار نسبت به‌آنهاکمال احترام را رعایت کرده‌اند، واین احترام وحمایت باتعصّب ایرانیان‌شرقی در اعتقاد بمزدیسنا که مغان ماد مبلّغ آن بوده‌اند سازگار نبود [3] .

۱- هرودت کتاب اول بند ۱۳۲ ۲- کتیبهٔ بیستون: ۱، بند ۱٤

۳- اما راجع بجشن ماگوفونیا Magophonia که هرودت از آن نام میبرد، بعقیدهٔ مارکوارت Marquart در:

Untersuchungen zur Gesch. von Eran, II: p. 131 sqq.

هردوت دراسم این جشن اشتباه کرده و جشن مذکور در حقیقت جشن Bagayâda یا «پرستش میثر» بود که بعدها بنام مهرگان موسوم شده‌است.

از حیث تشریفات دینی میان شرق و غرب تا مدّتی مدید در یک موضوع بینونتی وجود داشت وآن دربارهٔ جسد مردگان است . عادت بقراردادن جسد مرده درجایهای باز مانند دخمه که رسم اجباری زرتشتیان است ، محقّقاً ازعهد اشکانیان ازسرزمینهای شرقی بسایر نقاط ایران برده شده‌است. زیرا مورّخان قدیم متعرّض شده‌اندکه تمام اقوام شرقی مانند « باختریان » و « اُریتان »[1] در بلوچستان و « هیرکانیان » در جنوب شرقی بحرخزر جسد مردگان را نزد سگان میافگندند[2]؛ واین رسم یعنی بخاک نسپردن جسد مردگان را هنوزهم در میان بعضی از ملل آسیای مرکزی ودر تبت میتوان یافت. این عادت که در میان اقوام بدوی وجود داشت در نزد زرتشتیان بر اثر اعتقاد باینکه نباید یکی از عناصر اربعه را بجسد مرده ملوّث کرد، تحکیم شده بود وچون آیین زرتشتی شرقی درمغرب نفوذکرد این عادت نیزتدریجاً جانشین عادت بدفن مردگان گردید.

هرودت میگوید[3]: « پارسیان جسد مرده‌را نخست بموم میپوشانند و سپس آنرا دفن میکنند[4] ومغان پیش‌از دفن کردن آنها را دربرابرمرغان

۱ - Orites

۲ - Plutarch an vitios. ad infel., 3; Cicero Tusc., I. 45; Diodor XVII. 105; à comparer J. H. Moulton: Early Zoroastrianism, p. 142.

۳ - کتاب‌اول بند ۱۴۰ .

۴ - پادشاهان هخامنشی‌را در دخمه های صخره‌ها و کوههای نقش‌رستم نزدیک استخر قرار میدادند .

یاسگان میافگنند و گویند که این حال در میان پارسیان نیز وجود دارد».
تردیدی که هرودت در قسمت اخیر گفتارخود دارد ظاهراً بی‌اساس نیست.
استرابون نیز ظاهراً تحت تأثیر و باستناد قول هرودت گوید که پارسیان اجساد مردگان را پس از اندودن بموم دفن میکنند امّا مغان آنها را میگذارند تا طعمهٔ مرغان گردند[1].

از عهد اردشیر دوم هخامنشی نام میثْرَ و اناهیتا[2] درکتیبه‌ها پیش از اَهُورمَزداه دیده میشود. وی در کتیبهٔ همدان حمایت و یاری اهورمزداه و اناهیتا ومیترَ[3] را مسألت میکند، وهمین خدایان سه‌گانه درکتیبهٔ شوش از همان شاهنشاه یاد شده و در معرض ستایش درآمده‌اند و در کتیبهٔ پرسپولیس از اردشیر سوم اهُورمزداه و میثْرَ مورد ستایش قرار گرفته‌اند[4].

بِرُسّوس[5] بنابر نقل «کلمنس اسکندرانی»[6] گفته است که ازعهد اردشیر دوم پارسیان شروع بپرستش بتهایی بصورت آدمیان کردند و این

۱- Strabon, XV. 3. 14 ۲- Anâhitâ

۳- میترَ Mitra درابن کتیبه بلهجهٔ مادی‌است.

۴- در دو کتیبهٔ اخیر صورت اوستایی میثرا[Miθra] آمده است.

۵ ـ Berossos مورخ ومنجم بزرگ بابلی که درحدود ۳۳۰ ق.م. متولد شد و با اسکندرمقدونی معاصر بود. وی کتابی درتاریخ کشورخود درسه جلد نوشت که بعدها مورد نقل‌واستفادهٔ عده‌ای از مورخان بزرگ شد و اگرچه اکنون از میان رفته ولی از روی همین نقلها انتخاباتی از تاریخ او ترتیب یافته و چندبار چاپ شده است.(مترجم).

۶- Clemens d'Alexandrie مورخ معروف (۱۶۰-۲۲۰ میلادی) و استاد Origène فیلسوف‌نوافلاطونی‌اسکندریه.(مترجم).

پادشاه ازآنجهت این‌عادت را مجری داشت که نخستین کسی است که مجسمهٔ «آفرودیت اناهیتا»[۱] را در بابل و شوش و اکباتان برپا کرد و بپارسیان و باختریان و مردم دمشق و سارد پرستش این ربة النوع را آموخت.

محقق است‌که یک تجدّد مذهبی بابتکار اردشیردوم‌صورت گرفته است لیکن بایددید که‌آن تجدّد چه‌بود؟ دراینکه‌ایرانیان مغرب «میثْرَ»را پیش‌از عهد اردشیر دوم ستایش میکرده‌اند تردیدی نمیتوان کرد. اگر اسم «وَهُومیسَ»[۲] واقعاً ترکیبی است از اسم میثْرَ که استثناءً میسَ[۳] بجای میثَ[۴] نوشته شده، باید نتیجه‌گرفت‌که پرستش‌میثرَ درنزدپارسیان متعلّق بدورهٔ نا معلوم و کهنی است. چه اسم این معبود در طول زمان در سیر قانون تکامل لهجات قرار گرفته و tr به ç بدل شده‌است؛ و بهر تقدیر مدتها پیش از اردشیردوم درمیان مادها نامهائی می‌یابیم که باکلمهٔ میثْرَ ترکیب یافته‌است مانند میترداتِس، شبانی که کوروش را بزن خود سپرد تا بپروراند[۵]، و میثْرُباتس[۶] شهربان (ساتراپ) دورهٔ کَمبوز[۷]، و میثْرَگاثس[۸] رئیس لیدیاییان در جنگ سالامیس[۹] و جز آنان. هرودت از یک ربة النوع پارسی موسوم به «میثْرَ» نام میبرد و او را مشابه «آفرودیت اورانیا»[۱۰] میشمارد و میگوید پارسیان پرستش این

۱ - Aphrodite Anâhitâ
۲ - Vahumisa
۳ - misa
۴ - miça
۵ - هرودت کتاب اول بند ۱۱۰
۶ - Mitrobates
۷ - هرودت کتاب سوم بند ۱۲۰
۸ - Mitragathes
۹ - Aisch, Pers, 43
۱۰ - Aphrodite Urania

ربةالنوع را از آشوریان وتازیان فرا گرفته‌اند. وی در اینجا «اناهیتا» را با میثرَ اشتباه کرده است چه اناهیتاست که ستایش او تاحدّی تحت تأثیر مراسم ستایش ربة النوع بابلی بنام ایشتَر[1] قرار گرفته بود. امّا ازین اشارهٔ هرودت چنین برمیآید که هردو خدای مذکور یعنی میثرَ و اناهیتا درعهد هرودت درمغرب ایران پرستیده میشده‌اند. پس این که دردورهٔ اردشیر دوم می‌بینیم عبارتست ازشناختن میثر و اناهیتا بعنوان خدایانی‌که نهایت بستگی را بهاهورمزداه دارند و از اجتماع آنها خدایان سه گانهٔ پارسی بوجود میآیند و شاید دراین امر بتوانیم مدّعی نفوذی از عقیدهٔ سامی بوجود یک رب‌النوع پدر و یک ربةالنوع مادر ویک رب‌النوع پسربشویم[2]. اما میثْرَ یا میثْرَ باستقلال از باب ایمان و اعتقاد شدیدی‌که باو داشته‌اند عبارتست ازیکی از دو اَهُورَ که دومین آن مزداه (وَرُونَ) میباشد واین ایمان واعتقاد درمیان مردم بسیار عریق وقدیم بوده است.

تجدید و یا تجدّد دیگری که بوسیلهٔ اردشیر دوم صورت گرفت آنست‌که پارسیان تحت تأثیرعادت عمومی‌ملل آسیای‌علیا شروع بساختن وپرستش اصنام کردند.

صورت اَهُورَمزداه که دریک حلقه‌وباپر درنقش برجستهٔ پرسپولیس

۱- Ištar

۲- رجوع شود به:

Ditlef Nielsen, Der Dreieinige Gott in religionshistorischer Beleuchtung, I, p. 68 sqq.

بعقیدهٔ ارمنیان مهر (میثر) پسر اَرَمزد [Aramazd] هست. رجوع شود به:

Güntert, Der arische Weltkönig, p. 110.

و بیستون دیده میشود بتی نبود که پرستش شود ودرعهد هرودت ایرانیان مغرب هنوز عادت برپا کردن اصنام را نداشته‌اند[1] . پس پیکرهائی که درعهد اردشیر دوم برپا شده نه متعلّق به اهورمزداست و نه متعلّق به میثْرَ بلکه ربة‌النوعی است که خصایص « ایشتَر » بابلیان را بخود گرفته‌است . بتهای اناهیتا از روی نمونه‌های اصنام ایشتَر ساخته‌شده‌بود وتوضیحاتی که ازآن ربة‌النوع دربندهای ۱۲۶—۱۲۹ از یشت پنجم دیده میشود محقّقاً ازروی چنین بتی است که شباهت بسیاری بامجسمه‌های ایشتَر داشته بوده‌است[2] .

چنانکه دیده‌ایم یشت پنجم باید در سرزمین ماد پس از برقرار شدن ارتباط معنوی شرق وغرب سروده شده باشد. این منظومه خصوصاً بند های ۱۲۶—۱۲۹ آن در دوره‌های جدیدتر یعنی در عهد اردشیر دوم ساخته شده است .

موقعی که این مقاله را تمام کردم کتاب آقای « میّه » بنام « سه کنفرانس راجع بگاثاهای اوستا » منتشر شد. مؤلف دراین کتاب اختلاف و بینونتهای میان آیین گاثائی و کیش شاهنشاهان هخامنشی را یادآور

۱ - هرودت کتاب اول بند ۱۳۱

۲ - رجوع شود به :

Ed. Meyer dans le Lexicon der grieschischen und römischen Mythologie, de Roscher 1, 332.

و مقایسه شود با :

J. H. Moulton, Early Religious poetry of Persia, p. 128 sqq.

که درآنجا توصیف اناهیتا در یشت پنجم با توصیفی که ازآرتمیس افزوسی Artémis d' Ephèse از اناهیتا کرده مقایسه شده است.

میشود واین مسأله را مطرح میکنند که آیا گَئُماتَ ومَت مغ خلاف داریوش یکی ازطرفداران واقعی زرتشت نبود ؟ آقای میّه بااتکاء بتحقیق معروف آقای تیدِسکو موطن گاثاهارا شمال شرق ایران میداند وراجع بعصرزندگی زرتشت میگوید گاثاها حاوی شرائط سیاسی خاصی است که اصلاً دردورهٔ هخامنشی وجود نداشت. لیکن قرائنی که اوراجع بولادت زرتشت اندکی پیش ازظهور هخامنشیان ذکر کرده بنظرمن کافی نیست.

ترجمهٔ این رساله بتاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۲۶ شمسی
درتهران پایان یافت.

ذبیح الله صفا

تحقیقات درباب

کیش زرتشتی ایران باستانی

تحقیق دربارهٔ اوستای جدید[1]

گلدنر[2] در صحیفهٔ ۲۳ ازمجلّد دوم تاریخ فقه اللغهٔ ایرانی[3] اظهار نظر کرده است که نشانهٔ بارز یشتهای واقعی قدیم عبارتست از انقسام آنها بقطعات وداشتن مقدّمه وترجیع. وی باتوجه باین اصل یشتهای واقعی را عبارت میداند ازیشتهای ۵ (آبان یشت)، ۸ (تیریشت)، ۹ (گوش یشت)، ۱۰ (مهریشت)، ۱۳ (فروردین یشت)، ۱٤ (بهرام یشت)؛ ۱۵ (رام یشت)، ۱٦ (دین یشت)، ۱۷ (اردیشت)، ۱۹ (زامیادیشت) و سروش یشت بزرگ (یسنای ۵۷). غالب این یشتها دارای ارزش ادبی و شعری هستند وباقی یشتها محققاً دارای انشائی از ادوار نسبةً جدیدند و ضعف فکروخشکی عبارات در آنها کاملاً مشهود است و عموماً فاقد وزن هستند و بعبارت بهتر نمیتوان وزن مشخصی درآنها یافت و علاوه براین مملوّند ازعبارات سست و دور ازقواعد دستوری[4]. بهترین نمونهٔ انشاء فصیح ادبی را که

۱- مقصود از اصطلاح «اوستای جدید» آن قسمت از اوستاست که بعد از (گاثاها) انشاء شده است و بنابراین تمام قسمتهای اوستا را که تا آخر دورهٔ ساسانی غیراز گاثاها موجود بود، اوستای جدید مینامیم (مترجم).

۲- Geldner

۳- Grundriss der Iranischen philologie, II, p. 23

٤- بارتولومه، لغت نامهٔ ایران کهن ص ۲۲

Bartholomae, Altiranische wörterbuch: p.XXII.

اگرچه بظاهر ازسبک عادی یشتهای قدیم دوراست ، لیکن همان خصائص اصلی آنها را حائز است ، میتوان در فصول ۹ تا ۱۱ از یسناها جُست. این قسمت وقف است برستایش هَئوم[۱] و یشت کوتاه بیستم خلاصه‌ئی از آنست.

یشتهای ۱۰، ۱۹، ۵

در مقاله‌ئی که بعنوان « ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی » درشمارهٔ چهارم از Acta Orientalia از صحیفهٔ ۱۰۶ ببعد طبع کرده‌ام ، بعضی ازخصایص یشتهای ۱۰و۱۹و۵ را توضیح داده و گفته‌ام که میتوان از آنها اطلاعاتی در باب مراکز اصلی ، و حتی بنحو ابهام ، دربارهٔ دورهٔ انشاء این قطعات ، بدست آورد. چنانکه مثلاً یشت دهم (مهریشت) که خاص میثر[۲] است ، علی الظاهر قدیمتر ازدویشت دیگر یعنی یشتهای ۱۹ و ۵ است و اشارات جغرافیایی آن شامل سغدیان[۳] (سغد) ومرگیان[٤] (= مرو) وخوراسمی[٥](=خوارزم) وآریا[٦] است . یشت ۱۹ که

۱- Haoma (خوانده شود هَوم = Hauma)

۲ - Miθra

۳ - Sogdian . این اسم در اوستا بصورت Suγdha آمده و در بند ۱٤ از یشت دهم (مهر یشت) ذکرشده ولی گویا از جمله افزایشهایی برمتن اصلی‌است. اسم سغد در کتیبه‌های هخامنشی Suguda است و امروز همان ناحیه از ماوراءالنهر است که رود زرافشان درآن جاریست(مترجم).

٤ - Margian

٥ - Chorasmie

٦ - Areia

وقف است بر ستایش خْوَرِنَه[۱] و بغلط و بر اثر وجود عبارات دخیل و الحاقی زَم یشت[۲] (زامیادیشت) یعنی یشت زمین (= زمین یشت ، زَم= زمین) نامیده شده است | حاوی اطلاعات دقیقی درباره یک کشور جنوبی یعنی سیستان است . اما چنانکه آشکارا از آن فهمیده میشود دامنهٔ بحث آن بمغرب ایران کشیده نمیشود. بنابراین میتوان حدس زد که این دو یشت یادگاری از دو توقفگاه قبایل ایرانی درهنگام مهاجرت آنانست، که از شمال می‌آمده و بطرف جنوب پیش می‌رفته‌اند. بااین حال نمیتوان آمارات جغرافیائی مربوط بعصر مقدم بر هخامنشیان را که حاوی نتایج دقیقی باشد، ازاین دو یشت بدست آورد، و حتی نمیتوان گفت که کاملاً امکان تعلق این دو یشت بعصر هخامنشی، موجود باشد. منتهی مصنفین آن ازممالک شاهنشاهی هخامنشی جز ممالک شرقی جائی‌را نمیشناختند ویا خود غیر ازاین ممالک بجائی دیگر نظر نداشتند.

یشت پنجم مسمی به اَرْدْویسور[۳] یشت متعلّق به اَرِدْوی سُورا آناهیتا[۴] (خوانده شود اُورْدْوی سورا آناهیتا یا رْدْوی‌سُورا آناهیتا) هم بمشرق وهم بمغرب راجعست، وبنابر اوصافی که از ربة النوع آناهیتا[۵]

۱ - Xvarənah

۲ - Zam yt.

۳ - Ardvīsūr

۴ - Aredvi Sūrā Anāhitā

۵ - اناهیتا (Anâhitâ) یعنی ناهیدا یزدیست که نگاهبانی آب بوی تفویض شده است . چنانکه درهمین کتاب دیده‌ایم برخی تصور کرده‌اند که او همان ایشتَر Ištar ربة‌النوع سومری باشد زیرا شباهتی ازلحاظ نوع پرستش بین این دو الهه وجود دارد . مورخان قدیم یونانی نیزغالباً اورا با آفرودیت Aphrodite الههٔ یونانی مقایسه

بقیه در صفحهٔ بعد

در آن آمده میتوان دریافت که در عهد سلطنت اردشیر دوم (از ۴۰۴ تا ۳۵۸ پیش ازمیلاد) تدوین شده است[1].

از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

نموده‌اند. علت این امر آنست که ایرانیان ازحدود قرن چهارم قبل ازمیلاد از ناهید مجسمه هایی ترتیب دادندومعابد خاصی برای او بنا کردند. کلمنس اسکندرانی Clemens d' Alexandrie مورخ قرن سوم میلادی بنقل از بروسوس Berossos مورخ قرن‌سوم ودوم پیش ازمیلاد گفته است که پارسیان متأخر بستایش خدایانی که هیأت آدمی داشتند مبادرت کردند ونخست اردشیر دوم هخامنشی مجسمه هایی از ناهید در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا کرد و ستایش اورا بپارسیان آموخت. - بدیهی است چنین عقیده ومذهبی یکباره بوسیلهٔ اردشیردوم هخامنشی (۴۰۴- ۳۵۸ ق.م.) نمیتوانست انتشار داده شود مگر آنکه پیش ازو آغاز شده باشد. نظر مؤلف دراین سطور آنست که یشت پنجم که خاص اناهیتا است قاعدة باید در زمانیکه مذهب ستایش او رواج می گرفت یا رسمیت می‌یافت تدوین شده باشد (مترجم).

۱ - در مقالهٔ مذکور اسامی فرشتگان زردشتی را بنابر روش و اصول آندرآس (Andreas) که معتقد به ذکر اسامی اوستایی بنحو اصلی خوداست نه بنحو کنونی، آورده ودرحقیقت شکلی را که ممکن است در اصل داشته بوده باشند، ذکر کرده‌ام مگر ā و a که آندرآس آنرا همه جا به ō و o مبدل مینماید. ولی چون همیشه میسر نیست که اسامی فعلی اشخاص و قبایل وملل مذکور در فروردین یشت را بنحو اطمینان‌بخش بصورت متصورهٔ اصلی ذکر کرد، در یادداشت حاضره برای رفع هرگونه اشکالی تمام اسامی را با هیأت روایتی خود ذکر می کنم و در مواردی که لازم بدانم هیأت تجدید شده، یعنی شکلی را که ممکن است کلمات در اصل داشته بوده باشند، مذکور خواهم داشت. در رسم الخط روایتی oa و a ē معمولا بترتیب au و ai خوانده‌میشوند.

بقیه در صفحهٔ بعد

مابقی قطعات متعلّق به نسک یشت‌ها محتوی اشارات جغرافیائی صریحی نیستند[1].

از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

تشدید یا تکرار یک حرف در کلمه موضوعی است که در ایران میانه وجود داشته و ناقلین عهد ساسانی از زبان قدیم وارد کردند. رجوع شود به :

Andreas et wackernagel, Die vierte ghāthā, (Nachr. d. k. ges. d. wiss zu göttingen, 1911, p. 7).

ملاحظات هرتل در :

Beiträge zur Metrik des Awestas und des Rgvedas, Abh. d. phil. hist. klasse der Sächs. Ahad. d. wiss., 1927.

آن نیرورا نداشته است که تغییری در عقاید آندرآس Andreas راجع به رسم الخط اوستایی راه دهد. ایجاد تغییر در تلفظ اساسی اوستایی نتیجهٔ اشتباه نساخ نیست بلکه کار روحانیون بوده که در عین توجه بتلفظ اصلی کلمات تحت تأثیر مخارج حروف بنحوی که در عهد آنان در زبانهای متوسط ایران (فارسی میانه) معمول بوده قرار گرفته‌اند و هر کس تلفظ کلمات لاتین را در زبان عادی انگلیسی شنیده باشد ، معنی این سخن و حقیقت این حال را درک خواهد کرد.

۱ - در باب اسامی تاریخی که در یشت ۱۳ دیده میشود بعداً بحث خواهیم کرد.

یشت ۱۴ و ۸ و ۱۷ . یسنای ۵۷ و ۹-۱۱

تاریخ نگارش قطعات مذکور را جز از طریق حدس و تخمین نمی‌توان معلوم کرد. این قطعات منظوم است و وجود نظم در هر یک از قطعات اوستای موجود همواره دلیل قدمت آنهاست. علاوه براین زبان و روش آزاد و بعضی از قسمتها که حاوی روح واقعی شاعرانه‌است همه دلیل آنست که این قطعات متعلّق بدوره‌ئی بسیار قدیمست. این قطعات هنگامی پدید آمده که زبان مقدّس اوستا زبانی زنده بوده و یا لااقل درهمه جا مانند یک زبان زنده کاملاً فهمیده میشده است وتاریخ آنها را نمیتوان در زمانی بسیار مقدّم بر یشت پنجم قرارداد ودرعین‌حال نمیتوان آنها را بزمانی خیلی متأخرتر از اواخر عهد هخامنشی منسوب دانست بلکه درکمال تحقیق میتوان گفت که زمان تدوین این قطعات قرن‌چهارم قبل از میلادست.

یشت ۱۴ (بهرام یشت) خاص وِرِث رَغْنَ[۱] است. این یشت حاوی قسمتهائی است که در موارد دیگر اوستا نیز دیده میشود یعنی دربند ۱۵

۱- Vərəθraγna خوانده شود Vurθraγna. این اسم در پهلوی وَرْهْران و در فارسی بهرام شده‌است. بهرام ایزد پیروزی است و بهمین سبب مورد ستایش جنگاوران بوده. صورت اوستایی این اسم از دوجزء ورثر vərəθra بمعنی حمله و پیروزی وجزء دوم از ریشه غن γan بمعنی زننده است و این همانست که در فارسی و بعضی لهجات (مانند سنگسری در: آرژَن) بصورت «ژَن» باقی مانده است (مترجم).

و بند ۷۰ از یشت دهم، و چون یکی از قسمتهای اساسی یشت چهاردهم است نمیتوان آنها را دراین مورد تقلیدی ومنقول از یشتهای دیگر دانست. ازطرف دیگر در یشت دهم بند ۷۰ بابندهای ۷۱ و۷۲ تشکیل قسمتهای کامل متعاقبی را میدهد. شاید مؤلف یشت ۱٤ قسمت مورد بحث را از قسمتهای مذکور یشت دهم برداشته ودر انشاء خود وارد کرده باشد. بندهای ۲۸ـ۳۳ یشت ۱٤ که محققاً اصلی است، مورد تقلید مؤلف یشت ۱٦ (بند ٦ـ۱۳) قرارگرفته‌است. درچاپ گلدنروزنی دراین قسمت مشاهده نمیشود امّا بآسانی میتوان آنرا پیدا کرد. بندهای ٤۸ـ۵۳ از یشت ۱٤ در یشت ۸ (بندهای ۵٦ـ٦۱) یافته میشود. تیشتریّ [1] در اینجا بجای ورِثْرَغْنَه ذکر شده است، ولی من نمیتوانم بتحقیق ادعا کنم کدامیک ازاین‌دو ازیکدیگر گرفته شده و قسمتهای مذکور درکدامیک از این‌دو یشت اصلی است. بند ٦۲ تقلیدی از یشت ۱۰ (بندهای ۳۵ـ۳٦) است بهمان نحوکه بند ٦۳ از بندهای ٤۷ـ ٤۸ از همین یشت اخذ شده‌است.

یشت ۸ (تیشتر یشت) خاص تیشتریّ است.

دراین یشت گاه قسمتهائی دیده میشود که مارا بیاد قطعاتی از یشتهای دیگر می‌افگند. مثلاً بند ۱۳ از آن، بند ۱۷ از یشت ۱٤ را بیاد می‌آورد و بندهای ۵٦ـ٦۱ مانند بندهای ٤۸ـ۵۳ از یشت ۱٤ هستند. در نیمهٔ دوم بند ۸ محققاً تواردی وجود داردومأخوذاست ازبند ٤٦ از یشت ۸. مبانی بندهای ۳۷ـ۳۸ شبیه بابندهای ۷ـ٦ همین یشت است و بندهای ۳۹ـ٤۰ ارتباطی

۱ ـ Tištrya ـ اسم ستاره‌ییست که درآغاز تشتر یشت درخشان و باشکوه وآورندهٔ باران تعریف شده وبنابر قرائن مختلف باید Sirius یعنی شعرای یمانی باشد. یشتهای آقای پورداود ج ۱ ص ۳۲٤ (مترجم).

باbندهای ۸ـ۹ دارد وچنین بنظر میآید که بندهای ٦ـ۹و۳۷ـ٤٠ ازاین یشت حاوی یک مطلب اصلی هستند که جامعین دورهٔ اشکانی یا دورهٔ ساسانی دوبار آن را در دو انشاء که مختصر تفاوتی با یکدیگر دارند آورده‌اند.

یشت۱۷ (اردیشت) راجع است به‌ربةالنوع آشی[1] وتوصیفی که دربندهای (۷ـ۱٤) اززندگی متجملانه ومقرون بسعه‌وفراخی «نْمان‌ُپتی»[2] درآن میشود، یعنی: صاحب زنان زیبا، گردونه‌یی که به اسبان تندرو بسته شود، اشیاء نفیس، و پوششهای عالی که از بلاد خارج آورده باشند، همه بخوبی با تمدّن دورهٔ هخامنشی سازگار است. بند ۵ از بند ۸ یشت ۱۰ گرفته شده است و در جای خود بهتر ومناسبتر ازینجاست چنانکه دراین مورد جنبهٔ تقلیدی آن آشکار است.

یسنای۵۷ (سروش یشت بزرگ) که‌وقف است برستایش سْرَاُشَ درچند مورد مختلف ازروی یشت دهم اقتباس شده‌است. بند۱۳ ازین یشت بندهای ۹۸و۱۳۵ ازیشت دهم را بیاد می‌آورد. دربندهای ۱۵ــ۱٦ اثر بند۱۰۳ از یشت دهم را ملاحظه میتوان کرد وهمچنین است دربندهای ۱۹ــ۲۰ از سروش یشت کـه آثار بند ۸۸ از یشت دهم دیده میشود. بند۲٤ ازاین یشت از تغییری که در بند ۹۲ از مهر یشت داده‌اند حاصل

۱ـ Aši خوانده شود Urti یا Rti. اَش Aš یا اَرت Art یا اَرد Ard دراوستا اَشی ونگوهی Aši - vanguhi نام دارد. ونگوهی‌از ونگهو vanghu بمعنی خوب و همانست که درپهلوی وِه و درفارسی به‌یعنی خوب‌وخوبتر شده‌است. اَشی دراوستا نام ایزد نگاهبان ثروت‌است و او ثروت وجلال و شکوه بهدینان را حمایت می کند (مترجم).

۲ـ nmānopati

شده و بندهای ۲۵–۲۶ سروش یشت شبیه است ببندهای ۹۳–۹۴ یشت دهم. و همچنین است بند ۲۷ از آن که شبیه است به بند ٦۸ از یشت ۱۰ و بند ۲۹ نظیر بند ۱۰٤ از یشت دهم. فصلهای ۹–۱۱ از یسنای معروف به «هوم یشت بزرگ» هم درباره گیاه مقدّس هَئوم بحث می کند و هم راجع به ایزد آن. در بندهای ۱۰–۱۱ از یسنای دهم کوه هَرَئی تی[1] بعنوان کوهی ذکر شده که مبداء و منشاء گیاه هئوم باشد. هَرَئی تی صورت دیگری از «هَرا» و در اینجا بدون شک همان هَرای یشت دهم است، یعنی سلسله جبال «پاروپامیزوس»[2]. از این کوه مرغان گیاه هوم را به جهات مختلف نقل کرده اند، یعنی «بکوه اُوپائی ری سَئِن»[3] (در پهلوی آپَرسین[4] که اکنون عبارت است از کوه «بابا» یکی از قسمتهای سلسله هندوکش[5]) و بقلّه های کوه سْتَرُسار[6] که هنوز جای آن روشن نیست. در بند ۱٤ از همین فصل اشاره ئی راجع به «درفش گاو» موجود است و این درفش محققاً با درفش کاویانی، یعنی بیرق شاهی دوره ساسانیان، برعکس قول یوستی و بارتولومه، ارتباطی ندارد[7].

درمیان ملّت آشور بیرقی با صورت گاو معمول بود و بسیار محتمل است که درفشی از همین قبیل در میان سپاهیان پارسی دوره هخامنشی

۱ - Haraiti
۲ - Paropamisos
۳ - Upāiri - Saəna
٤ - Aparsən
٥ - رجوع شود به: بارتولومه، لغت نامهٔ ایران باستان ص ۳۹۸. – مارکوارت، ایرانشهر ص ۲۸٦.
٦ - Starōsāra
۷ - رجوع شود بمقالهٔ دانمارکی من راجع بدرفش کاویانی.

وجود داشته بوده باشد زیرا علائم صورت گاو را دربسیاری ازآثاردورهٔ هخامنشی مثلاً در سرستونها و در تخت های سلطنتی آن دوره ملاحظه می کنیم.

بندهای ۱۰—۱۹ یسنای یازدهم که ظاهراً نزدیک بهمهٔ آن بهنثر است، بنابرآنچه از سبک و انشاء و مطالب آن برمی آید، محقّقاً بعدها افزوده شده است.

یشت ۱۳ «فروردین یشت»

قدمت یشت ۱۳

در کتاب خود بنام «نخستین بشرونخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان»[۱] کوشیده‌ام تاثابت کنم (ص ۱۳٤ ببعد) که دوپهلوان داستانی یعنی هَئوشیَنگَهه[۲] وتَخمَ اُورُوپ[۳] ازنمونه های اوّلین بشرواوّلین شاهی هستندکه

۱ - Le premier homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens.

۲ - Haošyangha هوشنگ دومین پادشاه داستانی ایران است که پس از گیومرث بپادشاهی رسید. وی در اوستا ملقب است به Paradhâta (= پیشداد) و این کلمه را «نخستین قانونگزار» و «نخستین مخلوق» هردو معنی کرده‌اند ولی بهرحال این عنوان پیشداد در اوستا خاص هوشنگ است. نام هوشنگ در موارد مختلفی از اوستا مانند آبان یشت و گوش یشت ورام یشت و ارت (یا: آشی) یشت و زامیادیشت آمده و در همهٔ این یشتها نام او در مقدمهٔ نام شاهان و پهلوانان ذکر شده‌است. کلمهٔ هئوشینگهه Haošyangha را

بقیه درصفحهٔ بعد

در اصل و اساس بداستانهای ملّت اوستائی ارتباطی نداشت و در روزگاران بسیار قدیم از اقوام سَکَ گرفته شد و قدیمترین جائی که اثری از آنها در اوستا می‌بینیم فقرهٔ ۱۳۷ از یشت ۱۳ است. در فروردین یشت از تَخْمَ اُورُوپَ سخنی نیست و تنها نام هَئوشیَنگهه را می‌یابیم که چون اسم او بتازگی متداول شده بود، در اواخر فهرست اسامی گذاشته شده و هنوز جائی را که در سایر قسمتهای اوستا دارد[1] بدست نیاورده است و ازاین مقدمه چنین نتیجه گرفتیم که آن قسمت از یشت ۱۳ بتاریخ پیش از زرتشت ارتباط دارد و بسیار قدیمتر از یشت ۵ و ۹ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۹ است. در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این تاریخ برای همهٔ قسمتهای

از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

یوستی «بخشندهٔ جایگاه خوب» معنی کرده‌است. حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، ص ۴۱۱ ببعد. (مترجم).

۳ - Taxma - Urupa، تهمورث، پادشاهی که بنابر روایات قدیم بعدازهوشنگ پادشاهی یافت. تَخمَ taxma در اوستا بمعنی قوی‌و زورمنداست. این کلمه در پهلوی تَخم (taxm) و تَهم (tahm) و در فارسی‌هم تهم‌است چنانکه در تهمینه و تهمتن داریم. جزء دوم اسم مذکور اُوروپَ (urupa) یعنی روباه و بنابراین برروی‌هم آن اسم بمعنی «روباه زورمند» است. تهمورث در اوستا ملقب به‌آزینونت (Azinavant) یا Zaenanghvant یعنی «سلاحدار» است و این لقب در متون دورهٔ اسلامی زیناوند شده‌است. رجوع شود به: حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، از ص ۴۱۸ ببعد. (مترجم).

۱ - مثلا یشت ۵ بند ۲۱-۲۳ و یشت نهم بند ۳-۵ و یشت ۱۵ بند ۷-۹ ویشت ۱۷ بند ۲۴-۲۶ ویشت ۱۹ بند ۲۵-۲۶.

یشت ۱۳ قابل قبولست یا نه ؟ میّه معتقد است که گاثاها از دو قسمت منظوم تشکیل شده است که در سابق الایّام بوسیلهٔ قطعات منثور به یکدیگر مربوط میشده‌اند . و ضمن اثبات این نظر اظهار میدارد که اوستای جدید مخلوط از قطعات منظوم و منثور است و این اختلاط غالباً از آن جهت پیدا شده که قطعاتی را که سابقاً متصل بوده است بعدها پهلوی یکدیگر قرار داده وبهم پیوسته‌اند ودر عین حال هم این قسمت از اوستا فاقد قسمتهای بسیار قدیمست[۱] . یشت‌های قدیم هم مخلوطی از نظم ونثر هستند منتهی این امر طوری مرتب صورت نگرفته است که بتوان از روی آن اصل و کیفیّت اختلاط را فهمید . — این مطلب قابل ذکر است (ولی نه بعنوان یک قاعدهٔ عمومی) که هرچه یک یشت قدیمتر باشد ، هیأت شعری بیشتر بر آن حکومت می کند . دریشت دهم که محققاً یکی از قدیمترین یشت هاست ، قسمت‌های منظوم بزرگ می‌یابیم بدون آنکه قطعات نثر درآنها وارد شده باشد . لومل[۲] گفته است بعضی ازقطعات متحدالشکل که براول قطعات موزون اضافه شده به‌نثر است . و اگر از این قطعات یکسان بگذریم قسمتهای غیر موزون یشتهای قدیم همه جا قابل ملاحظه هستند خواه از لحاظ وارد کردن مطالب خارجی درمتن ، که غالباً از روی صورت ظاهری ویاخود مطالب فهمیده میشوند ، و خواه از جهت اشعاری که نظم آنها براثر مغشوش بودن متن برهم خورده است ؛ وچون وسیلهٔ شناختن اشعار اوستائی برای ما شمارهٔ

---

۱ - Meillet: Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, p. 43.

۲ - Lommel, Zeitschr. f. Indol. und Iranol. I. p. 211 sqq.

هجاهاست. کوچکترین اغتشاش بخودی‌خود کافی است که صورت موزون آنرا تغییر دهد و شناختن آنرا دشوار سازد. اظهار لومل[1] در اینکه اشعاری با ۱۰ تا ۱۲ و حتی ۱٤ هجا در جنب اشعار هشت هجائی یافته میشود. بما همراهی میکند تا کلام موزونی را بی‌آنکه زیاد باصلاح آن مبادرت کنیم. بشناسیم. از طرف دیگر دقت در موزون بودن یا ناموزونی بعضی از قسمتهای مشکوك را بسیار دشوار میسازد مخصوصاً که همراه بودن اشعار ۱۰ و ۱۲ (و چهارده) هجائی بااشعارهشت هجائی غالباً بدون پیروی از قاعده صورت گرفته است و حتی گاه اینگونه قطعات را درمیان مصراعها و ابیات ٥ یا ۷ یا ۹ هجائی میتوان دید که لومل آنها را از جملهٔ اشعاری میداندکه ازهریك قسمتی حذف شده‌باشد[2].

در فْرَوَشی یشت مطلب قابل ملاحظهٔ دیگری میتوان یافت وآن عبارتست ازذکریك دستهٔ مفصّل ازاسامی اشخاص. غالباً غیرممکن است که این اسامی‌رابتوان دریکی‌ازاوزان جاداد و میتوان بتحقیق گفت که دراصل هم چنین کاری نکرده و توجهی باین امر ننموده‌اند، وتنها قرار دادن بعضی ازاین اسامی در اوزان امکان پذیر بوده‌است، وبهمین علّت اگر درسایر موارد درضمن دستهٔ اسامی اشخاص قسمتهائی قابل تقطیع بدست آورده‌ایم

۱ ـ ایضاً ج ۲، دورهٔ ٥، ص ۱ ببعد.

۲ ـ جدیدترین تحقیق در باب وزن اشعار در اوستا بوسیلهٔ Hertel تحت عنوان: Beiträge zur Metrik des Awestas und des Rgvedas. نوشته شده است، مؤلف این کتاب مانند لومل Lommel ، منتهی با طریقه و روشی دیگر، وجود شعرهشت هجائی‌وده هجائی‌را توضیح وتبیین میکند وسیکوشد آنرا با دلائلی که خود از قوانین عروض بدست آورده‌است، تأیید کند.

امری اتفاقی و استثنائی است. بنابرین صورت غیرموزون قسمتی از یشتها که شامل اسامی است غیر قابل اجتناب است و نمیتوان دریافت که آیا این قسمت متعلّق بمتن اصلی یشت است ویاآنکه بعداً اضافه شد. برای حل این مسأله باید راه دیگری جست.

تحقیق و مطالعه در اسامی مذکور دراین یشت نتایج خوبی برای تعیین زمان یشت بدست می‌دهد. ذکر اسامی اشخاصی که فَرَوَشی ها مورد ستایش آنها هستند ازبند ۸۰ با خود اهورمزدا شروع میشود، وسپس دستهٔ آمِشَ سْپِنْتَ [1] ها ذکر میشوند، وبعد از آن در بندهای ۸۵—۸۶ ذکر خدایان ذیل میآید: آذر (=آتَر، اوُرْوازیشْتَ)، سَرَاُشَ، نئیریوسَنْگْهه [2]، رَشنو، میثرَ، ماثْرَ، و بعدازآن آسمان، آب، زمین، گیاه و نخستین گاو.

بانخستین بشر یعنی گَیَ [3] نامهای مربوط بعالم بشری آغاز می‌گردد. بعد از گَیَ نخست نام کسی میآید که در اولین ردیف نامهای آدمیان قراردارد یعنی نام زَرَثُوشْتْرَ [4]، آنگاه نام نخستین پیرو او یعنی مَیْذْیوئی-ماُاُنْگْهَ [5] (که در گاثاها هم ازو یاد شده) و بعد ازآن صورت مفصلی

---

۱ - Ameša Spənta. خوانده شود: Amrta Sponta یا Amurta

۲ - Nairyosaŋha

۳ - مراد گَیَه‌مَرِتَ Gaya - Mareta یعنی گیومرت است. گیه (gaya) بمعنی جان و mareta از مصدر mar بمعنی درگذشتنی وفانی است؛ وگیه مرت یعنی زندهٔ فانی یاحیات فانی. این اسم درمتون پهلوی به «گیوك مرت» یا «گیومرت» و در فارسی به گیومرث تبدیل یافت. در اوستا گیومرث نخستین بشر است نه نخستین شاه، و ابتداء سلطنت بین هوشنگ و جمشید می‌گردد. (مترجم).

۴ - Zaraθuštra

۵ - Maiδyōimaongha

ازپیروان مهم زرتشت (بندهای ۹۶–۱۲۹). معاریفی که بزرتشت یاوری میکرده‌اند ودراین یشت نام آنان آمده عبارتنداز پیروان و تعلیم‌یافتگان او. پسران وی. کوی‌ویشتاسپ، پسران کوی‌ویشتاسپ و دیگر اعضاءخانداناو. فْرَشوشْتْرَ وجاماسَپ[۱] که‌هردوبرادر بودند ودرگاثاها نیزذکرشده‌اند. باضافهٔ اخلاف این گروه و بسیاری ازسران دینی و مؤمنین بزرگ که ازمیان آنان نام‌عدهٔ کمی‌مانند یوئیشتَ[۲] ازخاندان فْرِیّانَ[۳] درقسمتهای دیگر از کتب موجود اوستا هم دیده میشود. اولین‌ودومین صورت‌اسامی افرادی‌که در بندهای ۱۱۰ و۱۱۷ مذکور افتاده‌اند، بنام نجات دهندهٔ عالم‌در دورهٔ آخرالزمان، یعنی‌اَستْوَتَ[۵] اِرِتَ[۴] که‌سومین‌تن (بند۱۲۸) ازسه‌نجات‌دهندهٔ‌عالم (یعنی اُوخْشیَّت‌اِرِتَ[۵] واوخشیَّت‌نِمَه[۶] وسْتْوَت اِرِتَ) باشد، ختم‌میشود؛ واین‌سومین‌مخصوصاً یک‌دفعه دربند۱۲۹هم ذکرشده‌است. این تکرار اسامی‌اشخاص‌دورهٔ رستاخیز درآخرهرقسمت باحتمال قوی مربوط بصورت اصلی یشت است و دلیلی در دست نیست تا بتوان‌آنهارا بکسانی‌که درقرون متأخری‌درآن‌یشت‌دست برده واضافاتی ترتیب داده‌اند، نسبت داد. بلافاصله پیش از آنکه نام نجات دهندگان جهان بیاید، دربند ۱۲۸ نام شش شخص مرموز را می‌یابیم که نمایندهٔ شش کشور[۷] خارجی اطراف کشورخْوَنیرَثَ[۸] هستند که در آنها آدمی

۱ - Frašoštra و Jāmāspa

۲ - Yoišta

۳ - Fryāna

۴ - Astvat - ərəta

۵ - Uxšyat - ərəta

۶ - Uxšyat - nəmah

۷ - Karšvar

بقیه در صفحهٔ بعد

سکونت دارد (یعنی اقالیم مسکونه یا ربع مسکون) . قسمت بعدی (بندهای ۱۳۰–۱۳۸) شامل ذکر پهلوانان داستانی عصر مقدم بر زرتشت است که نخستین آنان یِیْمَ ۱ و آخرین آنها هَئوشیَنگَهَ ۲ و فَرَداخْشْتی ۳ وپسرخُومبیَّ ۴ هستند . درآخرین سطور نام چندزن از میان مؤمنان ذکر شده است و این جدول اسامی زنان بنام مادران نجات دهندگان دورهٔ آخرالزمان ختم میشود.

دراین جدول غیر از نام «گَیَّ» و «زَرَثوشْتْرَ» و پهلوانان مقدم برافراد مؤثر در دورهٔ رستاخیز . مجموعاً ۲۲۷ اسم می‌یابیم که بعضی

از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

۸ - Xvaniraθa یکی ازهفت کشور دراوستاست . این اسم درپهلوی خونیرث است . کشور خونیرث مهمترین قسمت جهان ومرکز آن ومسکن قوم ایرانی ومحل ظهور مزدیسناست . (مترجم)

۱ - Yima مراد جمشید است . این اسم در اوستا ییم خشئت Yima . Xšaêta است . جزء اول همانست که در پهلوی به ییم و در فارسی به جم تبدیل یافت و جزء دوم بمعنی درخشنده و روشن است . اسم ولقب جمشید درپهلوی به «ییم‌شت» Yim - šet و در فارسی به‌جمشید تغییر یافت ودرمتون عربی جم الشیذ است . وی در داستانهای ایرانی سومین پادشاه است . (مترجم)

۲ - Haošyangha

۳ - Fradâxšti فرداخشتی نام پارسایی‌ازپیروان زردشت‌است از خاندان خومبیَّ Xumbya . این اسم درمتون پهلوی فرادخشت خمبیک شده و او در روایات دینی‌زرتشتی جزو هفت شهریار جاودانی خونیرث‌است . (مترجم) .

۴ - Xumbya

از آنها اسامی خانوادگی است . معهذا ممکن است بعضی از نامهای مشابه معرّف شخص واحدی باشد که نویسنده دوبار دردومورد مختلف از آنان یاد کرده است. هیچیک ازین ۲۲۷ اسم با نام خدایان اوستای جدید. که در اوستای قدیم نشانی از آنها نیست، ترکیب نشده است. اگرچه بسیاری ازنامهای متداول درتمام نواحی ایران بعداز آغاز دورهٔ هخامنشی بااسم « میثرَ » ترکیب شده است ، معهذا با کمال تعجب مشاهده می کنیم که حتی یکی ازاین قبیل نامها را درفروردین یشت ذکرنکرده اند.

در فروردین یشت اسامی فراوانی داریم که با نامهای اهورمزدا یا امشاسپندان و ایزدان ترکیب شده است. خدایانی که در ترکیب این اسامی مورد استفاده قرارگرفته اند عبارتند از : « مزداه » . « اشَ » (خوانده شود اورْتَ یا رْتَ) ، خْشَثْرَ [۱] ، آتَرَ که هرچهارخدایان گاثائی هستند — و هَئومَ [۲] و اسم نوع یَزَتَ [۳] که هردو در یسنای هَپتَنگْهائی تی [۴] یافته میشود. ترکیباتی دیگر بامَنْثرَ [۵] وخوَرَنه [۶] وسْیَاُثْنَ [۷] ودئنَ [۸] ونمَه [۹] و سْتَاُتَرَ [۱۰] که همه کلمات گاثائی هستند. واسامی دیگری مانندآهُومستُوت [۱۱] وآشِم یَهمای اُوشْتَ [۱۲] وآشِم یِنگه وَرز [۱۳] وآشِم یِنگه رَاُچا [۱۴] که یادآور

---

۱ - Xšaθra
۲ - Haoma
۳ - Yazata
۴ - haptanghāiti
۵ - mathra
۶ - Xvarənah
۷ - Syaothna
۸ - daena
۹ - nemah
۱۰ - Staotar
۱۱ - Ahum - stut
۱۲ - ašem - yahmai - ušta
۱۳ - ašəm - yənghe - Varəza
۱۴ - ašəm - yənghe - raočā

بعضی از مطالب و اشارات اوستای قدیم میباشند. بااینحال درفروردین یشت بخدایان اوستای جدید هم توجه شده‌است. مانند: میثْرَ که سه بار ذکر شده (بندهای ۱۸–۸۶ – ۹۵) و رَشْنو[۱] و دامُوئیش اُوْپَ مَنَ[۲] و اَرِدْوی سورا آناهیتا و آرْشْتات[۳] و نَئی ریُوسَنگهه[۴] و آپام نَپَت[۵]. و بنابراین میتوان فرض کرد همهٔ مردان و زنانی که دراین جدول ذکر شده‌اند، خواه از افراد تاریخی باشند یا افسانه‌یی. بمحیط اوستای قدیم مربوطند واز اینجا چنین نتیجه میگیریم که جدول اسامی فروردین یشت تا عهود بسیارقدیمی ازعهد یشتها بالامیرود.

علاوه براین دلائل متقنی در دست داریم برای آنکه یشت ۱۳را بطور کلی بعنوان یکی ازقطعات بسیارقدیم اوستای‌جدید محسوب‌بداریم و باین مناسبت آنرا تالی یشت دهم قرار دهیم. از آنجا که محیط جغرافیائی یشت دهم ایران شرقی یعنی مرو وسرزمین‌آریا وسغد وخوارزم است، بآسانی میتوان فرض کرد که قسمتی از یشت ۱۳ در نواحی شرقی ایران‌تدوین‌شده‌است. بدبختانه‌نمیتوان‌ناحیه‌هاوسرزمین‌ها وهمچنین‌قبایل مذکور دراین‌یشت‌را بتحقیق معلوم کرد. اسامی جغرافیائی‌وتاریخی‌مربوط در بندهای ۱۷۵–۱۲۷ و۱۴۳–۱۴۴ ذکر شده است. در اولین قسمت بنامهای اشخاص و پدران این افراد بازمیخوریم: موژِین[۶] (= میژِین[۷])

---

۱ - Rašnu

۲ - Damoiš Upamana

۳ - Arštāt

۴ - Nairyosangha

۵ - Apām Napat

۶ - Mužien

۷ - Mižien

ازسرزمین موژَ[۱] (= میژَ[۲])ـ رَاَژدین[۳] ازسرزمین رَاَژدیَ[۴]ـ تَنُوین[۵] ازسرزمین تنوَیَ[۶] (تَنیَ[۷])ـ دوبرادرازسرزمین اَنگهوی[۸] (= انگوهی[۹]) ودو برادر ازسرزمین آپخشیرَ[۱۰]. چون همهٔ این اسامی ایرانیست.ظاهراً مربوطست باستقرارقبایل ایرانی بصورت امارتهای کوچک. اماهیچیک ازین نواحی معلوم نشده‌است.

دربندهای **۱۴۳ـ۱۴۴** نویسنده ادعیهٔ فرَوَشی‌های مردان و زنانِ پاکدینِ سرزمین‌اقوام «آریَ»و«تُوریَ»و« سَئیریمَ »و «سائی‌نی »و«داهَ »را ذکر می‌کند،یعنی بدون تردید مزدیسنیان تمام قسمتهای از جهان را که نویسنده می‌شناخته ودرآنها معتقدین بمزدیسنا وجود داشته‌اند. اسم آریَ علی‌الظاهر درعهد تدوین این‌یشت بر ایرانیانی‌اطلاق میشد که مسکن‌ثابتی انتخاب کرده بودند اما تحقیقات مختلفی که براي مشخص ساختن نژاد وقومیت اقوام توریَ وسئیریمَ وسائی‌نی شده بنتایج قاطعی‌نرسیده‌است.

قوم تُورَ[۱۱] درگاثاها هم ذکرشده‌ونام اعقاب فریّان[۱۲] یِ تورانی

۱ - Muža
۲ - Miža
۳ - Raoždien
۴ - Raoždiya
۵ - Tanuyien
۶ - Tanuya
۷ - Tanya
۸ - Anghvi
۹ - Anguhi
۱۰ - Apaxšira

۱۱ـ اسم قوم‌تورَ Tûra در شاهنامه « تورانی »و « تورانیان »،منسوب بسرزمین « توران » است. در اوستا این اسم هم برای شخص است (فروردین یشت) و هم برای قوم (آردیشت)، و این قوم با لقب آسُواسپَ âsu - aspa یعنی

بقیه در صفحهٔ بعد

دریسنای ۴۶ بند ۱۲ (و رجوع شود به یشت ۱۳ بند ۱۲۰) آمده است. فریان[۲] یک نام ایرانی است. در بندهای ۳۷–۳۸ از فروردین یشت صحبت از عشیرهٔ «تور» ازقبیلهٔ «دانو» دشمن مزدیسنان میشود که ده هزار جنگجو داشت. کلمهٔ دانو که در ریگودا معنی موجودات اهریمنی میدهد شاید در اصل یک اسم بمعنی «دشمن» یا چیزی ازاین قبیل بوده است[۱]. تصور می‌کنم که کلمهٔ تور در آغاز امر برای تعیین قبایل چادرنشین که

ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

دارندهٔ اسپ تیزرو ذکرشده. کلمهٔ تور درمورد نسبت توری (tûrya) میشود و کشور توران در اوستا Tûryana نام دارد. در آبان یشت محل این قوم یعنی محل جنگ آنان بسرداری خاندان Vaesa باتوس سپهبد نزدیک Kangha (کنگ‌دژ) معلوم‌شده،ومحل کنگ‌دژ را معمولا درحدود خوارزم یا بخارا تعیین می‌کنند (حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، ص۶۱۳) — در بارهٔ اینکه قوم تور ازچه نژادی بوده‌اند باید دانست که از روی آخرین تحقیقات و همچنین باتوجه بادله و قرائنی که از اوستا برمی‌آید میتوان گفت که تورانیان از جملهٔ اقوام آریایی‌ایران بوده‌اند که هنوز قبول‌آیین‌مزدیسنا نکرده بودند و در آن‌سوی جیحون سکونت داشته درطلب اراضی ایرانی با ایرانیان در جنگ و ستیز بوده‌اند،و بعدها از لحاظ آنکه جای آنان را اقوام ترک نژاد گرفتند تورانیان‌هم در متون ایرانی‌ترک دانسته شده‌اند وحال‌آنکه در روزگاران قدیم تاریخ قوم ایرانی همسایگی و قرابتی بین آنان و ترکان وجود نداشت و این امر از عهد اشکانی امکان پذیرفت.(مترجم).

۲- Fryāna

۱- Geiger, Ostērānische Kultur, p. 197

معمولاً وحشی و غارتگر بودند بکار می رفته‌است[۱] . خواه از نژاد ایرانی بودند یانه ، وازمیان آنان تنها چندخاندان وقبیلهٔ منفرد مزدیسنارا پذیرفتند. قوم « سئیریم » را مارکوارت همان قوم « سوروماتای[۲] » دانسته است . بدین معنی که « سئوروم ـ ت »[۳] با حرف مکرر « u » وحالت جمع « ت » برسم ایران شمالی دراصل سئی ریم باحرف مکرر « i » بوده‌است وچنانکه قبلاً گفته‌ام تکرار حروف دروسط کلمه یکی‌ازآثار لهجهٔ ایران میانه‌است که بوسیلهٔ ناسخین وکسانی که اوستارا بخط عهدساسانی درمیآوردند، درلهجهٔ اوستائی وارد شده‌است. کلمهٔ « سَرْم » از اوستای‌دورهٔ اشکانی‌همان قوم « سارمات » در نزد نویسندگان قدیم یونانیست . و امکان هم دارد که سوروماتای[۴] وسارمات[۵] دوملت مختلف باشند[۶] . اگراسمهای سوروماتای وسارمات واقعاً مربوط بیک قوم می بود. چون کلمهٔ « سارمات » هیأت بسیار جدیدی‌است نمیتوان‌وجود آنرا باهمین‌هیأت درمتنی‌بقدمت فروردین یشت پذیرفت. ازطرف دیگرچون نمیدانم قوم‌سارمات درعصرموردنظر ماکجاسکونت داشته‌اند اصرار درتعیین محل‌آنان بیمورد بنظرمی‌آید.

---

۱ ـ رجوع شود بمقالهٔ من درآکتااوریانتالیا (Acta - orientalia) ، ج ٤ ، ص ۹٦ .

۲ ـ Sauromatai   ۳ ـ Sauruma - ta

٤ ـ Sauromatai . این کلمه بعقیدهٔ Andreas یعنی دارندگان‌سوی‌سیاه(سیاه‌سویان) Sau یعنی سیاه و Rōm یعنی سو ، رجوع شود به:

Lommel, Archiv für slavische philologie : t. 40, p. 153

٥ ـ Sarmatae

٦ ـ این عقیدهٔ Rostovzeff است در : Iranians and Greeks in South Russia (Oxford, 1922) pp. 33 et 113 sqq.

قوم «سائی نی»[۱] یا «سائی نو»[۲] محققاً مجهول است و یکسان دانستن آن باچینیان که دارمستتر[۳] پیشنهاد کرده است. و عقیدهٔ وست بر اینکه این قوم در ناحیهٔ سمرقند میزیسته[۴]، هم مستند بر اصل صحیحی نیست.

اما قوم داه[۵]، کلمهٔ سانسکریت اسم این قبیله داسَ[۶] به معنی قبایل دشمن است که تاحدی هم صفات اهریمنی داشته باشند. و این اسم از همان ریشه است که کلمهٔ فارسی هخامنشی واوستائی «دَهْیُو»[۷] بمعنی مملکت[۸]. و کلمهٔ دَها[۹] بمعنی انسان در زبان قوم «ساس»[۱۰].

داه[۱۱] یا دائی[۱۲] یاداه[۱۳] یک قبیلهٔ صحراگرد ایرانی است که در عصر اسکندر بنابر نصّ آرّین[۱۴] در شمال گرگان (هیرکاینا) ومرو سکونت

۱- Sāini ۲- Sāinu

۳- Z. A. II, p. 534

۴- Pahl. Texts, I, p. 37 et IV, p. 264

۵- Dāha ۶- Dāsa

۷- Dahyu

۸- کلمهٔ دَسْیُو dasyu درسانسکریت برای تعیین قبایل دشمن بکار میرود. رجوع شود به: Hillebrandt, ved. Mytologie, III, p. 274 sqq.

۹- Dahā

۱۰- رجوع شود به: Sten Konow, Festschrift Wilh. Thomsen, p. 97

۱۱- Daha ۱۲- Δάοι

۱۳- Dahæ

۱۴- Flavius Arrien مورخ و فیلسوف و سیاستمدار یونانی است که درنیکومدیا (Nicomédie) در اواخر قرن اول میلادی ولادت یافت و سپس به رم رفته

بقیه در صفحهٔ بعد

داشت . اما عین همین نام بر ملل دیگر هم اطلاق شده بود زیرا هرودت در بند ۱۲۵ از کتاب اول خود قومی را بهاسم « دائی » در میان اقوام چادر نشین ایرانی ذکر می کند.

در کیفیّت ترکیب چند اسم خاص از جدول اسامی یشت ۱۳

تحقیق در باب دستهٔ اسامی خاص که در بندهای ۹۶-۱٤۲ فروردین یشت دیده میشود از لحاظ کیفیّت تشکیل و ترکیب اسامی ما را متوجه وجه استعمال تازه‌ئی میکند و آن اینست که پسران یک فرد غالباً دارای اسمهای مرکبی هستند که یا جزء اول و یا جزء دوم آن در همه یکسان است مانند وُهُونِمَه [1] و وُهُووَزْدَه [2] پسران کَتو [3] و وُهُورَاُچَه [4]

ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

درآنجا به‌تحصیل پرداخت ونزد اپیکتتوس (Epictetus) تلمذ نمود . ازسال ۱۳۱ میلادی حکومت کاپادوکیه (Cappadoce) باو واگذار شدواین‌شغل را تا سال ۱۳۷ برعهده‌داشت . بعدها بمرتبهٔ کنسولی رسید و اواخر عمر خود را در نیکومدیا گذراند . تاریخ جانشینان اسکندر و تاریخ بیثینه Bithynie و تاریخ پارتها که از تألیفات او بوده‌اند مفقود شده‌اند . بااینحال ازو آثار متعددی در دست است مانند: رساله در باب شکار -- مشافهات اپیکتتوس Entretiens d' Epictète -- کتاب هند و کتاب آناباز Anabase که درآنجا راجع به‌لشکرکشی اسکندر سخن می گوید . آرین نویسندهٔ خوب ومورخ محقق و ناقد و مطلعی است . (مترجم) .

۱- Vohu - nəmah
۲- Vohu - vazdah
۳- Katu
٤- Vohu - raočah

وآشورَاُچَه[1] و وَرسموراُچَه[2] پسران فرانیَ[3] وآیَوآستی[4] و وُهوآستی[5] وگَیَداستی[6] و پسران پُوروداخشتی[7] (دو پسر دیگر همین مرد دارای نامی هستند که بنوع دیگر ترکیب شده‌است) وغیره. درغالب مواردی که چند نام مرکب میآیند، که قسمت اول یا دوم آنها از یک ریشه‌است. میتوان فرض کرد که آن اسامی از چند برادر است وممکن‌است دراین باب مثالهای متعددی ذکر کرد[8]. مثلاً دربند ۱۰۱ بلافاصله بعدازشاه‌ویشتاسپ نام «زَئیری وَئیری»[9] را می‌یابیم که در افسانها بعنوان برادر ویشتاسپ مشهورست

۱ - Ašo - raočah
۲ - Varesmo - raočah
۳ - Frānya
٤ - Ayo - asti
٥ - Vohu - asti
٦ - Gayadāsti
۷ - Pourudāxšti

۸ - دعوی Hertel (Achaemeniden und Kayaniden, p. 27) دراینکه در مواردی که از چند برادر یاخواهر سخن بمیان‌آید نام‌وعنوان پدرهمواره در ذکر نام هریک از افراد تکرار میشود، فرضیه‌یی‌است که هنگام امتحان همواره باغلط مواجه میشود.

۹ - Zairivairi همانست که درشاهنامه و روایات دیگر «زریر» نام دارد. زریر پسر کی‌لهراسپ‌وبرادر کی‌گشتاسپ وسپهسالار اوبود تادر جنگ باارجاسپ تورانی‌بدست بیدرفش جادو کشته شد. داستان او بتفصیل در ایاتکار زریران آمده. این پهلوان در اوستا Zairi - vairi است. جزء اول این اسم یعنی زئیری بمعنی زرین و جزء دوم وئیری در پهلوی وفارسی «بر» یعنی سینه است و «زئیری وئیری» مجموعاً یعنی «زرّین بر» یا «زرین جوشن» چنانکه دراین دو بیت از دقیقی می‌بینیم:

بیاید پس آن نره شیر دلیر — نبرده سوار آنکه نامش زریر
اباجوشن زر درخشان چوماه — بدو اندرون خیره گشته سپاه

(مترجم).

وبعداز او نام یُوخْتَ وَئیری[۱] و بعد دونام «سری رَاُخشَن»[۲] و کَرِسَن اُخشَن[۳] و قدری دورتر، درهمین بند، چهارنام مرکب با آرْشتی[٤] آمده است و دوبند بعد دو اسم پیاپی که با «آسپ» وهشت اسم که با «آتَر» و دو اسم که با «شیَ اُثن»[٥] ترکیب شده‌اند دنبال اسم «سپِنتو داتَ»[٦] می‌آید که در داستانها فرزند ویشتاسپ دانسته شده است. تمام این اسامی از زئیری‌وئیری تاسپنتودات احتمالاً متعلق باعضائی‌ازخانوادهٔ ویشتاسپ وزن او «هوتئوسا» است. انتساب شخص بپدرمعمولا ازاین‌راه نشان‌داده شده که یا اسم آندو بلافاصله دنبال‌هم‌ذکرشود، مانند نی‌جَرَ[۷] پسرسَوَه[۸] و ویستَ اُورو[۹] پسر نوذر[۱۰]. دو اسم که بعد از اسم سپنتودات می‌آیند

---

۱ – Yuxtavairi
۲ – Sriraoxšan
۳ – Kərəsaoxšan
٤ – aršti
٥ – šyaoθna
٦ – Spentô - dāta همانست که در پهلوی سپندیات و در فارسی اسفندیار شده است. این اسم قاعدةً میبایست درفارسی اسفندیاذ یا اسفندیاد باشد ولی نقص خط عربی باعث غلط شدن آن گردید و بهمین صورت غلط در زبان فارسی باقی ماند. وی یکی از دو پسر گشتاسپ است که بعد از کشته شدن زریر به‌سپهسالاری ایران برگزیده شدوعاقبت بدست رستم در سیستان بقتل رسید. (مترجم).
۷ – Ni jara
۸ – Savah
۹ – Vistauru (= گستهم)
۱۰ – این دوسی یعنی ویست اوروی نوذری در یشت ٥ بند ۷۶–۷۹ ذکر شده است. بنابر عقیدهٔ مشهور (رجوع شود به: Jackson, Zoroaster, p. 70 ونیز رجوع شود به: Moulton, Early Zoroastrianisme, p. 206 sqq.)

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ظاهراً میتوانند باین‌خاندانها افزوده شوند زیرا بلافاصله بعدازآنها اسامی اعضاء یکٔ خاندان دیگر که براثرمصاهرت باخاندان زَرَتوشْتْرَ شهرت یافته‌اندآمده وآن نام خانوادهٔ «هْوُگْوَ»است. درسلسلهٔ شاهان‌یاامرای مقدم برعهد زرتشت که باعنوان کَوی ذکرمیشوند(بند۱۳۲) بدون‌تعیین تعاقب نَسَبی نام کَوی آرْشن[۱] وکَوی‌بیَّرشَن[۲] ودوتن دیگرکه‌نامشان باجزء آرْشَن[۳] ترکیب نشده است، یعنی کَوی پیسینَه[۴] وکوی اُوسْدَن (=کی‌کاوس)، آمده است. ــ همهٔ این چهار تن در ادبیات پهلوی (بندهشن فصل۳۱ بند ۲۵) بعنوان برادر ذکر شده‌اند، وبعد ازآنان نام «سیاّوَرشَن» آمده‌که بنابرسایرموارد از یشتهای کهن‌پسر کَوی‌اُوسْدَن شناخته شده است. اگر این‌طرح نَسَبی را بتوان با فروردین یشت تطبیق کرد، ملاحظه می‌شود که برادرزاده هم دراین‌حال دارای نامی با همان ترکیب نام‌عمّ است. گاه‌اتفاق می‌افتدکه نام پدروپسر دارای یکٔ‌ترکیب واحدباشدوازآن‌جمله‌است‌آشَن‌سَرِذَ[۵] پسرآشَن‌سَن‌ثیریَّنکٔ[۶] (بند۱۱٤).

از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ویشتاسپ و زنش هوتئوسا هردو ازخاندان نئوتَرَ Naotara بوده‌اند. ادعای کتاب پهلوی یادگار زریران که این دو برادر و خواهر بوده‌اند ظاهراً افسانه‌ییست که برای تقدیس خودوَگدَس Xwêdvaɣdas (یعنی ازدواج بین محارم نزدیک) جعل شده است.

۱ـ Kavi Aršan (کی‌ارش)
۲ـ Kavi Byaršan
۳ـ aršan
٤ـ Kavi Pisinah (= کی‌پشین)
٥ـ Ašasarədha
٦ـ Ašasairyank

دراین فهرست بعد از نام مذکور یک نام دیگر یعنی «آشَن سَرِذَ» پسر زئیریَنک [1] آمده و این اولین بار نیست که دو شخص با یک نام ولی از دونسبت مختلف دریک فهرست و پشت سر یکدیگر جای گرفته‌اند، و با اینحال وحدت «آشَن‌سَن‌ئیریَنکْ» و «زَئیریَنکْ» که هریک پدر یکی از این‌دو «آشَن سَرِذَ» هستند وجود اختلالی را درقسمت مذکور میرساند. این شکل از صورت بندی اسامی را که هیچگاه ترتیب منظم نداشت، نمیتوان‌درسلسلهٔ نسب‌های هخامنشی‌واشکانی‌که بمارسیده‌است ملاحظه کرد و بنابراین چنین بنظر میرسد که خیلی زودتر ازاینها متروك مانده باشد ولی عدم کفایت اسناد ما را باخذ نتیجهٔ قاطعی دراین باب نمیرساند. شاید بتوان اثر این ترتیب را درجدول مغشوش شاهان ماد که کتزیاس [2] ذکر کرده، و ظاهراً نام رؤسای قبائل بوده است، یافت. دراین جدول نام آرباسس [3] و آربیانس [4] و آرتی‌کاس [5] و آرتی‌نس [6] را می‌یابیم. عین این روش بعداً بوسیلهٔ ترتیب دهندگان سلسلهٔ نسبها تقلید شده وغالباً باین‌نحو بوده است که بپدروپسرنامی با یک ترکیب داده‌اند

۱- Zairyank

۲- Ctésias سیاح و مورخ یونانی قرن پنجم ق. م. که در حدود سال ۴۱۶ بپارس سفر کرد و نزدیک هفده سال در دربار شاهنشاهی هخامنشی بعنوان طبیب خدمت نمود. از آثار او یکی تاریخ پارس و دیگر کتابی در «توصیف هند» معروف بود. (مترجم).

۳- Arbaces

۴- Arbianes

۵- Artykas

۶- Artynes

مثلا برای مَنوش چیثْرَ[۱] پسر آئیریاوَ[۲] (یشت۱۳ بند۱۳۱) پدر جدیدی با نام (پهلوی) مَنُوش‌خْوَرْنَر[۳] وجدی بنام خْوَرنگَگ[٤] یاد کرده‌اند واز میان اجداد او و یا بنابر قولی دیگر اجداد مادری مَنُوش چیثْرَ نامهای فْرَزُوشَگْک[٥] پسر زُوشَگک[٦] پسرفْرگوزَگک[۷] پسر گوزگک[۸] را ملاحظه می کنیم. بهمین ترتیب برای فریدون (= ثْرَاِ تَ اُنَ[۹]) عدهٔ جدیدی از اجداد معلوم کرده‌اند که نام‌همهٔ آنها بگاو ختم میشود (بندهشن فصل ۳۱ بند ۷) . درآخرین قرن از عهد ساسانی اسامی مأخوذ از تاریخ داستانی قدیم درخانوادهٔ پادشاهی وخاندانهای نجبا متداول بوده‌است. این مطلب را نلدکه متذکر شده وذکر کرده‌است[۱۰]، پس جای تعجب نیست که درآن دوره‌استعمال اسمهایی بایک ریشه، چنانکه‌ازفروردین‌یشت می‌شناخته‌اند، ازنومعمول گردیده‌باشد. ازمیان پسران خسرودوم اشخاصی رامانند «شادمان» و«شادرَنگک» و«آروَندرَنگک» و«اروندَست» و«پوس‌دیل»[۱۱] و «پوس‌وِه»[۱۲] و «خُرَّه»[۱۳] و «مَرد خُرَّه»[۱٤] و «زادان خُرَّه»[۱٥] ملاحظه می کنیم[۱٦] .

۱– Manuščiθra (منوچهر)

۲– Airyāva

۳– Manušxvarnar

٤– Xvarnag

٥– Frazūšag

٦– Zūšag

۷– Fragūzag

۸– Gūzag . راجع باصل این سلسلهٔ نسب رجوع شود بمقالهٔ من در:
Festschrift F. C. Andreas, p. 64 sqq.

۹– Θraêtaona

۱۰– طبری ص۱٤۷ حاشیهٔ شمارهٔ ۱ .

۱۱– Pusdil

۱۲– Pusvêh

۱۳– Xurrah

۱٤– Mardxurrah

۱٥– Zādānxurrah

۱٦– یوستی، کتاب نامهای ایرانی، ص۲۰٤

تاریخ داستانی دریشت۱۳. تقسیم جهان بسه بخش

تحقیق در قدمت فروردین یشت مسألهٔ مهمی است زیرا این یشت اشارات متعددی به اصول عقاید و آداب مذهبی و افکار مربوط بتکوین عالم و دورهٔ آخرالزمان ونیز باساطیر و تاریخ داستانی دارد[1]. اسامی ارباب انواع مذکور در فروردین یشت راقبلاذکر کرده‌ایم. دراین یشت «سَتَ وَاِ سَس»[2] بمنزلهٔ ستاره‌یی شمرده شده است که باران را بر روی زمین میریزد (بندهای۴۳-۴۴). این یشت ما را بتفصیل از اعمال مختلف فرَوشی‌ها، پرستش ارواح ومردگان از باب رابطهٔ آنها بافروشیها (بندهای۴۹-۵۲) رستاخیز اجساد (بند۱۱) آگاه میسازد، وهمچنین ازطرز پیشکشی وتقدیم زَاُثرَ[3] و از دستهٔ بهم بسته‌یی که بَرِسمَن[4] نامیده میشود و موبد هنگام ستایش آنرا بکار میبرد (بندهای۲۴-۲۷)، از ادعیه و اورادی که دفع شر میکند (بند۲۰ ببعد) سخن رفته‌است. درهمین یشت به نبرد فاتحانهٔ قوای خیر با قوای شرّ برسر آب و گیاهان (بند ۷۸) و داستان گَیَه اولین بشر و منشاء خاندانهای آریائی (بند ۸۷) اشارت رفته و نیز گفته شده‌است که کِرِساسپ که، خود از کسانی است که در دورهٔ آخرالزمان پهلوانیها خواهدکرد، بوسیلهٔ ۹۹۹۹۹ فروشی نگاهبانی میشود (بند۶۱)

۱ - از فروشی یشت اطلاعاتی هم راجع به تمدن این دوره میتوان بدست آورد مانند: مبارزات برای تقسیم آب (بندهای۶۵-۶۸)، جنگ وسلاحها (بندهای ۴۵-۴۸ و ۶۹-۷۲) و چند روایت مربوط به قدیمترین جنگهای مذهبی ایرانیان مزداپرست که درسایر قطعات موجود اوستا ذکری از آنها نمی‌یابیم (بندهای ۳۷-۳۸).

۲ - Satavaêsa

۳ - Zaothra

۴ - Barəsman

وهمین عده ازفروشی‌ها نطفهٔ زرتشت را هم محافظت می‌کنند(بند۶۲) تا آنکه سه نجات دهندهٔ عالم که آخرین آنان آستوَت ارِتَ [1] است، ازاین نطفه و از مادران قابل احترام خود که در پایان جدول زنان مؤمن وپاکدامن ذکر شده‌اند، پدیدآیند. «گَیَه» و «مَشیَنْت» [2] (آستوت ارِتَ)نشانهٔ آغاز و انجام زندگی بشری هستند(بند۴۵).

اگر چه در فروردین یشت اصول عقاید مربوط بتکوین عالم و رستاخیزرا درهیأت قطعی خود می‌یابیم، اما مغایرتهایی اساسی هم‌میان این یشت وقطعات دیگر اوستای جدید درباب تاریخ داستانی پیش‌ازعهد زرتشت ملاحظه می‌کنیم (بندهای ۱۳۰—۱۳۸) که در عین حال نظم تاریخی آن قابل ملاحظه است. قبلا اشاره کرده‌ایم که از دو پهلوان متعلق به یک سلسلهٔ داستانی یعنی هَئوشیَنگْهَه و تَخْمَ اُورُوپَ تنها اولی‌معلوم نویسندهٔ فروردین‌یشت بود واین‌هَئوشیَنگْهَه‌هم هنوزجای قطعی خود را درسلسلهٔ پادشاهان داستانی بدست نیاورده بود. دراینجا تاریخ داستانی هنوز از ییمَ شروع میشود واین امر با صفت اصلی‌اولین بشرکه باین شخص داده میشده وخود بازمانده‌یی ازدورهٔ هندوایرانیست سازگاراست. آاُوشنَرَ [3] که درهیچ‌جای‌دیگر از اوستا یافته نمیشود، ولی

۱- Astvat-ərəta ۲- Saoš̌yant

۳- یا اوشنَر Ōšnar مردی خردمند درعهد کی‌کاوس بود که بخوی بد آن پادشاه بقتل رسید. دربارهٔ وی مزدیسنان بخوارق عادات معتقد بوده‌وچنین می‌پنداشته‌اند که او همهٔ زبانها را میدانست و بر دیوان چیره بود و بسبب دانش خود چندی وزارت کاوس یافت و بر هفت کشور فرمانروایی کرد.

بقیه درصفحهٔ بعد

در دینکرت (کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۷) بعنوان وزیر کَوی اُوسَذَن[1] ذکر شده است، درفروردین یشت درعهد مقدمتری از حیث نظم تاریخی، یعنی بلافاصله بعداز ثرَاِ تَئونَ قراردارد.

ازذکر مَنُوشْ چیثْرَ[2] بعنوان پسر آئیریَاوَ (فقرهٔ ۱۳۱) واز ادعیه و اذکار فروشی های سرزمینهای ایرانی و تورانی و سَئیریمی (بند ۱۴۳) چنین نتیجه میتوان گرفت که نویسندهٔ فروشی یشت ازداستان تقسیم جهان

ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

ازین اوشنر در اوستا با صفت پوروجیر Pūrūǰīra یاد شده‌است، یعنی «بسیار دانا» و وجود همین صفت اوستایی در ادبیات پهلوی منشاء ایجاد کسی بنام پااورواجیریا Pāūrvaǰīryā شد که بنابر روایات دائی اوشنر بوده است. (حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ دوم، ص ۵۰۴)

۱- Kavi Usadhan یا Kavi Usan همانست که در ادبیات پهلوی کی اُوس و در ادب فارسی کاوس و کیکاوس نام دارد و دومین پادشاه کیانی است. وی در اوستا بصفت «زورمند» و «بسیارتوانا» وصف شده‌است. در ریگ ودا نام او «اُوسنس کاویّ» Usanas Kâvya آمده. دربارهٔ او رجوع شود به: (حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ دوم، ص ۴۹۹-۵۱۰).

۲- Manuš - čiϑra پسر Airyāva همانست که در روایات فارسی منوچهر نوادهٔ ایرج پسر فریدون است و کین نیا را ازسلم و تور بخواست. دراینجا ائیریاو یا Airya همانست که در زبان فارسی به «ایرج» تغییر صورت یافته‌است. (مترجم).

بسه‌قسمت میان پسران ثْرَا تَئون[۱] یعنی سَرم[۲] وتوچ[۳] وا رِچ[۴] که‌نامهای پهلوی‌آنانست، ودرشاهنامه بشکل سلم وتور و ایرج آمده ، آگاه بود .
من سابقاً از این عقیده پیروی کرده‌ام[۵] لیکن بعداً ازآن منصرف شدم. تقسیم‌جهان بسه‌بخش درقسمت موجود اوستاذکرنشده ولی‌دریک‌کتاب مفقود اوستا بنـام چهردات آمده بود و این داستان از روی آن کتاب در دینکرت (کتاب هشتم‌فصل۱۳بند۹ــ۱۰) خلاصه‌شده‌است‌بدین‌ترتیب: «اخبار فْرِتُون پادشاه خْوَنیرَس (خْوَنیرَثَ، رجوع شود به‌همین‌کتاب صفحات‌مقدم) راجع به‌پیروزی وی بردَهاگْ‌وتصرف سرزمین‌مازندران و تقسیم خْوَنیرَس میان سه پسر خود سَرْمْ و تُوچ و اِرِچ ... سلطنت مَنوشچهر از اخلاف اِرِچ». بنابراین فروردین یشت چنانکه دیده‌ایم حاوی ادعیه‌یی است برای فْرَوَشی‌های مردان وزنان مؤمن ممالک‌آریائی و تورانی وسئیریمی و سائی‌نی وداهی، وبنحوی‌که می‌بینیم این‌واحدهای نژادی پنج است نه سه.

موضوع قابل توجه دیگرآنست که نام «آئیریَاوَ» پدرمَنوش‌چیثْرَ بنابرآنچه درفروردین‌یشت ملاحظه میکنیم، مشتق‌ازاسم نژادنیست زیرا اینگونه‌اسامی یافقط ازاسم‌نژاد وقبیلهٔ مربوط بدون‌افزودن‌چیزی‌بوجود

۱- Thraetaona در اوستا همانست که در ادبیات ودائی ترای تنه Traitana و در ادبیات پهلوی فریتون Frētun و درفارسی فریدون یا «افریدون» شد و اوست که برضحاک خروج کرد و او را از میان برد. (مترجم).

۲- Sarm (سلم) ۳- Tūč (تور)

۴- Ērĕč (ایرج) ۵- Festchrift F. C. Andreas, p. 69.

میآیند، چنانکه در «سَرْم» ملاحظه می‌کنیم که همان سئیریم َ[1] است وسئیریم َ خود اسم قبیله ونژادی معین است؛ ویا با افزایش پساوندی بوجود میآیند چنانکه در توج (=تورْچ) می‌بینیم که با افزایش پساوند «چ» بر کلمهٔ «تُور» ساخته شده است و اِرِچ که با افزایش «چ» بر «اِرْ = êr» حاصل شده وریشهٔ «اِرْ» همان آئیریَّ[2] میباشد. لیکن «آئیریَّاوَ» احتمالاً اسم مرکبی ازقبیل «آریَارَمْنَ»[3] است[4].

بنابرین در فروردین یشت کمترین اثر از تقسیم عالم بسه قسمت میان سه پسر فریدون که آسامی آنها مشتق ازاسم نژادهای «اَئیریَّ» و «تُورَ» و «سَئیریمَ» باشد، وجود ندارد، و چون مللی که مجموع ساکنان عالم را بنابر اطلاع مزداپرستان ایران شرقی، بوجود میآورده‌اند، پنج قوم‌اند نه سه قوم، پس میتوان چنین نتیجه گرفت که داستان تقسیم عالم بسه قسمت معلوم نظرنویسندهٔ فروردین یشت نبوده‌است.

معهذا موضوع تقسیم یک پادشاهی میان سه پسر که کوچکترین آنها مملکت اصلی و اساسی را مالک شود، نزد ایرانیان شمالی، از ایّام

۱– Sairima ۲– Airya

۳– Ariyāramna

۴– بنابر نظر بارتولومه Bartholomae «آئیریّاوَ» عبارتست از آئیریَّ (Airya) باضافهٔ پساوند «آوَ» (ava)؛ ولی یوستی در کتاب نامها، ص ۱۱، این اسم را آئیریَّ وَ Airyava خوانده وآنرا بازمانده و خلف آئیریُو Airyu معنی کرده است. ولی کلمهٔ آئیریُو که اصلا وجود ندارد نمیتواند خود وسیلهٔ اشتقاق کلمهٔ دیگری قرار گیرد. پس قاعدةً باید مصدر اشتقاق کلمهٔ «آئیریّاوَ» کلمهٔ «ائیریَّ» باشد نه اسم دیگر.

قدیم وجود داشته‌است. این موضوع را دردو افسانهٔ مختلف راجع باصل سکاها و پادشاهی آنان که هرودت (کتاب چهارم بند ۵—۱۰) نقل کرده است، می‌یابیم. موضوع مذکور در عهد نامعلومی در تاریخ داستانی ایرانیان مزداپرست نیز راه یافته است و در نتیجه سه نام اوّل از اسامی پنج نژاد مذکور درفروردین یشت (بندهای ۱۴۳—۱۴۴) را برای انطباق برداستان یاد شده انتخاب کرده و زمان این‌واقعه را نیز در تاریخ داستانی بسیار جلو برده‌اند؛ زیرا در فروردین یشت «ییمَ» و «ثْرَاِتَئونَ» که بعداز خلع «اَژی دَهاکَ»[1] جانشین «ییمَ» محسوب میشود، فرمانروای همهٔ آدمیان وسرزمین خْوَنیرَس بوده‌اندوحال آنکه دردورهٔ «مَنوش چیثْرَ» ایرانیان با یک حکومت مستقل مبارزه میکردند که فْرَنْگْرَسیَنَ بر آن حکومت داشت. درست میان دورهٔ «ثْرَاِتَئونَ» و «مَنوش چیثْرَ» یعنی دوره‌یی که در فروردین یشت نام «اُوزَوَ» از نژاد (یاپسر) «تُوماسْپَ» و «آغْرَارَثَ» از نژاد (یا پسر) «نَرُو» در آن دوره ثبت شده‌است، فرد دیگری را قرار داده‌اند که نامش از کلمهٔ «آئیریَّ» اشتقاق یافته است وضمناً مَنوش چیثْرَ را نیز ازاخلاف این فرد پنداشته‌اندوآنگاه «آئیریَّاوَ» را که وجه اشتقاق آن آئیریَّ + اوَ (= اِرِچْ، ایرج) است، یکی از قهرمانان شمرده‌وبرای‌اوبرادرانی تصور کرده‌اند که‌اسامی آنان‌از «تُورَ» و «سَئیریمَ»

۱— اژی دهاک Aži-dahāka یا آژی (Aži) همانست که در پهلوی اژدهاک یا «دَهاک» و در شاهنامه بصورت «اژدها» و «ضحاک» ودر متون عربی ازدهاق وضحاک شده‌است. رجوع کنید به حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، از صفحهٔ ۴۵۱ ببعد.

مشتق است، واین سه‌تن را مجموعاً پسران «ثْرَا تَئونَ»خواندند. بعداز این مرحله برای آنکه رابطهٔ تاریخی و نَسَبی هم میان «آئیریاوَ» و «مَنوش چیثْرَ» ترتیب داده شود. بنابر روایت معمول و به تبعیت از «خْوَتای نامَکْ» (خداینامه) ساسانی که اخبار تواریخ عربی و فارسی بآن منتهی می‌گردد، اورا جدّ مادری (پدرومادر «مَنوش چیثْرَ»)دانستند وحال آنکه بنابر روایات دینی چندین پشت میان اِرِچ (ایرج) و مَنوش چیثْرَ (منوچهر) فاصله است[1].

بعد ازین اصلاح کار دیگری نیز انجام گرفت بدین معنی که «اُوزَوَ» و «آغرَا رَثَ» نیز در فهرست افراد داستانی تغییر مکان یافته و نام هریک ازآنان درمحل دیگری ثبت شده است.

اگر بخواهیم زمان ورود افسانهٔ تقسیم عالم را در تاریخ داستانی ایرانیان مزداپرست بدانیم، میتوانیم با مطالعه در هیأت ظاهری اسم «اِرِژ» (=اِرِچ، ایرج) در شاهنامهٔ فردوسی و کتب مورخان تازی و پارسی باین مقصود برسیم.

حرف ژ در یک دورهٔ نسبةً جدید ازحرف ž لهجهٔ مرکزی که لهجهٔ رسمی‌دورهٔ اشکانیان بوده‌است تحول یافته ومعادل‌است باحرف z در لهجهٔ جنوب غربی که در عهد ساسانیان بکار می‌رفته است. هیأت ظاهری کلمهٔ ارچ که حرف «چ» آن قاعدةً «ژ» یا «ز» خوانده میشود باید هنگام قرائت «اِرِژ» تلفظ گردد. این اسم درعهد اشکانیان بوجود آمده است و نمیتوان آنرا بعهد قدیمتری نسبت داد زیرا داستان تقسیم

۱- رجوع شود به آندره‌آس در: Festchrift, F. C. p. 65 sqq.

ممالک بسه قسمت مسلماً مبتنی است برتصور یک شاهنشاهی متحد ایرانی پیش از عهدی که دشمنانی آنرا از مرزهای شمالی و شمال شرقی و مغرب تهدید میکرده‌اند.

در دورهٔ هخامنشیان در مغرب ایران تنها یک دولت و قدرت یونـانی برای تهدید شاهنشاهی ایران وجود داشته است لیکن در جانب شمال هیچ قدرت سیاسی که چنین کاری از آن ساخته باشد موجود نبود و تنها از دورهٔ اشکانیست که تهدید ایران از جانب شمال بوسیلهٔ اقوام بیگانهٔ ساس وتخاروالانیان و جز آنها آغاز شد. پس دورهٔ شاهنشاهی قوم پارث میتواند دورهٔ قبول این افسانه یعنی افسانهٔ تقسیم ممالک ایران بسه‌قسمت وثبت آن در تاریخ داستانی ایران باشد. اگرچه بطورقطع معلوم نبود اقوامی که در فروردین یشت باسم «تُورَ» و «سَئیریمَ» خوانده شده‌اند کدامیک از اقوام بوده‌اند، لیکن ایرانیان دورهٔ اشکانی این دو اسم را بقبایل متخاصمی که دراین هنگام در دو مرز شمالی و غربی بسر میبرده‌اند اطلاق نمودند. سَئیریمَ برملتهای ممالک یونانی و رومی، وتُورَ بر اقوامی که پیاپی از سرحدات شمالی وشمال شرقی بجانب ایران میآمدند، یعنی اقوام ساس و تُخار وخیون وغیره، اطلاق گردید. چندی بعدقبایل ترک هم درعداد قبایل تورانی درآمدند.

کیانیان

آقای «ژ. هرتل» در کتاب «هخامنشیان و کیانیان»[1] موضوع

۱- J. Hertel: Achaemeniden und Kayaniden, Leipzig, 1924.

کیانیان را چنانکه درشاهنامه‌ودیگر مآخذ آمده، ومتأثر ازروایت خداینامهٔ دورهٔ ساسانی است، مورد مطالعه‌وتحقیق قرارداده است. وی جداً نظر یوستی را درکتاب نامهای ایرانی مورد انتقاد قرار داده است. درکتاب یوستی فهرست انساب پادشاهان کاملا داستانی یا تقریباً داستانی مربوط بدوره‌های بسیار قدیم از روی منابع قدیم و جدید، بدون تمییز و جدا کردن آنها ازیکدیگر ترتیب یافته، و سعی در اثبات این نکته شده‌است که افراد اخیر سلسلهٔ کیانی در واقع افرادی از خاندان هخامنشی هستند که بنابرعقیدهٔ هرتل مخالف با مزداپرستی گاثائی بوده‌اند. مبنای‌عقیدهٔ هرتل دراین مورد فرضیه‌ییست که آنرا درکتاب «زمان زرتشت»[1] آورده و گفته است زرتشت در دورهٔ ویشتاسپ (هیستاسپس[2]) پدر داریوش اول ظهورکرده است و داریوش وهمدستان او برای مبارزه بامغان مادی که طرفدارآیین قدیم ایرانی‌بوده‌اند همعهد شدند[3]. بعقیدهٔ من کسانی که ارزش تاریخی قیام داریوش را مورد توجه قرار ندهند نظریاتی را که مبتنی برآنست بزحمت خواهند پذیرفت. علاوه براین دلایل مؤلف در کتاب جدید او بنظر من استوارتر از دلایلی است که درکتاب «عهد زرتشت» آورده است. وی ضمن‌آنکه جنبهٔ جعل‌وعدم استناد باسنادرا در سلسلهٔ نسبهایی که در روایات زرتشتی وجود دارد، نشان میدهد، درهمان حال این‌عقیده را هم که یکسان بودن چند تن از اعضاء سلسلهٔ

۱- Die Zeit Zoroastres ۲- Hystaspes

۳- رجوع شود به اشارات انتقادی من در Acta Orientalia، ج ٤، ص ۹۲ یادداشت شمارهٔ ۱.

داستانی کیان با بعضی ازافراد خاندان تاریخی هخامنشی بنحوی که مؤلفان پهلوی نوشته‌اند ، میتواند افسانه‌هایی از همین قبیل باشد ، رد می کند . بعبارت دیگر هرتل روایت دینی ایرانی را هرجا که احتیاج داشته باشد می‌پذیرد وهرجا که مورد حاجت او نباشد بدور میاندازد.

من دراینجا قسمتهای بسیارجدید از روایات مربوط بتاریخ کیانی را که درحال توسعهٔ داستانهای ملی فراهم آمده است ، رها می کنم و تنها بتحقیق دربارهٔ عناصر کهن آن میپردازم . تنها مأخذی که میتوان درین مورد ازآن استفاده کرد یشتهای کهن است. فروردین یشت بی‌تردید از قدیمترین یشتهایی است که درآنها ذکری ازافراد سلسلهٔ «کَوی»[1] آمده است . در آن قسمت از فروردین یشت که نام معاصران زرتشت ذکر شده است ، یعنی در بند ۹۹ تنها یک اسم می‌یابیم که با عنوان «کَوی» یاد شده واو کوی‌ویشتاسپ حامی زرتشت پیغامبر است. نام باقی کَویان در بندهای ۱۳۰—۱۳۸ از همین یشت که وقف بر اسامی افراد پیش از دورهٔ زرتشت است ملاحظه میشود . دراینکه تمام افرادی که در قسمت مذکور ذکر شده‌اند ، خواه کاملا افسانه‌یی و یا تاحدی تاریخی باشند ، پیش‌ازدورهٔ زرتشت زندگی‌میکرده واسامی‌آنان باهمان ترتیب‌خاص‌زمانی که می بینیم ذکر شده وصحیح و قابل اعتماد میباشد ، جای تردیدی نیست زیرا همین نظم‌وترتیب زمانی‌را درسایرمآخذ قدیم می‌بینیم ، اگرچه‌بعضی اختلافهای اساسی هم دربارهٔ احوال هریک از آنان ملاحظه می کنیم ،

۱ــ Kavi لقب، یکدسته از سلاطین اوستایی‌است که در روایات ملی‌ازآن سلسله به «کیانیان» تعبیر میشود . «کَوی» بمعنی «شاه»است . (مترجم).

واین خود دلیلی است بر آنکه مآخذ مذکور مستقل از یکدیگرند وتحت تأثیر هم ایجاد نشده‌اند. درهمهٔ این مآخذ یعنی یشت ۱۹ (زامیادیشت) بندهای ۲۵-۸۷. یشت ۵ بندهای ۲۰-۷۹. یشت ۹ بندهای ۳-۳۲ و یشت ۱۵ بند ۷-۳۷. این دسته از کَویان بدورهٔ مقدم برعهد زرتشت نسبت داده شده‌اند.

فهرست پهلوانان مقدم برعهد زرتشت که درفروردین یشت ملاحظه می‌کنیم، و تنها فهرستی است که از اسم ییمَ آغاز می‌شود، بنظر من قدیمترین فهرست این اسامی است. در این فهرست سه دسته از اسامی را میتوان ملاحظه کرد: اول ـ پهلوانان اولین عصر از تاریخ داستانی که از ییمَ آغاز وبه‌مَنوش‌چیثْرَ ختم میشود ونسبت همهٔ آنان غیراز آاُشْنَرَ معلوم گردیده است. دوم ـ دسته‌یی از افراد که هر یک با لقب «کَوی» ذکرشده‌اند. سوم ـ کَرِساسْپَ ازخاندان سامَ، آخْرُورَ ازاخلاف کَوی هئوسَروَه، هئوشیَنگهه و فْرَداخْشْتی پسرخومبیَ که هیچیک از آنان عنوان کَوی ندارند.

این چهارتن که دستهٔ سوم از افراد مذکور را تشکیل میدهند در حقیقت خارج از نظم و ترتیب زمانی و بیرون از سلسلهٔ افرادی هستند که بترتیب تعاقب و جانشینی یکی پس‌از دیگری ذکر شده باشند.

وضعی راکه هَئوشیَنگهه درفروردین یشت دارد قبلا توضیح داده‌ام. وی یکی از پهلوانان محلی است که دیرتر ازدیگران در تاریخ داستانی ایران راه جست وهنوزجای او درترتّب زمانی فروردین یشت معلوم نشده بود، در حالی که در همهٔ فهرستهای بعدی وی جانشین ییمَ است که برخلاف آنچه درفروردین یشت ملاحظه می‌کنیم دیگر نخستین پادشاه ایران محسوب نمیگردد.

کِرِساسْپَ : یکی از پهلوانان ملی که در نظر ایرانیان قدیم بسیار محبوب بوده در همهٔ موارد دیگر اوستا که نامی ازو برده‌اند (یعنی : یشت ٥ بند ۳۷ ـ ۳۹؛ یشت ۱٥بند ۲۷ ـ ۲۹ ، یشت ۱۹ بند ۳۸ـ ٤٤؛ یشت ۹بند۱۰ـ۱۱) بلافاصله بعد از « ثْرَاِتَ اُنَ » ذکر شده است لیکن بنابر روایت دیگری که فردوسی حفظ کرده است ، وی آخرین پادشاه از سلسله‌یی است که پیش از سلالهٔ کَوِیان (کیانیان) سلطنت میرانده‌اند.

«آخْرُورَ» اگر از اخلاف کیخسرو است، با عنوان « کَوِی »یاد نشده ودرهیچ مورد دیگر از اوستا نامی ازو نیامده است.

نام فْرَداخْشْتی را نه‌تنهادرموارد دیگرازاوستای‌موجود نمی‌بینیم بلکه ، فقط در کتاب سُوتکَرْنسک از کتب مفقودهٔ اوستا نام او آمده بود. وی بعنوان یکی‌ازهفت خدیوجاودان خْوَنیرَثَ [1] تصورشده وچنین توصیف گردیده‌است: «فرَداخْشْتْ ازخاندان خومبیگ [2] پسرهوشنگ [3] که خدیو آبهای قابل کشتی‌رانی‌است ». این تعبیر اخیر موجب میشودکه برای‌فْرَداخْشْتْ جنبهٔ اساطیری‌تصوّر کنیم [4] . معلوم‌نیست هنگام‌تألیف فروردین‌یشت برای‌فْرَداخْشْتی چه‌افسانه‌یی متداول بودولی‌چون‌درهیچیک از یشتهای دیگرنامی ازو بعنوان جانشین وخلف کَوِیان نیامده ، میتوان

۱ـ دینکرت ، کتاب۹، فصل ۱٦ ، بند٦ . ۲ـ Xumbig

۳ـ این سلسله نسب ازآنروی ساخته شده است که فْرَداخْشْتی در فروردین یشت بلافاصله بعد از هئوشینگهه ذکر شده است.

٤ـ مؤلف بندهشن (فصل ۲۹ بند٥) در وجه تسمیهٔ خومبیگ که آنرا لقبی‌برای فْرَداخْشْتی میداند، افسانه‌یی ذکر مینماید .

تصور کرد که او هم مانند کرشاسپ و هوشنگ یکی از افراد افسانه‌یی است که در آن هنگام هنوز جای معینی در فهرست تاریخی شاهان نیافته بود و از اینجاست که نام او را در آخر فهرست مذکور یاد کرده‌اند.

دومین دسته‌یی که نام آنان در فهرست پهلوانان و بزرگان ایران در فروردین یشت آمده «کَوِیان» اند. کوی در گاثاها و موارد مختلف اوستای جدید همه‌جا بمعنی «امیر» و «شاه» استعمال شده، و هرتل درین باره با صحت و دقت سخن گفته‌است[1]. فهرست این دسته‌شامل نام‌هشت‌تن است بدین شرح: کَوی کَوات، کوی آئی پی وُهُو، کَوی اُوسدَن. کَوی اَرشَن، کوی پیسینَه، کَوی بیَرشَن. کَوی سیاوَرشَن و کَوی هئوسْ رَوَه. در یشت ۱۹ (بند۷۱ـ۷۷) هم اسامی کویان بهمین ترتیب آمده‌است. این هشت کوی مسلماً بنابر ترتّب زمانی مذکور افتاده‌اند.

اطلاعاتی که از یشتهای قدیم راجع باین شاهان میتوان بدست آورد بسیار ناچیز است. کَویان همه مردمی شجاع، نیرومند، کارآمد، قادر و بی‌باك بوده‌اند (یشت۱۹ بند۷۲)، دربارهٔ «کَوی کَوات» کوی آئی‌پی‌وُهو، کَوی‌آرشَن. کَوی پیسینَه و کَوی‌بیَرشَن در یشت۱۳ بند ۱۳۲ ویشت۱۹ بند۷۱ جز نام نیامده است[2]. کوی اوُسْدَن هم در یشت

۱ــ هرتل: زمان زردشت ص۳۹ ببعد.

۲ــ هرتل نام «کاوه» را مشتق از اسم«کوی‌ائی‌پی وُهُو» میداند. کاوه اسمی فارسی (کاوَك در پهلوی) است از آهنگری که برِدها گ (ضحاك) بشورید و پیش‌بند پوستی خود را بر نیزه‌یی بست و همین پوست پاره‌است که درفش شاهنشاهی موسوم به«درفش کاویان» از آن پدید آمد یعنی «درفش کاوه».

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

۹ بند۷۱ ذکر شده و در دو مورد دیگر یعنی یشت۵ بند ۴۵—۴۷ ویشت ۱۴ بند۳۹ اسم او بصورت کوی اُوسَن ۱ آمده است : در یشت ۵ بند ۴۵—۴۷ الههٔ « آرِدْوی ـ سورا ـ آناهیتا »استغاثهٔ کَوی اُوسَن را اجابت می کند تااوببالاترین توانائی وتسلّط برهمهٔ کشورها. آدمیان ودیوان. برسد ودریشت ۱۴ بند۳۹ بنیروی خارق‌العادهٔ کَوی اُوسَن اشاره‌شده‌است . این هردو مورد اخیر موزون‌اند و بعید نیست که تغییر صورت « اُوسدَن » به «اُوسَن » بعلت وزن شعرباشد .

کَوی‌سیاّوَرشَن نیز در یشت ۱۹ بند۷۱ و بعدازآن بدون عنوان

ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

عصیان کاوه راه سلطنت را برای فریدون (ثْرَاِتَ اُنَ) بازکرد و او برضحاك غلبه جست و خود شاه شد. این داستان بدورهٔ دیگری از تاریخ افسانه‌یی مربوط است و بهیچ روی ارتباطی با کَیِ‌ائیِ‌پی وَهُو نمیتواند داشته باشد. من در مقاله‌یی که بزبان دانمارکی نوشته‌ام اثبات کرده‌ام که داستان کاوه که نه‌تنها در اوستا مذکورنیست، بلکه درتمام آثار ادبیات مذهبی‌ایرانیان قدیم هم یادی ازآن نشده ، در دورهٔ سلطنت ساسانیان بر اثر معنی‌غلطی که از ترکیب « درفش کاویان » میشده ، بوجود آمده است در حالی که معنی درست آن « درفش کیان = کَویان » (رجوع شود به ترکیب کاوَیَّ چَ Kāwaya ča در گاثاها) یعنی درفش شاهی است. در روایت دیگری که آن هم بسیار جدید است ، برای کاوهٔ آهنگر پسری بنام قباد (کَوات ، در پهلوی کَواذْ) ذکر شده و دراین روایت سعی شده است که رابطهٔ نسبی بین او و خسرو اول پسر کواذ (قباد) تعیین گردد.

Kavi. Usan — ۱

کَوی در یشت ۱۹ بند ۷۷ و یشت ۹ بند ۱۸ ذکر شده و در آنجا چنین آمده‌است که وی بخیانت کشته شدو پسرش هَئوسْرَوَه° انتقام‌اورا گرفت.

کَوی هَئوسْرَوَه ازمیان هشت کَوی دیگر بیشتر در یشتها یاد شده است. وی در یشت۵ (آبان یشت) بند۴۹ و یشت ۱۵ (رام یشت) بند۳۲، پهلوان کشورهای آریائی ومتحد سازندهٔ شاهنشاهی یادشده‌است. آئورْوَسارَ که برای وَیُو در «جنگل سپید» قربانیها داده بود، بدست هَئوسْرَوَه در جنگل آریائیان کشته شد (یشت ۱۵ بند۳۱-۳۲) و این جنگل آریائیان ظاهراً نام دیگری برای «جنگل سپید» است. شاید در همین داستان باشد که در قسمت مهمی از یشت۵ بند۵۰ بدان اشاره شده ومذکور افتاده‌است که هَئوسْرَوَه برای «اَردْوی سورا آناهیتا» در کنار دریاچهٔ چَئچَستَ (چَیچَستَ[1]) قربانی داد و ازو این کامیابی را یافت‌که فرمانروای زبردست همهٔ کشورهاوهمهٔ آدمیان ودیوان گردد... وی پیشرو پهلوانان درمیدان تاختِ طولانی میانِ جنگلِ دراز بود که نُه‌فراثورِسا(؟)[2] طول داشت در حالی‌که آن ملعون با روان پلید (؟) بر پشت اسب با او خواهد جنگید(؟).

این‌واقعه تقریباً باهمین‌عبارت در یشت۱۹ بند۷۷ تکرارشده. ازین مورد اطلاع دیگری‌هم برمیآید وآن‌اینکه کَوی هَئوسْرَوَه برهمهٔ دشمنان غلبه یافت‌وملعون‌تورانی فْرَنْگْرَسیَن‌و کِرِسَوَزْدَه‌را بکشت‌و بدین‌ترتیب

۱- یعنی دریاچهٔ اُورمیه. دراینجا تمایل مؤلف یشت پنجم‌را بتعیین محل‌دریاچه درمغرب ایران احساس می‌کنیم. رجوع شود به Acta Orientalia ج ٤ ص ۱۰۷

۲- Frāϑvərəsā مقیاس مساحت غیرمعلومی‌است.

انتقام پدرش سیاوَرشَن وغَرَ ارَ ثَ (اَغرِیرَث) دلیررا بگرفت[۱]. تفصیل قتل فرَنگرَسین تورانی بردست هَئوسرَوَه در یشت ۱۹ بند ۳۹ داده شده است.

در یشت ۹ بند ۲۱—۲۲ ویشت ۱۷ بند ۴۱—۴۲ داستان پیروزی هئوسروه انتقام گیرندهٔ خون پدرش سیاوَرشَن وآغرَارَثَ، ازفرَنگرَسین آمده است. محل واقعه دراین مورد ساحل دریاچهٔ چَئچَستَ (چَیچَستَ) یعنی همان محلی است که هَئوسرَوَه برای آرِدْوی سورا آناهیتا بنابر یشت ۵ بند ۵۰ قربانی هائی داد.

حملهٔ فرَنگرَسین پادشاه تورانیان برسرزمین آریائی ازموضوعاتی است که ذهن شاعران را درعهد تدوین یشتها بخود مشغول میداشته است. از جملهٔ شواهد این مدعا یک مطلب حماسی است که در یشت ۱۹ بند ۵۵ـ۶۴ ذکر شده است. دراینجا فرَنگرَسین سه بار کوشش بیهوده کرد تافرّ (خوَرِنَه) کیانی را که دردریای وُو رُوکَشَ (خوانده شود: وُورُوکُورتَ[۲]) پنهان شده بود، بدست آورد. اینکه وُورُوکَشَ دراینجا بعنوان دریاچهٔ واقعی استعمال شده باشد، نه اقیانوس اساطیری که درقسمتهای جدید اوستا ازاندیشه‌های عمومی بوده است، نمیتوان حکم قاطعی کرد. ظاهراً این معنی

۱ـ داستانی که دراینجا مورد توجه مؤلف یشت بوده باروایات جدیدتر دیگری از کتب پهلوی و مآخذ عربی و پارسی که مبنای روایت آنها خوتای نامک است، سازگار میباشد منتهی اسم آغریرث ازمحلی که درصورت قدیمتر داستان (یشت ۱۳ـ بند ۱۳۱) دارد ودرآنجا همراه اسلاف منوش چیثر (منوچهر) ذکر میشود، بزمان بعد یعنی بدورهٔ کوی هئوسروه (کی خسرو) انتقال داده شده است.

۲- Vurukurta

ازاینکه دوخلیج ویک شعبه ازدریاچه بااسامی خاص یاد شده‌اند برمیآید. یکی ازاین خلیجها بنام هَئوسْرَوَه ذکر شده است واین مطلب مؤید ارتباطی است بین این محل و جنگ کیخسرو با افراسیاب تورانی . ولی در اینجا تعیین محل وُورُوکش مورد توجه ما نیست.

با توجه بمقدمات مذکور معلوم میشود که از میان هشت امیر از امرای پیش از زرتشت تنها سه تن‌اند که دربارهٔ آنان اشارات کمابیش مبهمی دریشتهای قدیم داریم وآن سه عبارتند ازکوی اُوسدَن که پادشاهی مقتدربوده وبرهمهٔ ممالک فرمانروائی داشته، وکوی سیاوَرشَن که بدست یابفرمان فْرَنْگْرَسیَن تورانی کشته شد، وکوی هَئوسْرَوَه پسرسیاوَرشَن یَل کشورهای آریائی که شاهنشاهی ایرانرا متحد ساخت وبااسارت وقتل فْرَنْگْرَسیَن انتقام خون پدر را بگرفت و در جنگهای دیگری بردشمنان خطرناك غلبه جست.

علاوه براین هشت تن تنها یک تن دیگراست که اسم اودرفروردین یشت ونیز درهمهٔ موارد اوستای قدیم وجدید یعنی گاثاها و سایرقطعات اوستا، ذکر شده وعموماً باعنوان «کَوی»همراهست و اوکوی ویشتاسپ حامی زرتشت است.

معنی ومورد استعمال کلمهٔ «کَوی»راهِرتِل (هخامنشیان وکیان ص۴۰ ببعد) با دقت تمام شرح داده‌است. این کلمه درگاثاها برای تعیین بعضی از امرا یا رؤسای قبایل که دشمن اصول آیین زرتشتی بوده ودرشمار طرفداران دیویسنا قرار داشته‌اند، استعمال گردیده‌است. رؤسای دینی این دسته کَرَپَن بوده وغالباً نامشان با همین کَویان آمده است. برای آنکه یادگاری ازمحیط پیدایش گاثاهاودعوت زرتشت دراوستا باقی مانده‌باشد،

در قسمتهای دیگر اوستا یعنی در اوستای جدید نام «کَوِیان و کَرَپَنان» بصورت متحد الشکلی برای تعیین دشمنان دین استعمال شده است، درصورتیکه هنگام تدوین آن قسمتها از اوستا کَوِیان و کَرَپنان بمعنی واقعی کلمه وجود نداشته‌اند. ضمناً چنانکه دیده‌ایم ویشتاسپ، در گاثاها تقریباً همیشه با عنوان کَوِی یاد شده است.

ویشتاسپ، پدر داریوش اول، که یکسان شمردن او و ویشتاسپ حامی زرتشت، بوسیلهٔ هِرتِل ازسرگرفته شده‌است، چند بار در کتیبهٔ بِهِستون (= بیستون) ذکرشده‌است ولی هیچگاه باعنوان «کَوِی» همراه نیست و چنین عنوانی مطلقا در کتیبه‌های هخامنشی دیده نمیشود و اثری از آن در هیچیک ازنوشته‌های مؤلفان قدیم یونانی مشهود نیست[1]. اگر قبول

۱– درچهردادنسک، نسک مفقوداوستا، کلمهٔ کوی (کَی یا کی با یاء مجهول Kē در زبان پهلوی) نام سلسله یی از سلاطین ایران بوده‌است (وکَی کَوات بعنوان پدر خاندان کیانی تصور میشد، دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۲) لیکن گاه در کتب پهلوی برای تعیین عنوان هرپادشاهی ازشاهان داستانی ایران بطور اعم بکار رفته‌است (عنوان فصل ۱۳ بندهشن) و اینکه یکی ازپادشاهان بنام اردشیر، تنها پادشاهی از سلسلهٔ هخامنشی، که بر اثر یکسان شمرده شدن با بهمن داستانی نوادهٔ گشتاسپ در روایات ملی ذکر شده و بلقب کی‌شاه دوبار در ادبیات پهلوی آمده‌است (بهمن یشت فصل ۱ بند ۵ وفصل ۲ بند ۱۷، رجوع شود به هرتل، کیان وهخامنشیان ص ۱۷) امری استثنائی است وچندان قابل توجه نمیتواندبود. یکسان‌شمردن Ωxos (= وهوکَ Vahuka) با وَهُومَن که هوسینگ Hüssing وهرتل مدعی آن هستند، قابل قبول نیست زیرا اسم وَهُوکَ کلمهٔ مرکبی است که جزء اول آن وهو vahu است ودلیلی نداریم که جزء دوم آن منه manah باشد...

داشته باشیم که آیین زرتشتی درایران شرقی ظهور کرده، واین اندیشهٔ ما کاملا مقرون بصواب باشد[۱]، میتوان قبول کرد که عنوان «کَوی» تنها در نواحی شرقی ایران مورد استعمال داشته و بعد از تشکیل شاهنشاهی بزرگ مادی و پارسی که باستقلال ایران شرقی خاتمه بخشیده است. ازمیان رفته‌است. در دورهٔ زرتشت قلمرو وحکومت یک «کَوی» وسعت قابل ملاحظه‌ی نداشت و دلیل بزرگ برای صحت این مدعا استعمال جمعی این کلمه (= یعنی استعمال کلمه بصورت کَویان، چنانکه‌دیده‌ایم) درگاثاهاست. از این نحوهٔ استعمال کلمهٔ کوی میتوان نتیجهٔ دیگری نیزگرفت وآن اینکه عنوان مذکور خیلی قدیمتر از دورهٔ زردشت بوده وکوی ویشتاسپ جزونخستین کسانی‌نبود که این‌عنوان بدوتعلق‌میگرفت.

اکنون باختصار دربارهٔ آنچه گذشت میگوییم: فروردین یشت که یکی‌ازقدیمترین قطعات اوستای جدید است، و اسامی جغرافیائی ونامهای خاصی که ذکرمیکنند بهیچوجه مربوط بایران غربی نیست، باید درمشرق ایران و در عصری که احتمالاً قبل از دورهٔ ایجاد شاهنشاهی هخامنشی بوده‌است، وجود یافته‌باشد وبعداز ویشتاسپ حامی‌زرتشت‌وسایرکویانی که درصف مخالف او قرارگرفته بودند، هیچکس را با عنوان‌کوی یاد نکرده است. ازطرفی دیگر در همین یشت بعدهٔ دیگری که پیش‌ازعهد زرتشت بسر میبرده‌اند اشاره شده و از آن عده یک دستهٔ هشت نفری ازکویان هستند که آخرین آنها کوی هَئوسروه نام دارد واو در روایات مشهور پادشاهی جنگجو و مؤسس یک شاهنشاهی متحد تلقی‌شده‌است.

۱– رجوع شود به Acta Orientalia ج ٤، ص۸۱ ببعد.

این دسته از کویان دارای نامهائی اساطیری از قبیل یِمَ و مَنوش چیثْرَ و افراد دیگری از آغاز تاریخ بشری نیستند بلکه قسمتی از آن اسامی (آرشَن، بیرشْن، سیاورشَن) مبیّن یک عادت ملی وعمومی است. جنگهای بزرگ کیخسرو هم که یشتهای قدیم حاوی اشاراتی دربارهٔ آنهاست مطلقا جنبهٔ غیرعادی وخارج ازطبیعت واساطیری ندارد بلکه عبارتست ازجنگها ونبردهائی که بآسانی میتوان آنها را تاریخی تصور کرد.

بنظرمن مستبعد نیست که خاطرات مبهمی از یک گذشتهٔ پرافتخار قبایل شرقی که درعهد مقدم برزردشت میزیسته‌اند، درایران شرقی تاعهد تألیف یشتهای قدیم باقی مانده باشد. بنابراین بعید نیست که اشارات مکرر به کویان، خاصه کَوی سیاورشَن (کی‌سیاوش) وکوی هَئوسرْوَه (کیخسرو) که در یشتها ملاحظه میکنیم حاوی مبنای تاریخی بوده باشند.

در این مورد سؤالی بپیش میآید و آن اینکه آیا سلطنت کوی ویشتاسپَ، بلافاصله بعد از دورهٔ پادشاهی آخرین کوی پیش از دورهٔ زرتشت یعنی کَوی هَئوسرَوَه، بوده است، یا آنکه میان آندو فاصله‌یی زمانی وجود داشت که مدت آن را معلوم نمیتوان کرد و دربارهٔ حوادث آن مدت هم هیچگونه اطلاعاتی خواه تاریخی وخواه افسانه‌یی در دست نیست؟ بنظرمن چنین میآید که احتمالاً میان کَوی هَئوسرَوَه و کَوی ویشتاسپ فاصلهٔ زمانی وجود داشت زیرا استعمال کلمهٔ کَوی بصورت جمعی «کویان» درگاثاها مؤیّد این اندیشه است که شاهنشاهی متحده‌یی که کَوی هَئوسرَوَه ایجاد کرده بود، اگرحقیقت تاریخی داشته بوده باشد، بعدازاو و پیش از ویشتاسپ دچار تجزیه شده وعدهٔ زیادی از امرا که یکی ازآنان کَوی ویشتاسپ است، بوجود آمده بودند.

ولی بهرحال کَوی ویشتاسپ آخرین «کَوی» است که دریشتهای قدیم بنام یادشده‌اند و فرضیه‌ئی را که مبتنی‌است بریکسان شمردن خاندان کَوی ویشتاسپ (که بی‌تردید عده‌ئی‌ازآنان درمیان اسامی بندهای ۱۰۱- ۱۰۳ ازفروردین یشت مذکورند) و خاندان هخامنشی، نمیتوان بامطالعه درتنها منابع قابل استفادهٔ گاثاها ویشتهای قدیم تأیید وتصدیق کرد.

هِرتِل برای‌اثبات‌این‌نظریه نقطهٔ اتکائی درروایات دورهٔ ساسانی یافته‌است وحال‌آنکه اوخود بساختگی بودن و عدم استناد این روایات باسناد متوجه بوده و از روش و علاقهٔ وافر ایرانیان برای ایجاد ارتباط میان یک سلسله ازسلاطین وخاندانهای پهلوانی قدیم بوسیلهٔ جعل نسب نامها اطلاع داشته است. نه تنها این‌عادت درمیان ایرانیان پیش‌ازاسلام رایج بود بلکه‌دردورهٔ اسلامی‌هم نظایرآنرا می‌بینیم مثلاً حسین‌بن‌علی‌را، که یکی از قهرمانان بزرگ در نظر ایرانیان شیعی‌مذهب‌است، ازطریق جعل تاریخی داماد یزدگرد شهریار آخرین پادشاه ساسانی کردند، و باز از نظایر این اعمال یکسان شمردن پادشاهان و پهلوانان داستانهای قدیم ایرانی باافراد مذکور درکتب عهد عتیق‌است که درکتب مورّخان‌عربی‌و پارسی ملاحظه میکنیم.

یشت۹ (دْرْواسپ یشت)[1]

یشت نهم که بهدْرْواسپا[2] الههٔ مزدیسنا منحصر است، شامل ۳۳ بند است. یشت ۳۳ از روی طرح عادی که برای آخرین بند هر یشت

۱- این یشت را «گوش‌یشت» نیز مینامند. (مترجم).

۲- Drvāspā

معمول بود انشاء شده است. بندهای ۳—۳۲ حاکی از ادعیه و اذکاری است که پهلوانان قدیم در درگاه دْرْواسپا خوانده‌اند واین قسمت از یشت مذکور از اول تا بآخر تقریباً شبیه است ببندهای ۲۳—۵۲ از یشت ۱۷ (اردیشت) با تغییراتی که لازمهٔ تعویض یکی از ایزدان بایزد دیگر است. با این تفاوت که در یشت ۱۷ مانند یشتهای ۵ و ۱۵ ادعیه واذکار پهلوانان فقط قسمتی ازیشت را تشکیل میدهد وهریک از آنها شامل توصیفهائی از ایزد مورد ستایش وقطعاتی ازمسائل اساطیری وغیره است، درصورتیکه مادهٔ اصلی واساسی یشت نهم (باستثنای دو بند ابتدای آن که از حیث زبان ناقص و ازجهت وزن ناتمام است) همین ادعیه و اذکار پهلوانان نسبت بایزد درواسپاست. پس باید چنین پنداشت که یشت نهم درعهدی تألیف شده است که امکان تدوین یک یشت بروش قدیم وجود نداشت وبهمین سبب مؤلف یشت مورد مطالعه تمام قسمت مربوط بادعیه و اذکار ایزد مورد ستایش را ازجای دیگر برداشته وبر آن مقدمهٔ کوتاهی افزوده است منتهی چون درزبان عملاً وارد بود و بسبک انشاء یشتها چنانکه برای نگارش لازم بود آشنائی داشت، توانست با حفظ صورت شعری تعویض لازم را در اسامی وهمچنین اوصاف ایزد مورد ستایش انجام دهد.

موضوع قابل توجه آنست که: دْرْواسپا موضوع ستایشهای یشت نهم درهیچ موضع دیگر ازاوستا جز در دوسیروزه نیامده است وآن درموردیست که نام روز ۱۴ یعنی روز گوش که خاص اوست بمیان آید و ذکر اسم این ایزد در یشت نهم واختصاص یکی ازیشتها باو نیز نتیجهٔ همین امر یعنی تسمیهٔ روزچهاردهم ازهرماه بنام اوست. گویا اسم درواسپا اصلاً درکتب گمشدهٔ اوستا نیز مذکور نبود زیرا درتلخیص اوستای ساسانی که درکتاب هشتم وکتاب نهم دینکرت آمده است، مطلقا اسمی ازو درمیان نیست.

مذکور نبودن ایزدی را بدین اهمیت درغیر از یشتها . با آنکه میتوانست دارای یشتی خاص باسم خود باشد، چگونه میتوان توجیه کرد؟

خصائل منسوب به دْرْواسپا[۱] را میتوان از آنچه در آغاز اولین بند ازگوش یشت آمده است بخوبی دریافت. آن بند چنین است: «مامیستاییم درواسپای نیرومند، مزدا آفریدهٔ مقدس را، آنرا که نگاهبان سلامت چهارپایان خرداست، آنرا که نگاهبان سلامت چهارپایان بزرگست. . .»

متن دو قسمت از سیروزه‌ها دربارهٔ دْرْواسپا چنین است: در سیروزهٔ ۱ بند۱٤: «[روز] گِئوش تَشَنْ[۲] و گِئوش اُورَوَن[۳] و دْرْواسپای زورمند، مزدا آفریدهٔ مقدس...». سیروزهٔ ۲ بند۱٤: «ما میستاییم روان نیکوکار گاو (گِئوش اُورْوَن) را، ما میستاییم دْرْواسپای نیرومند، مزدا آفریدهٔ مقدس را.»

با توجّه بمتونی که نقل کرده‌ایم معلوم میشود دْرْواسپا رابطهٔ بسیار نزدیکی باروان [نخستین] گاو[٤] (گِئوش اُورَوَن) و «خالق گاو» (گئوش تَشَنْ) (ایزدی که ازخصائص اصلی او اطلاع درستی دردست نیست) دارد ودر روایات دینی وی (یعنی دْرْواسپا) و «گئوش اُورْوَن» (= روان گاو) یکی دانسته شده‌اند[۵]. یشت نهم یعنی دْرْواسپا یشت هم

---

۱ – دْرْواسپا مشتق است از دْرْوْوَ + آسپا (druva + aspā) یعنی کسی که دارای اسبان سالم است.

۲ – Gəuš Tašan

۳ – Gəuš Urvan

٤ – مراد مؤلف «گاو اوَکْ دات» یعنی نخستین حیوانی است که خلق شده. (مترجم).

۵ – گئوش اورون بعنوان حامی همهٔ حیوانات تصور شده و درواسپا نیز نامیده میشود. وست. متون پهلوی ج ٤، ص۱۹۹، یادداشت شمارهٔ ۲.

بهمین علت «گوش یشت» نامیده میشود. گوش (باواو مجهول) صورت تحریری از کلمهٔ اوستایی گئوش در حالت اسمی است که باید گُوش (باواومعروف) خوانده شود. درکتاب ویکتورهانری بنام «آیین پارسی»[1] دربارهٔ دْرْواسپا این توضیحات را می‌بینیم: [درواسپا که اسبان را نیرومند میسازد، ظاهراً همان گائوش[2] (گوش) یعنی گاونر، نخستین گاونری که خلق شده است، گاو اِوَ کدات، است و خود بدو نام که هریک مبیّن جزئی از آنست نامیده شده: «تن گاو» و «روان گاو» (گئوش اُورْوَن با گوش هُورُون[3]). این تجزیه خود نشانی است از آنچه برای طبیعت این حیوان تصور شده‌است].

در افسانها راجع بهدْرْواسپا چیزی ذکر نشده است مگر اینکه او نگاهبان حیوانات اهلی خاصه اسبان است و اوست که اسبی بخورشید بخشیده‌است. مأخذ اشارهٔ اخیری که بداستان دْرْواسپا کرده‌ایم، یعنی اینکه او اسبی بخورشید بخشیده است، یکی از موارد مبهم از بندهشن بزرگ است[4]. اگر «دْرْواسپا» فی‌الواقع نام دیگری از «گئوش‌اُوروَن» باشد، میتوان سکوت اوستارا (غیراز یشت۹) دربارهٔ او معلول‌این‌جریان دانست که: درزمان غیرمعینی «گـِئوش‌اُورْوَن» را بنام «دْرْواسپا» موسوم داشتند لیکن این‌نام محققاً جز درمدت محدودی مورد قبول نبودوچون نتوانست نام قدیم «گـِئوش اُورْوَن» را از میان ببرد، خود از میان رفت

۱- Victor Henry: Parsisme   ۲- Gâûsh

۳- Gôšhûrûn

۴- دارمستتر (Darmesteter) زنداوستا، ج ۲، ص ۳۱۴؛ بندهشن چاپ انکلسا ریا ص ۱۷۱.

و اسم اصلی گـئوش اُورْوَن ، یا «گـُوش» باقی ماند ، لیکن از دورهٔ تداول اسم «دْرْواسپا» اثری که عبارت از همان یشت نهم باشد ، باقی مانده است .

در پشت نوعی از سکّه‌های بسیار نایاب از عهد کانیسکا[1] پادشاه قوم «کوشان»[2] که ظاهراً ازحدود سال ۱۲۵ تا۱۵۲ سلطنت میکرده[3] ، تمثال خدای ریش داری ملاحظه میشود که درکنار خود اسبی دونده دارد و کلمهٔ «لروآسپو» (Λροοαcπο) بعنوان شرح همراه آنست . آورل اشتاین درمقالهٔ خود بنام «خدایان زرتشتی درسکّه‌های هندوسکایی»[4] این اسم را همان اسم فارسی لهراسپ میداند که صورت اوستایی آن اَئوروَتْ اَسپَ[5] است. درتاریخ داستانی «ائوروَتْاسپَ» یعنی لهراسپ پدر کَوی ویشتاسپَ است[6] لیکن ائوروَت اسپَ یعنی «دارندهٔ اسبان تندرَو» اصلاً یکی ازنعوت واوصاف خورشیدوبنحو اخصّ اَپـَم نَپات[7] فرشتهٔ آب بوده‌است. اشتاین ازکلمهٔ «لروآسپو» همان اَپـَم نَپات ایزد اوستایی را می‌فهمد. اما اشتقاق کلمهٔ «لروآسپو» ازکلمهٔ اَئوروَت اسپَ

۱– Kaniska　　۲– Kūšān

۳– رجوع شود به‌مقالهٔ استن کُنو در آکتا اُریانتالیا ، ج۶ ، ص۹۳ ببعد .

Sten Konow, Acta Orientalia, VI, p. 93 sqq.

۴– Aurel Stein, Zoroastrian Deities on Indo-Scythian Coins, The Bab. and Or. Record, I, p. 157 sqq.

۵– Aurvataspa　　۶– یکبار در یشت ۵ بند ۱۰۵

۷– Apam-napât

که صورت پهلوی آن «رُوراسپ»[۱] یا «لوراسپ»[۲] است بسیار بعید بنظر می‌آید.

دارمستتر اسم خدائی را که در پشت سکهٔ کانیسکا ذکر شده، بنوعی دیگر خوانده است. بدین معنی که چون نخستین حرف از تصویری که اشتاین برای سکّهٔ مذکور تهیه کرده بود بوضوح قرائت نمیشد، دارمستتر آن اسم را «دْرُوآسپو» (△pooΛcπo) خوانده و معادل «دْرُوواسپ»[۳] دانسته است و با آنکه تصویر سکّهٔ شمارهٔ ۷ از فهرست شمارهٔ ۲۶ مجموعهٔ پرسی گاردنر[٤] بطور وضوح «لروآسپو» خوانده میشود، معهذا این پیشنهاد دارمستتر را درست می‌دانم. از طرفی دیگر تغییر «د» به «ل» در لهجات مختلف ایران شرقی امری عمومی است[۵] و در لهجهٔ سغدی مانوی، در افغانستان و بعضی از لهجات پامیر (منجانی[٦] و ییدقه[۷]) می‌یابیم. این تغییر غالباً در موردی اتفاق افتاده که «د» پیش از حرف مصوّتی قرار گرفته باشد با این حال در لهجهٔ منجانی کلمهٔ Lrūx یعنی داس ازدراث[۸] اشتقاق یافته است[۹].

باتوجه بمقدمات فوق کلمهٔ «لروآسپو» باحتمال قریب بیقین همان «دْرُوواسپ» بصورت مذکّر است که با حیوان خاص خود نشان داده شده[۱۰].

۱- Rōrāsp ۲- Lōrāsp

۳- Druvāspa ٤- Percy Gardner

۵- رجوع شود به: F. C. Andreas, Zwei Soghdische Excurse, Sitz. der Preuss. Akad. d. wiss., 1910, p. 308.

٦- Minǰāni ۷- Yidghah

۸- δrāθ ۹- Gauthiot, BSL., t. 19, p. 138

۱۰- که شاید آنرا بعنوان هدیه‌یی بخورشید می‌بخشند؟ رجوع شود به بند منقول در صفحهٔ قبل.

[من باب توضیح سخن مؤلف افزوده میشود که « لروآسپو » مشتق است از کلمهٔ دْرْوُ واسپَ که با تغییر « د » به « ل » بدان صورت درآمده و خدای ریش‌دار یعنی مذکری که در پشت سکّهٔ کانیسکا مجسم گردیده، همان دْرْواسپا ایزد مؤنث یشتهاست که در اینجا بصورت مذکّر ترسیم شده است وچون دْرْواسپا ایزد پرورانندهٔ حیوانات اهلی خاصه اسب است، در این تصویر باحیوان حمایت‌شدهٔ خود تجسم یافته، وازآنجا که نگاهبان سلامت حیوانات اهلی و اسبانست، اسبی که درکنار اوست، اسب سالم دونده‌یی نشان داده شده است. مؤلف در ذیل همین صفحه حدس زده است دْرْواسپا آن اسب را برای اهداء بخورشید با خود میبرد زیرا چنانکه میدانیم بنابروایات اساطیری‌دینی دْرْواسپا اسبی بخورشیدبخشید. مترجم.] ضمناً باید بدانیم ازآنجاکه الههٔ دْرْواسپا و گِئوش اورْوَن را یکی دانسته‌اند، بنابراین نوع مذکّر، نوع واقعی اوست زیرا کلمهٔ « اُورْوَن » مذکّر است . ازطرفی دیگر کلمهٔ « گَوـ » که صورت اسمی آن گئوش (گُوش) است، معمولاً مؤنث است وشاید بهمین‌سبب موجب مؤنث شمردن ایزد دْرْواسپا گردیده باشد زیرا تذکیر یا تأنیث ایزدان اوستایی، که عادةً صورت دستوری محض دارد، نتیجهٔ عمل آنها یاانتساب اسامی مذکّر یامؤنث بآنهاست، وطبیعی است که درچنین حالی تغییر دادن نوع مذکّر یا مؤنث آنها بآسانی امکان پذیراست .

یشت نهم بصورت یادگاری از زندگی کوتاه الههٔ دْرْواسپَ یا دْرْواسپا باقی مانده است، و استعمال آن بصورت « لروآسپو » در سکهٔ کانیسکا ، وسیله‌ییست برای آنکه بتوان بطورتقریب زمانی راکه این اسم

متداول بوده‌است معلوم داریم. واز آنجاکه این ایزد پیش از آنکه بین سایر اقوام شرق مورد ستایش قرار گیرد، مدتی میان ایرانیان پرستش میشده‌است میتوان تاریخ یشت نهم را بطور تقریب واحتمال درحدود قرن اول میلادی قرار داد، واین حدس با ملاحظاتی هم که دربارهٔ خصائص عمومی یشت مذکور کرده‌ایم سازگار است.



یشت نهم وسکهٔ کانیسکا دورنمایی از تحولات جریانهایی را که درآیین زرتشتی پیش ازتنظیم وتألیف نهایی مجموعهٔ کتب دینی واستقرار دین حاصل شده‌است، بما نشان میدهد. تحقیق در سکه‌های هندوسکایی که نام وتصاویرخدایان زرتشتی برآنها نقش شده، میتواند ما را درتحصیل اطلاعات سودمندی از اندیشهٔ ایرانیان دورهٔ اشکانی دربارهٔ امشاسپندان و ایزدان مزدیسنا، یاوری کند، لیکن متأسفانه تصریح دقیق دربارهٔ بعضی ازآنها فعلاً میسر نیست و دراینجا فقط بذکر این نکتهٔ مهم قناعت میکنم که وجود «واتَ» در روی سکه‌های هندوسکایی اهمیت موقت این ایزد راکه فقط درتضاعیف کلام اوستای موجود ذکری ازو شده‌است، معلوم میدارد. ذکر او در اوستا همچنانکه گفته‌ایم تصادفی و بعنوان یکی از ایزدان بی‌اهمیت و درجهٔ دوم، همراه ایزدان دیگر صورت گرفته است مگر دربند۲ ازیشت چهاردهم که درآنجا وِرِثْرَغْنَ تحت عنوان «واتَ» معرفی میگردد. موضوع دیگر قابل ذکر آوردن نام الههٔ «نَنَ»[۱] است برروی سکه‌های هندوسکایی. تداول ستایش این ایزد در دورهٔ اشکانیان

۱- Nana

از روی مآخذ غیر ایرانی ثابت میشود[1] درصورتی‌که اثری ازآن در اوستا مشهود نیست مگر آنکه احتمالاً اسم نَنَرَاستی[2] را که در بند ۱۱۵ از یشت۱۳ ملاحظه میشود مشتق ازآن بدانیم.

یشت ۱۵ (رام یشت)

این یشت به «وَیّو»[3] تخصیص یافته وعنوان فارسی آن «رام یشت» است. بارتولومه آنرا بعنوان «تألیف سست جدید»[4] وصف کرده است. بااین حال ضمن مطالعه درمتن آن میتوان دو طبقهٔ تاریخی را درآن تشخیص داد. نسبت بقسمت ابتدائی یشت (بندهای ۱-۵) وقسمت اخیر آن (بندهای ۳۸-۵۸) که بنثر هستند و گاه درجای جای آنها بعضی کلمات منظوم مشاهده میکنیم، داوری بارتولومه درست بنظر میآید. لیکن قسمتی که حاوی ادعیه و اذکار پهلوانان درپیشگاه «وَیّو» است، واز بند ۶ تا بند ۳۷ را شامل میشود، از دوره‌های خیلی متأخر نیست. دراین قسمت چه ازحیث زبان وچه از باب قواعد دستوری، و روش انشاء و اوزان، سبک یشتهای قدیم را ملاحظه میکنیم و رام یشت مانند یشتهای قدیم حاوی روایات کهن مربوط بتاریخ داستانی ایرانست و باتفاصیلی همراهست که درموارد دیگر یافته نمیشود.

اگرچه این قسمت شامل بعضی مواردست که کم و بیش از روی بندهای ۱۷ و ۱۹ یشت پنجم تقلید شده، لیکن این موارد هم رونویسی محض از دوبند مذکور یشت پنجم نیست، درست خلاف آنچه دربارهٔ یشت نهم ملاحظه کرده‌ایم.

۱- رجوع شود به رسالهٔ اونوالا بعنوان «ملاحظاتی دربارهٔ آیین پارتی‌ها»، بمبئی، ۱۹۲۵، ص ۲۰

J. M. Unvala, Observations on the Religion of the Parthians, (Bombay, 1925) p. 20

۲- Nanarāsti

۳- Vayu

۴- Das Junge Machwerk

علاوه برین رام یشت بنظر ما بازمانده‌ئی از یک یشت قدیم در ستایش «وَیّو» حاصل شده‌است. منتهی بندهای ٦ الی ٣٧ آن تنها قسمتی از یشت قدیم است که کاملاً و بدون اختصار باقی مانده است. برای آنکه خلاء این یشت را درسایر موارد پرکنند بعدها مقدمه و مؤخره‌ئی برین قسمت باقیماندهٔ قدیم افزودند و این دو قسمت مجعول الحاقی بعلت سستی زبان کاملاً شناخته میشود منتهی لفّاظی و تصنع در کلمات که دربرخی ازموارد قسمت اصلی یشت ملاحظه میشود (بندهای ٧ و ١١ و ٢١) مارا برآن میدارد که تصور کنیم آن قسمت اصلی هم ازسایر یشتهای قدیم تاحدی جدیدتر ولی بااینحال بسیارقدیمتر از یشت نهم است.

یشت ١٦ (دین یشت)

کوتاهی جملات، سبک انشاء خشک وفقدان وزن درین یشت دلایل مبرهنی است براینکه یشت ١٦ در دورهٔ جدیدی بوجود آمده‌است وبهرحال نمیتواند قدیمتر ازدورهٔ اشکانیان باشد. تنها قسمتی ازین یشت که بعلت حالت شاعرانهٔ خود تاحدی خاطرهٔ یشتهای کهن را تجدید میکند بندهای ٦ تا ١٣ است که قسمتی ازآن یعنی بندهای ٦-٧ باتغییرات مختصری دریشت ١٤ بندهای ٢٨-٣٣ ملاحظه میشود و گویا مؤلف یشت ١٦ این قسمت را ازآنجا تقلید کرده یا برداشته‌است.

وِندیداد [1]

وندیداد تنها کتاب اوستای موجود است که با یکی از نسکهای معیّن ازاوستای دورهٔ ساسانی یعنی نسک ١٩ مرتبط است. مقایسهٔ وندیداد

۱- وندیدات Vendidat اسم مصحف یکی ازنسکهای پنجگانه اوستای موجود است که اصل آن بایست Vi - daeva - dāta یعنی قانون ضد دیویسنا باشد.

موجود بافهرستی از وندیداد دورهٔ ساسانی که درهشتمین کتاب دینکرت آمده است. نشان میدهد که دوازدهمین فرگرد از وندیداد اصلی در قرن نهم میلادی از میان رفته بود و بنابرین دوازدهمین فَرْگَرْد از اوستای موجود که با زبان سست خود بخوبی تشخیص داده میشود ، قسمت مجعول بسیار جدیدی هست[1] . از سبک مطبوع و دل انگیز و روح شاعرانهئی که مشخّص بسیاری از قسمتهای یشتهای قدیم است، در نثر خشک وندیداد اثری باقی نیست ودراین نسک عبارات متحد ویکسانی بارها تکرار میشود. گاهی در جایْ جایِ این کتاب قطعاتی از اشعار دینی بسیار قدیم ملاحظه می‌توان کرد. دوازدهمین فرگرد هیئت تفسیرو تفصیلی را ازبعضی منقولات اساطیری بصورت موزون داردکه برخی از اشعار آن نگاهداری شده‌است. همین وضع هم درفرگرد۲۲ مشهود است. دربین قطعات موزون بسیار قدیم، که در وندیداد قابل ملاحظه‌اند، میتوان این قطعات را ذکر کرد: فرگرد ۳ بندهای ۲۴-۲۹ ، فرگرد ٤ بند۱ (که خود موضوع اصلی بندهای بعدی قرار میگیرد) ؛ قسمت اخیر از فرگرد ۵ بند ۹ و وندیداد ۵ بند ۲۰ و بخش واپسین از فرگرد ۱۸ بند۱ (= قسمت اخیر از فرگرد ۱۸ بند ۵) و فرگرد ۱۸ بند ٦- ۷ و فرگرد ۲۱ بند ۵ . ازبعضی قطعات منظوم دیگر چنین برمی‌آید که جامعان و مؤلّفان آنها را از سایر موارد تقلید کرده‌اند، مانند فرگرد۷ بندهای ۲٦-۲۷ ؛ ۱۳بند۳۹ ؛ ۱۸ بند۳۰و۳۲ و غیره.

وندیداد متضمّن قوانین دینی زرتشتیان است : قوانین مذهبی

۱- رجوع شود به مقالهٔ گلدنر Geldner درتاریخ فقه‌اللغهٔ ایرانی (Grundr. d. Iran. Phil.)، ج ۲ ، ص ۵

دربارهٔ پاکی وناپاکی ، گناه‌وتوبه ؛ مطالب اصلی کتاب را تشکیل میدهند. این کتاب مجموعه و تألیفی است از قواعد و آداب دینی که در نواحی مختلف معمول بوده و بهمین سبب گاه با هم اختلاف و تناقض دارند. از زمینهٔ عمومی کتاب فرگردهای ۱و۲و۱۹ و قسمتی ازفرگردهای ۲۰-۲۲ را باید خارج کرد.

اکنون باید دید این جمع آوری و تألیف در چه دوره‌یی صورت گرفته است ؟ یکی از فصول این کتاب که در آن ممالکی که اهورمزدا خلق کرده وزیانهایی که اهریمن بهریک از آنها رسانیده است موردبحث قرار میگیرد ، در حکم مقدمهٔ کتاب شمرده میشود. سلسلهٔ کشورها و نظمی که در ذکر آنها رعایت گردیده است ، چنانکه آندرآس متذکر شده ، نشان میدهد که این فرگرد در دورهٔ مهرداد (مِتْرَدات) اول پادشاه اشکانی تنظیم شده است[1].

چنین تصور میشود که مجموعهٔ قوانین و قواعد دینی وندیداد در دورهٔ سلطنت مهرداداول تألیف‌شده‌باشد؛ فصلی که‌ازخلقت ممالک بحث میکند وربطی بامواضیع اصلی کتاب وندیداد ندارد، درمقدمهٔ این‌مجموعه قرارگرفته است تا مبیّن سرزمینها و ممالکی باشد که این قوانین وقواعد دینی، بنحوی که در دورهٔ اشکانیان تثبیت شده بود ، میبایست درآنها

۱- انشاء این فرگرد درحدود سال ۱٤۷ پیش از میلاد ، بعد از فتح سر زمین ماد وپیش از تصرف بابل و شوش (که در صورت ممالک مذکوره دراین فرگرد ذکر نشده‌اند) انجام گرفته‌است.

مورد عمل قرار گیرد[1]. زبان و سبک انشاء وندیداد با این فرض که همهٔ کتاب از دورهٔ اول عهد اشکانیست، کاملا سازگارست.

بعضی اطلاعات مربوط بآداب دینی که میتوان از وندیداد بیرون کشید، درست بهمین زمان که فرض کرده‌ایم، ارتباط می‌یابد مثلا در دورهٔ هخامنشیان گذاشتن اجساد مردگان در دخمه‌ها فقط درمیان مغان معمول بود و هرودوت باین نکته اشاره می‌کند (کتاب اول بند ۱٤۰)[2] وحال آنکه اجساد پادشاهان هخامنشی بخاك سپرده میشد. اما بنابر احکام وندیداد (فرگرد سوم بند۹ ببعد؛ فرگرد پنجم بند ۱۰ ببعد؛ فرگرد ششم بند ٤٤ ببعد) قرار دادن اجساد در دخمه‌ها برای همهٔ زرتشتیان اجباری بود و بنابر اشارهٔ ژوستین[3] مورخ رومی عادت پادشاهان اشکانی نیز چنین بوده است.

۱– در اولین فرگرد کتاب صورت کلمهٔ مُورُو Mouru (خوانده شود: مُوروو Môrvu)، یعنی مَرغیان یامرو، قابل توجه است. این صورت تحت تأثیرلهجات میانین ایران و مخصوصا لهجهٔ باخذی Bāxδi (Bactriane) که بعدها بهباخْل Bāxl و بلخ تغییر یافته ومربوط بایران شرقی است، بوجودآمده است.

۲– استرابون در این مورد تنها قول هردوت را تکرار می کند.

۳– Justin

فهرست تاریخی اوستا

(یشتها و یسناها و وندیداد)

یشت ۱۰ یشت ۱۳ یشت ۱۹	مربوط بپیش‌از دورهٔ هخامنشی یا اوایل آن عهد
یشت ۵، بعدازسال ۴۰۴ ق.م یشت ۱۷ یشت ۸ یشت ۱۴ یسنای ۹-۱۱ یسنای ۵۷ یشت ۱۵، بندهای ۶-۳۷	مربوط بدورهٔ هخامنشیان واحتمالا قرن چهارم ق.م.
وندیداد، که در حدود سال ۱۴۷ ق.م جمع آوری شده، یشت نهم، مربوط بحدود قرن اول میلادی.	مربوط بعهد اشکانی
یشت ۱۶	مربوط بدورهٔ اشکانی یادورهٔ جدیدتر.

-۲-

آیین زرتشتی ومذهب زُرْوانی

ایزد زُروان[1] یعنی « زمان » در بعضی ازموارد اوستای موجود که نام عده‌ی از ایزدان قابل ستایش آمده است ، نقل‌شده، لیکن این موارد چندان روشن نیست.

چون کتب مذهبی پهلوی که مبیّن اصول دینی زرتشتی هستند ، « زُروان » را بعنوان اولین خدا و پدر اورمزد و اهریمن نمی‌شناسند ، بلکه تنها بعنوان یکی‌ازایزدان‌کم اهمیت تلقی مینمایند ، (مگر در بعضی ازموارد ِ مینوکِ خرَت و رسالهٔ علمای اسلام) ، ازینروی تصور میشود که کیش زُروانی (که جز از طریق مآخذ خارجی شناخته نمیشده است) چیزی جز یک جریان زودگذر نبوده وظاهراً چند قرنی درآیین زرتشتی نفوذ داشته‌وسپس‌ازمیان رفته ومزدیسنای واقعی، بنحوی که در کتب‌دینی ملاحظه می کنیم ، جای آنرا گرفته است . با اینحال بعداز چند سال باز ملاحظه میشود که عقیدهٔ زُروانی یکی از مهمترین عوامل مؤثر درتاریخ عقایدآسیای علیاست .

۱- Zurvān

یونکر[۱] و شیدر[۲] دربارهٔ منابع این مذهب بحثی مستوفی کرده‌اند. لیکن راجع بروابط میان این مذهب و دین رسمی زرتشتی نتوانسته‌اند بنتیجه‌ئی برسند.

اکنون دراین بحث خود شروع بذکر مآخذ اساسی مذهب زروانی می‌کنیم:

گاثاها : برای آنکه از قدمت مذهب زُروانی اطلاعی بدست آوریم نخست باید بیکی از قطعات گاثاها متوجه شویم و آن یسنای ۳۰ بند ۳ است که دربارهٔ دوگوهر اولیه که خدیوان همزاد نامیده میشوند، و معرّف خیر و شر در اندیشه‌وگفتار وکردارند سخن می‌گوید. یونکر (ص ۱۴۴)

۱- Junker, Über Iranische Quellen der Hellenistischen Aion-Vorstellung (Vorträge der Bibliothek Warburg, I, 1923, p. 125 sqq.

انتقادی که شفتلوویتز Scheftelowitz بر این مقاله کرده است بنظر من چندان با موفقیت همراه نیست.

۲- Reitzenstein – Schaeder, Studien zum antiken Synkretismus, aus Iran und Griechenland (Studien der Bibliothek Warburg, 1926). Urform und Fortbildungen des manichäischen Systems, von H. H. Schaeder. (Vortr. d. Bibl. Warburg, IV, 1927).

چنین بنظرمیرسد که عقیدهٔ مؤلف دربارهٔ تأثیر عقیدهٔ زروانی درایران دراولین و دومین مقالهٔ او باهم تفاوت یافته است و من این اختلاف را بعد ازین تحت عنوان شیدر شمارهٔ ۱ و شیدر شمارهٔ ۲ که بترتیب راجع بدومقالهٔ مذکور اوست روشن خواهم کرد. این موضوع را آقای وزندونک Wesendonk هم در (Urmensch und Seele) ص ٦٥ ببعد، مورد بحث قرار داده‌است.

معتقد است که اندیشهٔ مربوط بخالق اولیه یعنی زُروان که پدر آهُورَمَزداه وآنگْرَمَی نیو[۱] (آکَکْمَی نیو[۲]) بوده. درقدیمترین ازمنهٔ عهد آیین زرتشتی وجود داشته‌است. پس میتوان ازقسمت مذکورچنین نتیجه گرفت که سپنتَ مَی نیوکه احتمالاً همان «آهُورَمَزداه» است وآنگْرَمی نیو هردو ازیک پشت و پسر یک پدرند. البته نمیتوان بصراحت گفت که این پدر همان «زُروان» بوده است ولی مسلّم است که اندیشهٔ زُروانی درهمین قسمت مختفی است وازهمین مورد ازسخنان ومواعظ زرتشت منبعث گردیده‌است.

قرن چهارم ق. م. اوذیموس رودیوس[۳] شاگرد ارسطوگفته‌است که[۴]: «درمیان مغان و همهٔ نژاد آریائی (= ایرانی) مفهوم بدیهی وجود وحقیقت واحد را بعضی مکان و بعضی زمان (یعنی زُروان) می‌نامند که از آن دو گوهر پدید آمده‌اند یکی خالق خیر و دیگری خالق شرّ؛ و یا بنابرقول بعضی‌ازآنان پیش ازین دوگوهر نوروظلمت پدیدارشده‌است. این‌دو (یعنی این دوگوهرثانوی) منشاء اختلاف وتناقض درعالم طبیعت شده‌اند که درآغاز امراختلافی بایکدیگرنداشته‌اند، ودودسته موجودات عالیه‌ازآنهاپدیدآمده‌ومطیع آندو هستند، یعنی یک‌دسته‌ازآنهاتحت اطاعت اُرُماسدس[۵] و دستهٔ دیگر تحت فرمانروائی آری مانیوس[۶] قرار دارند»

۱– Angra Mainyu ۲– Aka Mainyu

۳– Eudemos Rhodios

۴– رجوع شود به کتاب مبادی اولیه (de primis principiis) از دمسقیوس (Damascios)، چاپ روئل (Ruelle)، ج ۱، ص ۳۲۲.

۵– Oromasdes ۶– Arcimanios

اندیشهٔ زروانی در آیین مهر پرستی[۱] : در اینجا توضیح آقای کومون را درکتاب «رموز میترا»[۲] نقل می‌کنم که گفته‌است : «در رأس نظام الهی ودراساس ومبنای اشیاء دراصول آیین میترایی، که خود دنبالهٔ نظریهٔ مغـان زروانی مذهب است ، ملاحظه می‌کنیم کـه زمان مطلق یا بی‌نهـایت (زِروان آکَرَنَ)[۳] قرار داشت کـه او را گـاه کرونوس ساکولوم[۴] یا کیوان (زُحل) مینامیدند ، لیکن این تسمیه‌ها وضعی بود زیرا درعین‌حال اورا وصف ناشدنی وبی‌نام‌هم تصور می‌کرده‌اند. معمولا این وجود را بتقلید یکی از نمونه‌های نخستین موجودات در نـزد ملـل شرقی با سرشیر و جسمی که ماری دورآنرا گرفته باشد تجسم میداده‌اند و تعدد اشیایی که هنگام تجسم برآن میافزوده‌اند خود معرف این بودکه صفات و سجایای او هنوزمشخص ومحدود نشده بود. مثلا دراین‌پیکرها مانند خدای قاهروحاکم علی‌الاطلاقی عصای فرمانروایی در دست دارد وغالباً درهردست‌او کلیدی‌است واین‌بمنزلهٔ آنست که‌صاحب آسمان‌است ودرهای‌آسمان را اوخواهدگشود. پوزهٔ نیم‌گشودهٔ او که فکّین هول ـ انگیزش‌را نشان‌میدهد، علامت‌قدرت‌مخربهٔ زمان‌است که‌همه‌چیزرامی‌بلعد و بدم در می‌کشد . بالهایش رمزی از تندگذری اوست . حیوان خزنده (ماری) که‌حلقه‌های‌آن ویرا درخود فشرده، اشاره‌ییست بحرکت‌دوری خورشید برمدار خود ، و علائم منطقة البروج که برجسم او حک شده

۱ – Mithriacisme

۲ – F. Cumont, Les mystères de Mithra, 3ème éd., p. 106 sqq.

۳ – Zervan Akarana

۴ – Kronos Saeculum

ونشانهای فصول که همر دآنهاست معرّف حوادث جوّی وارضی است که خود رموزی ازگذشت ابدی سالها هستند... »[1]

قرن اول قبل از میلاد : کتیبهٔ آنتیوخوس اول کوماژنی[2] ۶۹ــ۳۴ قبل از میلاد) : در این کتیبه پادشاه سلوکی تصاویری از « زئوس اوروماسدس »[3] و « آپولون میثرا هلیوس هرمس »[4] و « آرتاگنس[5] هراکلس آرس »[6] نقش کرده وازمیهن حاصلخیزخود «کوماژن »[7] اسم برده وضمن اظهار اطاعت ازخدایان یونانی وایرانی خود یکی ازقوانین مقدس را ذکر کرده وگفته است باید همهٔ نسلهای آدمی که زمان مطلق (زمان لانهایه) یا « زْروان آکَرَنَ »[8] تعاقب آنهارا بنابرتعیین وتقدیرحیات دراین سرزمین مقدّرخواهد ساخت ، ازآن پیروی نمایند » .

قرن سوم میلادی : در قطعات مانویان ایران غربی . سغدی . واویغوری ، زُروان بعنوان نخستین خالق دانسته شده است. مذهب زروانی درمیان مانویان مذکوربدون تردید ازآیین اصلی مانوی گرفته شده بود[9] .

۱ــ دیتن برگر در کتیبه های شرقی شمارهٔ ۳۸۳ (Dittenberger, Orient.) Inscript. n. 383) رجوع شود به یونکر، ص ۱۰۵ ، وشیدر شمارهٔ ۲ ص ۱۳۸ ببعد

۲ــ Antiochos de Commagène ۳ــ Zeus - Oromasdes

۴ــ Apollon - Mithra - Hélios - Hermès

۵ــ آرتاگنس مسلماً صورت یونانی اسم ورثرغنه Vərəθraγna است.

۶ــ Artagnes - Héraclès - Arès

۷ــ Commagène

۸ــ Zrvan Akrarana رجوع شود به شیدر شمارهٔ ۲ ص ۱۴۰ پاورقی ۱

۹ــ شیدر شمارهٔ ۲ ص ۱۴۴

قرن چهارم میلادی : در کتاب مفقود تئودور دو موپسوئست [۱] (حدود ۳۶۰–۴۱۸ میلادی) که فوتیوس [۲] منتخبی ازآنرا نقل کرده است چنین آمده بود: « تئودور در کتاب نخستین خود مذهب شنیع ایرانیان را که زارادس [۳] (زردشت) آورده است شرح میدهد ، یعنی آیین زورُوآن [۴] (= زروان) که زردشت او را بعنوان فرمانروای همهٔ عالم معرفی کرده و گفته بود بعد از فدیه‌هایی که برای زادن هرمیسداس [۵] داد ، سرانجام هرمیسداس را با شیطان (= اهریمن) یکجا بزاد . . . »

قرن پنجم میلادی : مؤلفان مسیحی ارمنی:

« اِزنیک دوکوتب » [۶] دررسالهٔ « نقض مذاهب » [۷] چنین آورده است: مغان گویند، آنگاه که هیچ چیز وجود نداشت ، نه آسمانها ، نه زمین ، ونه هیچیک از مخلوقاتی که در آسمانها و روی زمینند ، تنها موجودی بنام « زِروآن » [۸] وجود داشت . این اسم را میتوان تقدیر یا فرّ معنی کرد . درمدّت هزارسال زروآن فدیه‌ها داد تا از او پسری بوجودگراید و او را اورمیزْتْ [۹] (اورمـَزد) بنامد تا او آسمانها وزمین وآنچه راکه دراوست خلق کند . بعد از هزارسال نسبت بکوششهای خود بشک افتاد واندیشه

۱– Thèodore de Mopsueste
۲– یونکر ص ۱۴۶
۳– Zarades
۴– Zourouan
۵– Hormisdas
۶– Eznik de Kotb
۷– رجوع شود به: مجموعهٔ مورخان ارمنی تألیف Langlois ج ۲ ، ص ۳۷۵
۸– Zérouan
۹– Ormizt

کرد که آیا پس از این همه فدیه‌ها پسری بنام اورمزد خواهم داشت یا آنکه رنجهایم بی‌ثمر خواهد ماند ؟ درآن حال که سرگرم این‌خیالات بود اورمیزْتْ وآهْرْمِـن[1] (= اهریمن) در شکم او پیدا شدند . اورمزد از باب فدیه‌هایی که کرده بود بوجود آمد و اهرمن بسبب تردیدی که دراو حاصل شده بود . چون زروان ازین حال آگهی یافت گفت از دو پسرکه درشکم منست ، هرکدام زودتر خودرا بمن‌بنمایاند پادشاه جهان خواهد بود.

چون اورمزد از اندیشهٔ پدر آگهی یافت برادر خود اهرمن را ازین‌حال باخبر ساخت و بدو گفت پدرما زروان چنین اندیشیده‌است‌که هریک از ما دو تن که زودتر از دیگری خود را بدو بنمایاند پادشاه خواهد بود . اهرمن چون این بشنید شکم زروان را بشکافت و برای معرفی نزد پدر رفت . زروان او را بدید لیکن ندانست که او کیست و ازو پرسید : کیستی ؟ اهرمن درپاسخ گفت : من پسر توام ! زروان بدو گفت : پسر من بویی دلپذیر دارد و درخشنده است لیکن تو مظلم و بدبویی ! در آن حال که این دو با یکدیگر سخن می‌گفتند اورمزْتْ (اورمزد) که در وقت مقدّر با بویی خوش و با درخشندگی ولادت یافته بود، نزد زروان رفت و همینکه زروان را چشم براو افتاد دانست که او پسر ویست زیرا برای او فدیه‌ها داده بود . پس دسته‌یی از چوب[2] را

---

۱ -- Ahmèn

۲ - مراد همان دسته‌یی است که بَرِسمن barəsman نام دارد.

که در دست داشت و در ستایشها بکار میبرد به اورمزد داد و گفت : تاکنون فدیه‌هایی در راه تو داده‌ام و ازین هنگام تو باید برای من فدیه دهی و آنگاه درحالی که دستهٔ چوب را بدو میداد ویرا تقدیس کرد. دراین‌هنگام اهرمن نزد زروان رفت و بدو گفت مگرتوعهد نکرده‌بودی که هر یک از دو فرزندم که نخستین بار نزد من آید او را بپادشاهی برمیگزینم؟ زروان برای آنکه ازعهد خود بازنگردد به‌اهرمن چنین گفت: ای موجود خبیث و بدکار! نه هزارسال پادشاهی ترا خواهد بود و بعداز آن اورمزد را بر تو فرمانروا خواهم کرد. بعد از نه هزارسال پادشاهی اورمزدرا خواهد بود وهرچه اراده کند خواهدکرد. پس‌اورمزدواهرمن هریک شروع بخلق مخلوقات خودکردند. هرچه اورمزد پدید می‌آورد خوب وراست بود وهرچه اهرمن میآفرید شروسرکش!».

الیزه (الیشی)[1] بازمانده‌یی از یک منشور را که بنابر قول او مهر نَرسی وزیر یزدگرد اول وبهرام پنجم نوشته و بارمنیان خطاب کرده بود، نقل نموده است. درین منشور بعضی از مشخصات اصلی آیین زرتشتی نشان داده شده و از آن جمله است خلاصهٔ ذیل دربارهٔ مذهب زروانی: «درآن هنگام که آسمانها و زمین موجود نبود، خدای بزرگ زروان هزار سال فدیه داد و گفت : اگر برای من پسری بنام اورمزد بزاید آسمانها و زمین را پدید خواهد آورد. سرانجام از او دو پسرآمد یکی برای خاطرفدیه‌هایی که داده بود ودیگری‌برای‌آنکه باخود اندیشیده بودکه: اگر اتفاقاً قلمروخودرا بآنکه نخستین بارازمن بوجود خواهدآمد

۱– Elisée (Elišē)

بدهم ... وآنکه ازین شکٹ بوجود آمد، نزد زروان رفت . زروان از او پرسید کیستی ؟ وی گفت من پسر تو اورمزدم. زروان پاسخ داد: پسرمن درخشنده است و بویی دلپذیردارد لیکن توظلمانیوبویناکیوآنگاه قلمرو خودرا برای نه‌هزارسال بدو بخشید. چون پسردیگرش بزاد اورا اورمزد نامید و بدوگفت تاکنون من برای تو فدیه داده‌ام لیکن ازین پس تو باید فدیه برای من بدهی . پس اورمزد آسمان و زمین‌را بیافرید واهرمن همهٔ بدیها را پدیدآورد »[1]

لازار دوفارب[2] (م. ٤٨٤ میلادی) نیزهمین منشور را بنوعیدیگر آورده‌است[3] وبهمین سبب درنقل او سخنی از زُروان نیست ومبانی دین زرتشتی بتفصیل ذکرنشده است .

قرن پنجم میلادی یا بعد از آن که بهرحال پیش از پایان عهد ساسانی است :

مناظرهٔ «آذر هرمزد» و «آناهید» با موبدان موبد رئیس‌روحانیان زرتشتی چنین‌است[4]:

آذرهرمزد بموبدان موبد گفت : کدام مذهبی که سودمند باشد

---

۱ - رجوع شود به‌مجموعهٔ مورخان ارمنی تألیف Langlois، ج ۲ ، ص ۱۹۰

۲ - Lazar de pharbe

۳ - مجموعهٔ مورخان ارمنی ، ج ۲ ، ص ۲۸۱

۴ - Th. Nöldeke, Syrische Polemik gegen die persische Religion

Festgruss an R. V. Roth, p. 35 sqq.

داری؟ آیا باید آشوکَر، فرَشوکَر، زَروکَر[۱] وزُروان‌را بخدائی بپرستیم یا هرمزد را که بدعا و آرزو زاده شد: و پدر او با همه دعاها و قربانیها بآرزوی خود در داشتن آن فرزند نمی‌رسید، مگر پس از آنکه شیطان (= اهریمن) بی خواست او بوجود آمده بود، بی‌آنکه پدر او بداند چه کسی آن فرزندان را در شکم او پدید آورده و چه‌کسی او را خلق کرده است؟...»

آناهید به موبدان موبد گفت: «اگرهرمزد آنها را (یعنی آتش و ستارگان‌راکه فرزندان هرمزدند) تصور کرده وازخود، یعنی تنها ازوجود خود، پدید آورده است، ازین جهت نظیر زُروان پدر خود است که مانویان او را مرد مؤنث میدانند.... و بدین‌ترتیب هرمزد در معرض شروع وختم‌ومرگ قرارمیگیرد[۲] همچنانکه ما مخلوقات هستیم. اینست آنچه از وجود پدر او زُروان ومادر او خوَشیزَگ[۳] برمیآید...»[٤]

۱– رجوع شود به: شیدرشمارهٔ۲، ص۱٤۱ ببعد. معلوم نیست فرَشوکَر Frašōqar واشوکر Ašōqar و زروکر Zarōqar چه‌خدایانی هستند. دو اسم نخستین فرَشوکَر Frašōkara و اَرشوکَر aršōkara را که با مَرشوکَر maršōkara بعنوان‌نعوت و صفاتی از ورثرغنه در یشت ۱٤، بند۲۸، ذکر شده‌اند، بیاد ما میآورد. لیکن بهیچروی نمیتوان اَشوکَر را بتبعیت ازعقیدهٔ آندره‌آس مرکب از اَش aša دانست زیرا اَش خود اصلا اوهر uhr بوده و براثر خطای کاتبان اواخر دورهٔ ساسانی بدین صورت درآمده است.

۲– یعنی باصطلاح حکماءِ مشاء ممکن الوجود است که آغاز و انجام و فنا و نیستی دارد.

۳– Xwašizag

٤– اسم خوَشیزَگ بنحوی ازمیان صورتهای مختلف مذکور در آثار سریانیان

بقیه در صفحهٔ بعد

بااینحال «کومن[۱]» حق دارد[۲] قول مهر نرسی رابنحوی که «الیزه» نقل کرده و آن خود منقول از «ازنیک»[۳] است[۴]، غلط تصور کند ومطلبی که بیشتر موجب تردیداست آنکه مأخذ «ازنیک» رسالهٔ «تئودور دوموپوئست»[۵] است که از آن تنها قسمتی بوسیلهٔ فوتیوس[۶] تلخیص گردیده وسخن تئودور وهمچنین اظهارات متکلمین سریانی ثابت می‌کند که نظر فوق مربوط به‌زرتشتیان دورهٔ ساسانی است.

درآثاریکی از نویسندگان سریانی بنام تئودوربارخونی[۷]، که‌احتمالا در قرن هشتم و اوایل قرن نهم میلادی میزیسته[۸]، خبر ذیل را در بارهٔ داستان اساطیری زُروان میان زرتشتیان می‌یابیم[۹]: «زرتشت درابتدابچهار

بقیهٔ ازصفحهٔ قبل

انتخاب شده که مورد اعتقاد «نلدکه» است. اما بحث دراینجاست که اگر هرمزدازشکم زُروان پدیدآمده چگونه برای‌او مادری نیز میتوان‌فرض کرد. دریکی‌از قطعات مانوی که بزبان سغدی باقی‌مانده(مولر، نسخ خطی‌موجود، ج۲، ص۱۰۱و۱۰۲...(Müller, Handschriftenreste) برای عیسی که در نزد مانویان دارای همان نقش‌اُهرمَزد میباشد پدری بنام زُروان وسادری بنام رام رَتوخ Rām-Ratūx (اوستا: رامَ‌راتاوُهوی (Rāma - Rātā - vohvi) ذکر شده است.

۱- Cumont

۲- Textes et monuments, I,p.17-20

۳- Eznik

۴- Le «corsaire littéraire», Schæder I, p. 239

۵- Théodore de Mopueste

۶- Photios

۷- Théodore bar Khouni

۸- رجوع شود به «کتیبه‌های صابئی ظروف خوآبر Inscriptions mandaïtes des coupes de khouabir ص۱۰۶، تألیف پونیون (H. Pognon)

۹- ایضا ص۱۶۲ ببعد.

مبداء مثل چهار آخشیج[۱] قائل بود و آن چهار عبارتند از «آشوکَر»[۲] ، پَرشوکَر[۳] ، زَرُوکَر[۴] و زَرْوان[۵] و گفت که زروان پدر اهُرمَزد است . دربارهٔ تصور وجودی اورمزد و اهریمن نیز چنین گفته است که : آنگاه که هیچ چیز غیر از ظلمت وجود نداشت ، زَروان هزار سال تمام فدیه داد و چون از حیث داشتن فرزند بتردید افتاد ، درهمان حال که وجود اورمزد را تصور میکرد وجود شیطـان (= اهریمن) هم تصور گشت و چون از تصور وجودی اهریمن آگاه شد گفت : هریک که زودتر نزد من آید پادشاهی ازآن او خواهد بود . اورمزد از اندیشهٔ پدر آگهی یافت و شیطان (= اهریمن) را از آن مطلع ساخت . اهریمن بعد از اطّلاع از این راز شکم مادر[۶] را بشکافت و بجانب زروان رفت . زروان ازو پرسید : تو کیستی ؟ گفت پسر توام ! زروان در پاسخ گفت : تو پسر من نیستی زیرا که سیاه و زشتی . چون زروان این سخن بگفت اورمزد با خوشبویی ودرخشندگی بزاد . زروان گفت : اینست پسر من اورمزد ! وشاخه‌یی‌را (= بَرسَم) که در دست می‌گرفت بدو داد و گفت تاکنون من برای تو فدیه می‌دادم و اکنون نوبت تست که چنین کنی ! چون

۱ – این تعبیر بسیار نارساست زیرا زروان یعنی « زمان » یکی از چهار آخشیج نمیتواند بود .

۲ – Achouqar

۳ – Parchouqar

۴ – Zarouqar

۵ – Zarwan

۶ – این همان مطلبی‌است که « اناهید » درآخرین قسمت از بیان خود که قبلا نقل کرده‌ایم ، بدان اشاره کرده بود . بدین معنی که اورمزد و اهریمن از شکم پدرشان زروان پدیدنیامده‌اند بلکه‌ازشکم مادرشان که زن زروان‌بود .

وضع بدین صورت درآمد شیطان (= اهریمن) به زروان گفت: توجه کن! مگر تو عهد نکرده بودی که هر که نخست نزد من آید پادشاهی بدو خواهم داد؟ زروان در پاسخ او گفت: ای شیطان (= اهریمن)، برو، هزار سال پادشاهی بتو داده‌ام و اورمزد را بر تو مسلّط ساخته‌ام. بعد ازین مدت اورمزد بر همه چیز سلطنت خواهد داشت و همهٔ امور را بنابر اندیشهٔ نیکٔ خویش اداره خواهد کرد. شیطان (= اهریمن) برفت و هرچه خواست کرد.»

موارد مربوط به زروان در **اوستای موجود** بشرح ذیل است:

وندیداد فرگرد ۱۹ بند۱۳. دراین مورد چنین آمده است: آنگاه اهورمزداه گفت، ای زَرَتُوشترَ، ثْواشَ[1] (= فضا) که آیین خاص خود (خْوَداتَ[2]) دارد، زمان لانهایه (زَرْوَن آکَرنَ) و وَیُو دارندهٔ کردار عالی را ستایش کن...

وندیداد فرگرد، بند۱۶. درین مورد زرتشت سه ایزد مذکور را ستایش می کند.

وندیداد فرگرد۱۹، بند ۱۹. درین مورد روان آدمی که بعدازمرگ در دست دیو ویزَرِشَ[3] گرفتارست، راهی را که زروان آفریده و راه نجاتست، می‌یابد.

دریسنای ۷۲، بند۱۰ (سیروزهٔ ۱ بند۲۱ و سیروزهٔ ۲ بند۲۱) چنین آمده‌است: ماروز «رامَن» دارندهٔ گله‌های خوب و «وَیُو» دارندهٔ کردار

۱- θwāša   ۲- Xvaδāta
۳- Daeva Vizarəša

عالی را که بسبب آن بر همهٔ آفریدگان دیگر برتری می‌یابد ، ستایش می‌کنیم وهمچنین روز « ثْواشَ خْوَداتَ » و « زَروانَ اَکَرَنَ » و « زْرْوَن دَرِغوخْوَداتَ »[1] را[2].

ازین موارد نمیتوان باهمیت « زروان » در کلام مزدیسنا پی برد و ممکن است که عقیدهٔ زروانی دریکی از کتب مفقودهٔ اوستای ساسانی ومثلاً « دامداد نسکٔ » مذکور بوده ، زیرا این کتاب مأخذ نسخهٔ اصلی بندهشن قرارگرفت[3] و بعقیدهٔ شیدر در نخستین فصل بندهشن آثاری از اصول دینی زروانی ملاحظه میگردد[4]. شیدر ضمن نقل همین قسمت ازبند هشن (فصل۱ بند۲) اضافه می‌کند که هنگام تحقیق چاپ بند هشن بزرگٔ‌را دراختیارنداشته‌است. بااین‌حال آن قسمت باوجود ابهامی‌که دارد بسیار قابل توجّه بنظر می‌آید زیرا اشارهٔ صریح به « زمان لانهایه » دارد. قسمت‌مذکور (چاپ‌انکلساریا ، ص۲) چنین‌است : « اُهرمَزد بالِستیکٔپَ هَروِسپ آگاسیْه و ویهیْه زمانِ اَکنارَ گٔ اندر روشنیْه هَخمگٔ (؟) بوت ؛ هان روشنیه گاس وَگیراگِٔ اُهرمزد است ، کی اَسرَ روشنیه گووِت ؛ هان هروِسپ آگاسیْه وَوِهیْه زَمانِ اَکَنارَگٔ چیگون اُهرمَزد

۱– Zrvan - darəɣō - xvadāta

۲– روز ۲۱ از ماه زرتشتیان باسم « رامن » موسوم و منسوب بایزدانی است که در متن نام برده شده‌اند.

۳– رجوع شود به: متون پهلوی ، تألیف وست ، ج ٤ ، ص ٤١ ، یادداشت شمارهٔ ۱ .

٤– شیدر ، شمارهٔ ۲ ، ص ۲٤۱ ببعد.

وِهیِه‌وَدین زمان اُهرمَزد بوتْ. » ترجمهٔ این قسمت بپارسی چنین است: اورمزد در روشنائی بود . . . درنهایت اعتلا بر اثر معرفت کامله و نیکی زمان بی‌نهایت ؛ این نور مکان و محل استقرار اورمزد است و آنرا نور بی‌پایان می‌نامند. این معرفت کامله ونیکی زمان بی نهایت مانند نیکی اورمزد ودین زمان اورمزد بود.

بطور کلّی اندیشه‌های آیین زروانی در ادبیات دینی پهلوی که بعد از دورهٔ ساسانی بوجود آمده، محل ومورد معینی ندارد بجز کتاب مینوگ خرد که مسلماً در اواخر عهد ساسانی تألیف شد و نسخه‌یی که ازآن داریم تحریر بسیارجدیدتری ازآنست ، وکتاب دیگری موسوم به « علماء اسلام » که تنها متن فارسی آن دردست است ومتن پهلوی آن مفقود شده. مؤلف غیرمعلوم مینوگ خرد میگوید: « همهٔ کارهای جهان بقضا و زمان و مشیت عالیهٔ زروان که وجودش قائم بذات و فرمانرواییش طولانی است[1]، باز بسته است ».

در کتاب علمای اسلام هم گفته شده است که در آیین زرتشتی چنین آمده بود که همه چیز غیراز زمان مخلوق، وخالق آنها زمان است.

تصور میکنم از آنچه گذشت بتوان این نتیجه را بدست آورد که آیین زروانی در تاریخ مزدیسنا بمنزلهٔ امر گذرنده و غیر ثابتی نبود

۱- یعنی « زروَان اَکَرَنَ » و « زروَن دَرغو خُوَداتَ ». غالب دانشمندان معتقدند که دراین مورد و موارد دیگر بدو زروان اشاره میشود. لیکن این موضوع مورد تردید و مبهم است. رجوع شود به G. V. Selle در:

Götting. gelehrt. Anzeiger, 1927, p. 438.

بلکه یکی از مبانی اولیهٔ آیین زرتشتی را بوجود میآورد . درنظرزرتشت منش نیک (سپنت منیو) ومنش بد (انگرمنیو) توأمان بودندوهردوبوسیلهٔ یک خداوندکه ازنام اواطلاع نداریم بوجود آمدند. این خداوندیکه نام او برما معلوم نیست همانستکه زمان مطلق (بی‌نهایت) ومکان مطلق (بی‌نهایت) مظاهرآن‌هستند. بعدهادرعصرهخامنشیان‌دربارهٔ حقیقت وجود این‌خداوند اندیشه‌های مختلفی بوجودآمد چنانکه بعضی‌اورا همان مکان مطلق(ثْواشَ) وبعضی اورا زمان مطلق (زُروان یازَروان) دانستند واین اندیشهٔ اخیرست که بعدها توسعه و تکامل یافت . چنین بنظر میرسد که اعتقاد به‌زروان درعهد تسلط اشکانیان تاحدی‌ضعیف شده یاتقریباًازمیان رفته‌بود. بنابرعقیدهٔ آندرآس، زروان هیچگاه درکتب مانوی‌که بلهجهٔ شمالی نوشته شده‌است بمعنی‌خدای قاهرورب‌الارباب‌استعمال‌نشده‌است واین لهجهٔ شمالی (پهلوی شمالی) هم همان زبان رسمی استکه در دورهٔ اشکانیان مورد استعمال بود .

علت اساسی‌آنکه زروان در ادبیات اوستایی دورهٔ ساسانی دارای اهمیت ناچیزی است، همین اصل است زیرا تحریراوستای ساسانی‌مبتنی بوده‌است برتحریر اوستای‌دورهٔ اشکانی. کتیبهٔ «آنتیوخوس‌دوکوماژن» مسلّم میداردکه آیین زروانی در اولین قرن قبل از میلاد در قسمتهایی از ایران رواج داشته‌است ولی معلوم نیست درمیان علمای دینی‌زرتشتی که درعصر اشکانی بسر میبردند تا چه حد مورد قبول بوده است، شاید در اوستای دورهٔ ساسانی موارد یا متون کاملی (مثلا در دامداد نسک) وجود داشت که برای زروان همان اهمیت قدیم را که آیین زروانی

قایل بود ودرین دوره ازسر گرفته شده بود، اثبات می کرد.

بهرحال مذهب زروانی درآخرین ازمنهٔ عهد ساسانی ، ویاباحتمال اقرب بیقین بعدازسقوط شاهنشاهی ساسانی[1] ، عمداً وحتی بتهمت الحادوتکفیر مطرودِ متکلمین زرتشتی قرارگرفته وعقیدهٔ دیگری مبنی براینکه اورمزد پیش ازهمهٔ مخلوقات وجودداشته، وبعبارت دیگر وجود اومنوط بخوداو بوده است[2] . رسمیت یافت. بنابرین عقیده چنین تصور شد که اورمزد در پایان سومین هزارهٔ خلقت، زروان یعنی زمان را بیافرید[3]. ازین پس سعی شد تمام آثار عقیدهٔ پیشین از کتب دینی زدوده شود و شاید همین تغییر اساسی در نظریهٔ متکلمین زرتشتی، یکی از علل آن شده باشد که تقریباً سه چهارم ازاوستای دورهٔ ساسانی‌ازمیان برود زیرا ظاهراً قسمت عظیمی‌ازنسکهای‌اوستا که اکنون دردست نیست، بنابرآنچه‌ازاختصارات دینکرت برمیآید، بدست محرّران وتنظیم‌دهندگان اوستای‌دورهٔ ساسانی نوشته ویا گردآوری شده ومحتوی اشاراتی دربارهٔ آیین زروانی بود.

بیان علت این تغییر و انقلاب در مبانی عقاید متکلمین چندان دشوار نیست. نخستین علت بزرگ آنست که اساطیر ابتدائی زروانی ـ بنحوی که مؤلفان مسیحی بدان اشاره کرده‌اند. طوری بود که میتوانست

۱ــ بنابر عقیدهٔ میر پرستش زروان در دورهٔ سلطنت خسرو اول (۵۳۱ - ۵۷۹) مطرود شده‌است لیکن وی مأخذ این‌اشاره را نشان نداده‌است رجوع‌شودبه:
Ursprung und Anfänge des Christentums, II, p. 84

۲ــ شکند گمانیک ویزار، فصل ۱، بند ۳.

۳ــ رجوع‌شود به منتخبات زاد سپرم (ویزیدکیهای‌زات سپْرَم)، فصل ۱، بند ۲۲ ببعد، وست در متون پهلوی، ج ۱، ص ۱۵۹ ببعد.

وسیلهٔ خوبی در دست دشمنان خطرناک‌تری گردد که با اعتقاد بآیین غالب یعنی اسلام قدم بمیدان مبارزه گذاشته بودند. دلیل بزرگتر دیگر آن بود که زروان تنها بمعنی زمان مطلق نبود، بلکه مفهوم «قَدَر» وسرنوشت نیز داشت ونظریهٔ فلسفی زروان موجب ظهورعقیدهٔ جبری شدیدی شده بود که برای آیین زرتشتی که در راه بقاء خود مبارزه می کرد. سخت خطرناک شمرده می‌شد. شاهد قول ما مورد ذیل ازمینوگِک خْرَت (فصل ۲۳ بند ۴-۷) است که بشدّت اثر اعتقاد بجبر درآن آشکاراست: «حتی با نیرو وقدرت هوش وعلم هم امکان حذر از قضا وقدرنیست زیرا چون قضای خیر و شرّ فرا رسد، خردمند در کار خود ناتوان میگردد وآنکه اندیشه‌یی ناتوان داشته باشد در کار خود توانا می‌شود. قضا مرد ناتوان را توانا و توانا را ناتوان می‌کند، غافل را کوشا و کوشا را غافل میسازد.» و این اعتقاد شدید بجبر گاه موجب ضعف ایمان بود چنانکه‌ازعبارت ذیل از شکند گُمانیگ ویزار مستفاد می‌گردد (فصل ۶، بند ۱-۸): «یکی دیگر ازگمراهیهای آنان که میگویند خدایی نیست، وایشانرا دهری مینامند، یعنی آن قوم که پای‌بند دین نیستند و تن بکارهای خیر درنمیدهند، وسخنان بسیار و بی‌نهایت درین باره میگویند، در اینست که می‌پندارند مبنای این جهان با همهٔ تغییراتی که درآن راه می‌یابد ونظامی که درهمهٔ اجزاءآن، ومغایرتها وآمیزشهای آن‌اجزاء موجودست، زمان مطلق یعنی‌زمان‌لانهایه میباشد، ومدعیند که پاداشی برای اعمال نیک و بادافراهی برای گناهان وجود ندارد. نه بهشتی است ونه‌دوزخی ونه‌هیچ چیز دیگرکه آدمی را بکردار نیک یا بدکاری سوق دهد، ونیز می‌پندارندکه همهٔ موجودات

را جنبهٔ مادی است وهیچ معنی (= مینوگ) درکار نیست.»

مشخصات اصلی توصیفی که شهرستانی (م. ۵٤۸ هجری) دربارهٔ زروانیه آورده‌است. باآنچه مؤلفان ارمنی وسریانی معاصر باعهد ساسانی ذکر کرده‌اند.سازگاراست ،مگردریک مورد بسیار مهم که شیدر[1] بدان اشاره کرده‌است . بدین معنی‌که بنابرنظرشهرستانی‌زروانیه عقیده داشتند که نور ابداع اشخاص‌کرد از نور، همه روحانی و نورانی و ربانی . لیکن شخص اعظم ازمیان آن اشخاص زروان است. وچنانکه ملاحظه میشود بنابر قول شهرستانی زروان اولین منشاء وجود عالم نیست . نمی‌دانم مأخذ قول شهرستانی که شیدرآنرا فاقد ارزش تاریخی میداند، چیست ؟ لیکن بعقیدهٔ من ، حق داریم‌که آنرا نموداری از تکامل عقیدهٔ زروانی در دورهٔ بعد ازساسانی بشمارآوریم. درین دوره زروانیه دیگر نمایندهٔ آیین‌رسمی‌زرتشتی تصور نمیشدندبلکه بعنوان فرقه‌ئی‌ازفرق بشمار میآمدند، و شاید تحت تأثیر جریان آیین زرتشتی بعد از ساسانیان باشد که زروان درعین آنکه پدر دو توأم یعنی‌اورمزد واهریمن‌شمرده میشد، خود درشمار یکی ازمخلوقات نور درآمد. پیدایش این‌فکرمقدمهٔ فنای طریقهٔ زروانی بوده است .

ترجمهٔ این رساله در ۳۰ خرداد ماه سال ۱۳۲۹
(۱۹۵۰ میلادی) در فلورانس (ایتالیا) پایان یافت
ذبیح الله صفا

---

۱ شیدر ، شمارهٔ ۱، ص ۲۳۸